

فتح القريب

در فقه امام شافعی

تألیف:

قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی رحمته

ترجمه:

استاد فقیه مرحوم ملا علی صبار

به کوشش:

محمی الدین مرادی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳	در بیان فضائل و تاریخ و تولد و فوت امام شافعی
۴	مقدمه
۵	کتاب طهارت
۱۷	کتاب نماز
۳۲	کتاب زکات
۳۸	کتاب روزه
۴۱	کتاب حج
۴۶	کتاب خرید و فروش و معاملات
۶۵	کتاب فرائض و وصیت‌ها
۷۰	کتاب نکاح و آنچه مربوط به آن است
۸۳	کتاب الجنایات
۸۳	کتاب جنایات
۸۸	کتاب حدود
۹۳	کتاب جهاد
۹۷	کتاب شکار
۱۰۱	کتاب مسابقه و تیراندازی

١٠٢	كتاب ايمان و نذر
١٠٤	كتاب اقصيه و شهادات
١١٠	كتاب العتق

در بیان فضائل و تاریخ و تولد و فوت امام شافعی

نام امام شافعی رحمته محمد و کنیه اش ابو عبدالله پسر ادريس، پسر عباس، پسر عثمان، پسر شافع، پسر سائب، پسر عبد الله پسر عبد یزید پسر المطلب پسر عبد مناف است. نسب امام شافعی و رسول الله صلی الله علیه و آله در عبد مناف (جد دوم آن حضرت) به هم می رسد. مادر امام شافعی فاطمه دختر عبدالله پسر امام زاده حسن مثنی، پسر حضرت حسن مجتبی علیه السلام پسر فاطمه زهرا سلام الله علیهم است.

شافع و پدرش سائب در روز جنگ بدر مسلمان شده اند بعد از اسلام آوردن ایشان، شافع پرچم دار طایفه هامشی بوده و از این جهت نسبت شافعی به امام داده می شود.

امام شافعی رحمته در سال یکصد و پنجاه هجری در غزه جای مدفن هاشم جد حضرت محمد صلی الله علیه و آله متولد شده است. بعد پدرش در غزه فلسطین فوت کرده امام در سن دو سالگی به همراه مادرش فاطمه به مکه رفته است در مکه تا هفت سالگی سی جزء قرآن را حفظ نمود و در ده سالگی کتاب موطای امام مالک رحمته حفظ نموده در خدمت خالد مفتی مکه ادامه تحصیل داده در سن پانزده سالگی به درجه اجتهاد رسیده است بعد از آن به مدینه منوره رفته در خدمت امام مالک رحمته دو سال ماندگار بوده بعد از آن دو مرتبه در بغداد و یک مرتبه دیگر در مکه اقامت داشته ناشر علم و فقه بوده است. اغلب مردم آن مُقَلِّد شافعی می شوند بعد به مصر رفته است در مسجد جامع حضرت عمر فاروق رضی الله عنه اقامت نموده کتاب فقه قول جدید تصنیف کرده است که در صبح روز جمعه آخر ماه رجب در سن پنجاه و چهار سالگی در سال دویست و چهار هجری فوت کرده است. در عصر همان روز در قرافه قبرستان مصر مدفون شده است.

به قلم: محی الدین مرادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَصَحَابَتِهِ أَجْمَعِينَ قَالَ الْقَاضِي أَبُو شَجَاعٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَصْفَهَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ حَفِظَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَعْمَلَ مُخْتَصَرًا فِي الْفِقْهِ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ رَحِمَهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَرِضْوَانُهُ فِي غَايَةِ الْإِخْتِصَارِ وَنَهَايَةِ الْإِيْجَازِ لِيَقْرُبَ عَلَيَّ الْمُتَعَلِّمُ دَرْسَهُ وَيَسْهَلَ عَلَيَّ الْمُبْتَدِي حِفْظَهُ وَأَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ التَّقْسِيمَاتِ وَحَصَرَ الْخِصَالِ فَأَجَبْتُهُ إِلَى ذَلِكَ طَالِبًا لِلثَّوَابِ رَاغِبًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي التَّوْفِيقِ لِلصَّوَابِ إِنَّهُ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِعِبَادِهِ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

سپاس و ستایش فقط شایسته الله یعنی پروردگار جهانیان است. درود خدا بر سرور ما محمد ﷺ پیامبر و اهل بیت پاک و جمیع یارانش.

قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی رحمته گفته است: بعضی از دوستان -در حفظ خدا باشند- از من درخواست کردند در فقه مذهب امام شافعی رحمته متنی مختصر تألیف نمایم که در کمال اختصار و ایجاز باشد تا درسش برای دانش‌آموزان آسان و حفظش برای مبتدی سهل باشد و از من خواستند به تقسیمات فراوان و حصر و ضبط مسایل فقهی پردازم، به امید کسب پاداش درخواست را اجابت کردم، و از پیشگاه خداوند مسألت دارم در یافتن و ارائه راه راست مرا موفق فرماید که او قادر است به خواست خود جامه عمل بپوشاند، و به بندگانش با مهر و آگاه است.

کتاب الطهارة

«الْمِيَاهُ الَّتِي يَجُوزُ بِهَا التَّطْهِيرُ سَبْعُ مِيَاهٍ مَاءُ السَّمَاءِ وَمَاءُ الْبَحْرِ وَمَاءُ النَّهْرِ وَمَاءُ الْبَيْرِ وَمَاءُ الْعَيْنِ وَمَاءُ الثَّلْجِ وَمَاءُ الْبَرَدِ ثُمَّ الْمِيَاهُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ غَيْرٌ مَكْرُوهٌ وَهُوَ الْمَاءُ الْمَطْلُوقُ وَطَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مَكْرُوهٌ وَهُوَ الْمَاءُ الْمُسَمَّسُ وَطَاهِرٌ غَيْرٌ مُطَهَّرٌ وَهُوَ الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ، وَالْمُتَغَيَّرُ بِمَا خَالَطَهُ مِنَ الطَّاهِرَاتِ. وَمَاءٌ نَجِسٌ وَهُوَ الَّذِي حَلَّتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ وَهُوَ دُونَ الْقُلْتَيْنِ أَوْ كَانَ قُلْتَيْنِ فَتَغَيَّرَ وَالْقُلْتَانِ حَمْسُمَائَةٍ رِطْلٍ بَعْدَادِيٍّ تَقْرِيْبًا فِي الْأَصَحِّ».

کتاب طهارت

آبهای که پاک کردن با آنها جایز است هفت آب است:

۱- آب باران.

۲- آب دریا.

۳- آب رود.

۴- آب چاه.

۵- آب چشمه.

۶- آب برف.

۷- آب تگرگ.

و بطور کلی آبها چهار قسم است:

۱- پاک پاک کننده غیره مکروه و آن آبی است که با چیزی مخلوط نشده باشد یا آب

مطلق.

۲- پاک پاک کننده و بکار بردن آن در بدن مکروه است نه در لباس و آن آبی است که

بوسیله تأثیر آفتاب گرم شده، در منطقه گرمسیر، و در ظرف مسی، و هرگاه سرد شود

کراهت آن نمی ماند.

۳- پاک است ولی پاک کننده نیست و آن آبی است که در رفع حدث و ازاله نجاست بکار برده باشند و رنگ آن تغییر نکرده باشد چه اگر رنگ آن تغییر کرده باشد پاک نیست. همچنین آبی که یکی از صفت‌های آن (رنگ، بو، طعم) بوسیله مخلوط شدن آن با چیز پاک تغییر کرده باشد بطوریکه به آن آب گفته نشود، اینهم پاک است ولی پاک کننده نیست، خواه تغییر آن حسّی باشد یا فرضی مانند گلابی که بوی آن آب را تغییر می‌دارد.

۴- آب نجس و آن آبی است که نجاست در آن افتاده باشد و آب هم کم‌تر از دو کُر باشد و یکی از صفت‌های سه گانه آن (رنگ، بو، طعم) تغییر کرده باشد. مقدار دو کُر تقریباً ۵۰۰ رطل بغدادی است بنا به قول اصح و در نزد امام نووی دو کُر معادل است با ۱۲۸-۴/۷ درهم.

فصل: «وَجُلُودُ الْمَيِّتَةِ تَطْهَرُ بِالدَّبَاغِ إِلَّا جِلْدَ الْكَلْبِ وَالْخُنْزِيرِ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا وَعَظْمُ الْمَيِّتَةِ وَشَعْرُهَا نَجَسٌ إِلَّا الْأَدْمَى».

«پوست مردار بوسیله دباغی پاک می‌شود مگر پوست سگ و خوک و هرچه از آنها و یا یکی از آنها متولد شده باشد، مثلاً سگ یا خوک با حیوان پاک جفت‌گیری کرده باشد و از آن دو چیزی متولد شده باشد پوست آن نیز بوسیله دباغی پاک نمی‌شود. استخوان مرده و موی آن نجس است مگر آدمی».

فصل: «وَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُ أَوَانِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَيَجُوزُ اسْتِعْمَالُ غَيْرِهِمَا مِنَ الْأَوَانِي».

«کار بردن ظرف‌های طلا و نقره حرام است و بکار بردن ظرف‌های گرانبهای دیگر از قبیل یاقوت، دُرّ، مرجان، و مروارید رواست».

فصل: «وَالسَّوَاكُ مُسْتَحَبٌّ فِي كُلِّ حَالٍ إِلَّا بَعْدَ الزَّوَالِ لِلصَّائِمِ وَهُوَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْبَابًا عِنْدَ تَغْيِيرِ الْفَمِّ مِنْ أَرِيْمٍ وَغَيْرِهِ وَعِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ النَّوْمِ وَعِنْدَ الْقِيَامِ إِلَى الصَّلَاةِ».

«مسواک زدن مستحب است در هر حال مگر بعد از ظهر برای روزه‌دار و آن در سه موقع بسیار پسندیده است:

۱- هنگام تغییر دهان بواسطه حرف زدن یا نخوردن و غیره.

۲- هنگام برخاستن از خواب.

۳- هنگام بلند شدن برای نماز خواندن.»

فصل: «وَفُرُوضُ الْوُضُوءِ سِتَّةُ أَشْيَاءَ النَّيَّةُ عِنْدَ غَسْلِ الْوَجْهِ، وَغَسْلُ الْوَجْهِ، وَغَسْلُ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، وَمَسْحُ بَعْضِ الرَّأْسِ، وَغَسْلُ الرَّجْلَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَالتَّرْتِيبُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَسُنُّهُ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَةُ وَغَسْلُ الْكَفَّيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الْإِنَاءَ وَالْمُضْمَضَةُ وَالِاسْتِنْشَاقُ وَمَسْحُ جَمِيعِ الرَّأْسِ وَمَسْحُ الْأُذُنَيْنِ ظَاهِرِهِمَا وَبَاطِنِهِمَا بِمَاءٍ جَدِيدٍ وَتَخْلِيلُ اللَّحْيَةِ الْكُتَّةِ وَتَخْلِيلُ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَتَقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى وَالطَّهَارَةُ ثَلَاثًا ثَلَاثًا وَالْمَوَالَاةُ».

«فرض‌های وضو شش چیز است:

۱- نیت کردن موقع شستن صورت.

۲- شستن صورت.

۳- شستن دو دست با آرنج.

۴- مالیدن دست تر بر قسمتی از سر که آن را مسح گویند.

۵- شستن دو پا با دو قوزک.

۶- ترتیب «از یک تا شش».

سنت‌های وضو ده چیز است:

۱- بسم الله گفتن.

۲- شستن دو دست قبل از داخل کردن آنها در ظرف آب.

۳- با آب، دهان را شستو شو کردند.

۴- با آب، بینی را شستن.

۵- مسح تمام سر.

۶- مسح قسمت بیرونی و درونی دو گوش با آب تازه.

۷- زدن انگشتان بین موی ریش پر. اگر ریش پر نباشد مانند ریش کوسه وزن و خشتی

واجب است زیر آن کاملاً تر شود.

۸- زدن انگشت بین انگشتان دست و پا.

۹- جلو انداختن طرف راست بر چپ و همچنین مستحب است که در هر یک از اعضای وضو طرف راست مقدم بر طرف چپ باشد و تثلیث یعنی سه مرتبه شستن هر عضو نیز مستحب است.

۱۰- موالات (شستن آنها بلا فاصله و پی در پی)».

فصل: «وَالِاسْتِنْجَاءُ وَاجِبٌ مِنَ الْبَوْلِ وَالْعَائِطِ وَالْأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ بِالْأَحْجَارِ ثُمَّ يُتْبِعَهَا بِالْمَاءِ وَيَجُوزُ أَنْ يَفْتَصِرَ عَلَى الْمَاءِ أَوْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ يُنْقِي بِهِنَّ الْمَحَلَّ فَإِذَا أَرَادَ الْإِقْتِصَارَ عَلَى أَحَدِهِمَا فَالْمَاءُ أَفْضَلُ وَيَجْتَنِبُ اسْتِقْبَالَ الْقِبْلَةِ وَاسْتِدْبَارَهَا فِي الصَّحْرَاءِ وَيَجْتَنِبُ الْبَوْلَ وَالْعَائِطَ فِي الْمَاءِ الرَّكِيدِ وَتَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ وَفِي الطَّرِيقِ وَالظَّلِّ وَالثَّقْبِ وَلَا يَتَكَلَّمُ عَلَى الْبَوْلِ وَالْعَائِطِ وَلَا يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَلَا يَسْتَدْبِرُهُمَا».

«استنجاء یا پاک نمودن دو مجرای جلو و عقب از نجاست واجب است از ادرار و مدفوع، و بهتر است اول با سنگ و بعداً با آب باشد، و جائز است با یکی از آنها عمل استنجاء را انجام دهد بطوری که محل نجس را پاک کند و هرگاه بخواهد با یکی از آنها این عمل را انجام دهد آب از سنگ بهتر است، و در صورت نبودن ساتر باید در موقع قضای حاجت از رو نمودن به قبله خودداری کند و همچنان باید دوری کند از ادرار و مدفوع در جاهای زیر: آب ایستاده، زیر درخت ثمردار، در راه عبور و مرور، در سایه ای که مردم از آن استفاده می‌نمایند، در سوراخ و شکاف زمین، همچنان هنگام قضای حاجت تکلم و حرف زدن روا نیست مگر اینکه ضرورت ایجاب کند، پشت و رو کردن بماء و خورشید هنگام قضای حاجت روا نیست و گفته‌اند کراهت دارد».

فصل: «وَالَّذِي يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ مَا خَرَجَ مِنَ السَّبِيلَيْنِ وَالتَّوْمُ عَلَى غَيْرِ هَيْئَةٍ الْمُتَمَكِّنِ وَزَوَالَ الْعَقْلِ بِسُكْرٍ أَوْ مَرَضٍ وَلَمَسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حَائِلٍ وَمَسُّ فَرْجِ الْأَدَمِيِّ بِبَاطِنِ الْكُفِّ وَمَسُّ حَلَقَةٍ دُبُرِهِ عَلَى الْجَدِيدِ».

«آنچه وضو را باطل می‌کند شش چیز است:

- ۱- هرچه از دو راه جلو و عقب خارج شود.
- ۲- خواب بدون استوار کردن مقعد.
- ۳- رفتن عقل به سبب مستی یا خواب.
- ۴- دست زدن مرد به زن بیگانه یا بالعکس بدون حائل وساتر.
- ۵- دست زدن به عورت خود یا دیگری با کف دست.
- ۶- دست زدن به حلقه مقعدش بنا به قول جدید شافعی».

فصل: «وَفَرَائِضُ الْعُسْلِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ النَّيَّةُ وَإِزَالَةُ النَّجَاسَةِ إِنْ كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ وَإِصَالُ الْمَاءِ إِلَى جَمِيعِ الشَّعْرِ وَالْبَشْرَةِ وَسُنُّهُ خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ التَّسْمِيَةُ وَالْوُضُوءُ قَبْلَهُ وَإِمْرَارُ الْيَدِ عَلَى الْجَسَدِ وَالْمُوَالَاةُ وَتَقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى».

«فرض‌های غسل سه چیز است:

- ۱- نیت.
 - ۲- از بین بردن نجاست از بدن اگر باشد.
 - ۳- رسیدن آب به تمام موها و پوست بدن.
- سنت‌های غسل پنج چیز است:
- ۱- گفتن بسم الله.
 - ۲- وضو قبل از غسل.
 - ۳- کشیدن دست بر بدن.
 - ۴- موالات (پشت سرهم پی در پی).
 - ۵- جلو انداختن راست بر چپ».

فصل: «وَالَّذِي يُوجِبُ الْعُسْلَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ ثَلَاثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيهَا الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ وَهِيَ الْإِتْقَاءُ الْحَتَائِنِ وَإِنزَالُ الْمَنِيِّ وَالْمَوْتِ وَثَلَاثَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا النِّسَاءُ وَهِيَ الْحَيْضُ وَالنَّفَاسُ وَالْوَالِدَةُ».

«آنچه غسل را واجب می‌کند شش چیز است، که سه چیز آنها بین زن و مرد مشترک

است:

- ۱- فرو رفتن سر ذکر مرد زنده بفرج زن.
 - ۲- خارج شدن منی اگر چه یک قطره باشد.
 - ۳- مرگ مگر شهید که غسلش روا نیست.
- و سه چیز از آنها فقط اختصاص به زن دارد:

- ۱- حیض.
- ۲- خون ولادت و زائیدن.
- ۳- ولادت خواه خون باشد یا نباشد.»

فصل: «وَالْإِغْتِسَالَاتُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةٌ عَشَرَ غُسْلًا غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَالْعِيدَيْنِ وَالِاسْتِسْقَاءِ وَالْحُسُوفِ وَالْكَسُوفِ وَالْغُسْلُ مِنَ غَسْلِ الْمَيِّتِ وَالْكَافِرِ إِذَا أَسْلَمَ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُعْمَى عَلَيْهِ إِذَا أَفَاقَا وَالْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ وَلِدُخُولِ مَكَّةَ وَلِلْوُقُوفِ بِعَرَفَةَ وَلِلْمَيِّتِ بِمُزْدَلِفَةَ وَلِرَمَى الْجِمَارِ الثَّلَاثِ وَلِلطَّوَافِ وَلِلسَّعْيِ وَلِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

«غسل‌های سنت هفده مورد است:

- ۱- غسل جمعه. ۲- غسل دو عید رمضان و قربان ۳- غسل برای نماز باران. ۴- غسل برای نماز گرفتن ماه «خسوف». ۵- غسل برای نماز گرفتن آفتاب «کسوف». ۶- برای کسی که مرده را بشوید. ۷- برای کافر هرگاه مسلمان شود. ۸- دیوانه. (هنگامی که عقلش را بازیافت) ۹- شخصی که بیهوش شود هنگام افاقه و بیدار شدن. ۱۰- هنگام پوشیدن لباس احرام ۱۱- برای داخل شدن در شهر مکه. ۱۲- برای ایستادن حاج در عرفه. ۱۳- برای کسی که در مزدلفه شب را روز کند. ۱۴- برای رجم کردن شیطان و پرتاب کردن سنگ‌ها در سه روز ایام التشریق (هر روز مستحب است غسل کند). ۱۵- برای طواف خانه کعبه. ۱۶- برای دویدن یا سعی بین صفا و مروه. ۱۷- برای داخل شدن به شهر مدینه منوره.»

فصل: «وَالْمَسْحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطٍ أَنْ يَبْتَدِيءَ لُبْسَهُمَا بَعْدَ كَمَالِ الطَّهَارَةِ وَأَنْ يَكُونَا سَاتِرَيْنِ لِمَحَلِّ غَسْلِ الْفَرَضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ وَأَنْ يَكُونَا مِمَّا يُمَكِّنُ تَتَابُعَ الْمَشْيِ عَلَيْهِمَا وَيَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً وَالْمُسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلَيَالِيهِنَّ وَابْتِدَاءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِينَ يُحْدِثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ فَإِنْ مَسَحَ فِي الْحَضَرِ ثُمَّ سَافَرَ أَوْ مَسَحَ فِي السَّفَرِ ثُمَّ أَقَامَ أَتَمَّ مَسْحٍ مُقِيمٍ وَيَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ يَخْلَعِيهِمَا وَانْقِضَاءِ الْمُدَّةِ وَمَا يُوجِبُ الْغُسْلَ».

«مالیدن دست تر بر دو خُف رواست به سه شرط:

- ۱- پوشیدن آنها بعد از کمال طهارت و گرفتن وضو.
- ۲- اینکه خُفها محل غسل دوپا را فرا گرفته باشند، بطوریکه خُفها تمام قوزک دوپا را پوشانند.
- ۳- باید خُفها طوری باشند که کسی که آنها را پوشیده بتواند رفتن و آمدن را بسهولة انجام دهد -مدت پوشیدن خُفها برای مقیم (کسی که مسافر نباشد) یک شبانه روز و برای مسافر سه شبانه روز است- آغاز مسح بر خُفها از موقعی است که وضوی او باطل می شود بعد از پوشیدن خُفها (برای مثال اگر کسی بعد از گرفتن وضو خُفها را بپوشد و یک روز کامل یا یک شب کامل وضوی او بماند اگر مقیم باشد بعد از بطلان وضو می تواند یک شبانه روز مسح کند و اگر مسافر باشد از آن تاریخ می تواند سه شبانه روز خُفها را خلع نکند و موقع وضو به عوض غسل پا دست تر بر خُفها بمالد) اگر شخص مقیم باشد و مسح کند سپس مسافر شود و یا برای مسافرت مسح کند سپس مقیم شود در هر دو صورت باید مدت مسح مقیم را تمام کند.

مسح به سه چیز باطل می شود:

- ۱- کندن موزهها.
- ۲- تمام شدن مدت.
- ۳- هرچه غسل را واجب کند مسح را نیز باطل می کند».

فصل: «وَشَرَايُطُ التَّيْمِمْ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ وَجُودُ الْعُدْرِ بِسَفَرٍ أَوْ مَرَضٍ وَدُخُولُ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَطَلْبُ الْمَاءِ وَتَعَدُّرِ اسْتِعْمَالِهِ وَإِعْوَاظُهُ بَعْدَ الطَّلَبِ وَتُرَابُ الظَّاهِرِ الَّذِي لَهُ عُبَارٌ فَإِنْ خَالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمْلٌ لَمْ يُجْزِ وَفَرَايِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ التَّيَّةُ وَمَسْحُ الْوَجْهِ وَمَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ وَالتَّرْتِيبُ وَسُنُّهُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَةُ وَتَقْدِيمُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى وَالْمُوَالَاةُ وَالَّذِي يُبْطَلُ التَّيْمَمُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ مَا أَبْطَلَ الْوُضُوءَ وَرُؤْيَاةُ الْمَاءِ فِي غَيْرِ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَالرَّدَّةُ وَصَاحِبُ الْحَبَائِرِ يَمْسُحُ عَلَيْهَا وَيَتَيَّمُّ وَيُصَلِّي وَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ وَضَعَهَا عَلَى طَهْرٍ وَيَتَيَّمُّ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَيُصَلِّي بِتَيْمَمٍ وَاحِدٍ مَا شَاءَ مِنَ التَّوَافِلِ».

«شرط‌های تیمم:

- ۱- بودن عذر سفر یا مرض.
 - ۲- داخل شدن وقت نماز
 - ۳- جستجوی آب و نیافتن آن.
 - ۴- بکار بردن آب دشوار باشد (از قبیل خطر جانی فلج شدن عضوی از بدن، ترس از درنده، کوچ کردن قافله و نرسیدن به آن، ترسیدن از دزد و غیره)
 - ۵- احتیاج به آب (برای آشامیدن خود و حیوان).
 - ۶- خاک پاک دارای گرد. اگر گچ یا شن به آن مخلوط شده باشد روا نیست.
- فرض‌های تیمم چهار چیز است:
- ۱- نیت.
 - ۲- مسح صورت
 - ۳- مسح دو دست با آرنج
 - ۴- ترتیب (اول صورت بعد دست‌ها)

خلاصه تیمم عبارت از مسح صورت و هردو دست با آرنج با خاک پاک که در چیزی بکار نبرده باشند - تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل در کیفیت انجام عمل فرق ندارد فارق فقط نیت است اگر بدل از وضو باشد نیت تیمم بدل از وضو بیاورد- و اگر

بدل از غسل است نیت بدل از غسل را بیاورد و باید خاک تیمم بدو نقله باشد یعنی دو مرتبه کف هر دو دست را بر خاک بزند برای پشت هر دو دست با سینه انگشتان و روی هر دو دست با کف.

سنت‌های تیمم سه است:

۱- گفتن بسم الله.

۲- جلو انداختن طرف راست بر چپ.

۳- پشت سر هم (موالات).

سه چیز تیمم را باطل می‌کند:

۱- هرچه وضو را باطل می‌کند.

۲- دیدن آب در غیر وقت نماز (اگر هنوز داخل نماز نشده است و آب را ببیند تیمم

او باطل می‌شود).

۳- از دین برگشتن

و کسی به سبب شکستگی یا زخم یکی از اعضای وضو را پانسمان کرده باشد، باید اول آن را مسح کند (دست تر بر آن بمالد) پس از آن تیمم کرده و نماز را بخواند و در صورتی که هنگام پانسمان کردن وضو داشته باشد، اعاده آن لازم نیست و گرنه باید نماز را اعاده کند و برای هر فرضی تیمم جداگانه لازم است اما با یک تیمم می‌تواند هرچه می‌خواهد سنت بخواند.»

فصل: «وَكُلُّ مَا يُخْرِجُ مِنَ السَّبِيلَيْنِ نَجَسٌ إِلَّا الْمَنِيَّ وَغَسَلُ جَمِيعِ الْأَبْوَالِ وَالْأَرْوَاحِ وَاجِبٌ إِلَّا بَوْلَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ فَإِنَّهُ يَطْهَرُ بِرِشِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ وَلَا يُعْفَى عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّجَاسَاتِ إِلَّا الْيَسِيرَ مِنَ الدَّمِ وَالْقَيْحِ وَمَا لَا نَفْسَ لَهُ سَائِلَةٌ إِذَا وَقَعَ فِي الْإِنَاءِ وَمَاتَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يُنَجِّسُهُ وَالْحَيَوَانَ كُلَّهُ ظَاهِرٌ إِلَّا الْكَلْبَ وَالْحَنْزِيرَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا وَالْمَيْتَةَ كُلَّهَا نَجَسَةٌ إِلَّا السَّمَكَ وَالْجُرَادَ الْأَدْمِيَّ وَيُغَسَلُ الْإِنَاءُ مِنْ وُلُوعِ الْكَلْبِ وَالْحَنْزِيرِ سَعً

مَرَّاتٍ إِحْدَاهُنَّ بِاتُّرَابٍ وَيُغَسَّلُ مِنْ سَائِرِ التَّجَاسَاتِ مَرَّةً وَاحِدَةً تَأْتِي عَلَيْهِ وَالثَّلَاثَةُ أَفْضَلُ وَإِذَا تَخَلَّلَتْ الْحُمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهَّرَتْ وَإِنْ خُلِّلَتْ بِطَرَحٍ شَيْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهَرُ».

«هرچه از دو مجرا جلو و عقب انسان خارج شود نجس است جز منی.

و شستن کلیه ادرارها و مدفوعها واجب است جز ادرار کودکی که هنوز غذا نخورده است و آن با پاشیدن آب بر محل پاک می‌شود و احتیاج به فشردن ندارد.

غسل کلیه نجاستها واجب است مگر در موارد زیر:

۱- خون کم.

۲- چرک کم.

۴- چیزیکه دارای خون جهنده نباشد (مانند مگس و مورچه وغیره). چیزیکه دارای

خون جهنده نباشد هرگاه بطرفی بیفتد و بمیرد آن را نجس نمی‌کند.

همه جانورها پاکند جز سگ و خوک و هرچه از آنها و یا یکی از آنها متولد شده باشد - همه مردارها نجسند جز ماهی و ملخ و بنی آدم - ظرفی که سگ و خوک بداخل آن دهن گذاشته باشد واجب است به ۷ آب شسته شود و یکی از آنها با گل آمیخته باشد (البته ۷ مرتبه پس از ازاله نجاست. ممکن است برای از بین بردن نجاست احتیاج به ۳ و ۴ آب باشد که یک مرتبه محسوب می‌شود) - برای جانورهای دیگر یک دفعه است که آب بر آن جاری شود - ولی اگر ۳ مرتبه باشد بهتر است و هرگاه شراب خودبخود سرکه شود پاک می‌گردد (ظرف آن هم پاک می‌شود) ولی اگر بوسیله گذاشتن دارو باشد نجس است (ظرف آن نیز نجس است)».

فصل: «وَيَخْرُجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلَاثَةُ دِمَائٍ دَمُ الْحَيْضِ وَالتَّقَائِسِ وَالِاسْتِحَاضَةِ فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنَ الْفَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَى سَبِيلِ الصَّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلَادَةِ وَلَوْنُهُ أَسْوَدٌ مُخْتَدِمٌ لِدَاعٍ وَالتَّقَائِسُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ عَقِبَ الْوِلَادَةِ وَالِاسْتِحَاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ فِي غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ وَالتَّقَائِسُ وَأَقْلُ الْحَيْضِ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ وَأَكْثَرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَعَالِبُهُ سِتُّ أَوْ سَبْعٌ وَأَقْلُ التَّقَائِسِ لِحَظَّةٍ وَأَكْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْمًا وَعَالِبُهُ أَرْبَعُونَ وَأَقْلُ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَلَا حَدَّ

لَا كَثْرَهُ وَأَقَلُّ زَمَنِ تَحِيضٍ فِيهِ الْمَرْأَةُ تَسَعُ سِنِينَ وَأَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَأَكْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِينَ وَعَالِيَهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ وَيَحْرُمُ بِالْحَيْضِ وَالتَّفَاسِ ثَمَانِيَةَ أَشْيَاءَ الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَمَسُّ الْمُصْحَفِ وَحَمْلُهُ وَدُخُولُ الْمَسْجِدِ وَالطَّوْفُ وَالْوُطْءُ وَالِاسْتِمْتَاعُ بِمَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ وَيَحْرُمُ عَلَى الْجُنْبِ حَمْسَةَ أَشْيَاءَ الصَّلَاةُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَمَسُّ الْمُصْحَفِ وَحَمْلُهُ وَالطَّوْفُ وَاللُّبْتُ فِي الْمَسْجِدِ وَيَحْرُمُ عَلَى الْمُحْدِثِ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ الصَّلَاةُ وَالطَّوْفُ وَمَسُّ الْمُصْحَفِ وَحَمْلُهُ».

«از فرج زن سه نوع خون خارج می‌شود:

۱- خون حیض «عادت شرعی».

۲- خون نفاس «زائیدن».

۴- خون استحاضه.

خون حیض خونی است که در حال تندرستی و بدون زائیدن از فرج زن خارج می‌شود و رنگ آن سیاه مایل به قرمز و سوزان است. نفاس خونی است که بعد از زائیدن خارج می‌شود (پس خونی که قبل از کودک و یا با آن خارج می‌شود نفاس نیست)

- استحاضه خونی است که در غیر روزهای حیض و نفاس از فرج زن خارج می‌شود - حداقل حیض یک شبانه روز است و حد اکثر آن ۱۵ روز است غالب آن ۶ یا ۷ روز است - حد اقل نفاس (خون زائیدن یک لحظه است و حد اکثر آن ۶۰ روز و غالب آن ۴۰ روز است - حد اقل پاکی در بین دو حیض ۱۵ روز و حد اکثر آن معلوم نیست - کم‌ترین مدتی که زن در آن دچار حیض می‌شود ۹ سالگی است. حد اقل حمل (مدت زائیدن) ۶ ماه است و حد اکثر آن ۴-سال است و غالب آن ۹ ماه است.

برای زنی که در حیض یا نفاس باشد هشت چیز حرام است:

۱- نماز. ۲- روزه. ۳- خواندن قرآن. ۴- دست زدن به قرآن و برداشتن آن. ۵- داخل

شدن به مسجد. ۶- طواف. ۷- جماع. ۸- استمتاع بین ناف و زانو.

و بر شخص جنب پنج چیز حرام است:

۱- نماز. ۲- خواندن قرآن. ۳- دست زدن به قرآن و حمل آن. ۴- طواف. ۵- ماندن در

مسجد.

بر شخص بی وضو سه چیز حرام است:

۱- نماز. ۲- طواف. ۳- دست زدن به قرآن و حمل آن.

کتاب الصلاة

«الصَّلَاةُ الْمَفْرُوضَةُ خَمْسُ الظُّهْرِ وَأَوَّلُ وَقْتِهَا زَوَالُ الشَّمْسِ وَآخِرُهُ إِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ بَعْدَ ظِلِّ الزَّوَالِ وَالْعَصْرِ وَأَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيَادَةُ عَلَى ظِلِّ الْمِثْلِ وَآخِرُهُ فِي الْاِخْتِيَارِ إِلَى ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ فِي الْجَوَازِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ وَالْمَغْرِبُ وَوَقْتُهَا وَاحِدٌ وَهُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ وَبِمَقْدَارِ مَا يُؤَدِّنُ وَيَتَوَضَّأُ وَيَسْتُرُ الْعَوْرَةَ وَيُقِيمُ الصَّلَاةَ وَيُصَلِّيَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ وَالْعِشَاءُ وَأَوَّلُ وَقْتِهَا إِذَا غَابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ وَآخِرُهُ فِي الْاِخْتِيَارِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ الثَّانِي وَالصُّبْحُ وَأَوَّلُ وَقْتِهَا طُلُوعُ الْفَجْرِ الثَّانِي وَآخِرُهُ فِي الْاِخْتِيَارِ إِلَى الْإِسْفَارِ فِي الْجَوَازِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ».

کتاب نماز

«نمازهای فرض پنج است:

- ۱- نماز ظهر: و اول وقت آن مائل شدن آفتاب است از وسط آسمان بحسب ظاهر و آخر آن هنگامی است که سایه هر چیز مساوی آن شود بجز سایه زوال (تقریباً چند دقیقه از نصف النهار بگذرد).
- ۲- نماز عصر: و اول آن هنگامی است که سایه هر چیز بیشتر از یک برابر خود شود و وقت برگزیده آن موقعی است که سایه هر شخصی دو برابر شود و وقت جواز آن تا غروب آفتاب است.
- ۳- نماز مغرب: دارای یک وقت و آن پنهان شدن آفتاب است و وقت دوام آن به اندازه انجام اعمال زیر است = گفتن یک اذان و گرفتن یک وضو و پوشیدن ستر عورت و گفتن یک اقامه و گزاردن پنج رکعت نماز.
- ۴- نماز عشاء: و اول وقت آن پنهان شدن شفق قرمز و آخر وقت گزیده آن تا زمانی که یک سوم شب بگذرد و وقت جواز آن تا طلوع فجر دوم و آن را فجر صادق گویند و

فجر صادق وقتی است که نور آن سراسر افق را از حیث عرض فرا می‌گیرد ولی فجر کاذب از حیث طول افق را فرا می‌گیرد و بعداً باز تیره می‌شود.

۵- نماز صبح: و اول وقت آن طلوع فجر دوم و وقت برگزیده آن تا روشن شدن صبح و وقت جواز آن تا طلوع آفتاب است.»

فصل: «وَشَرَائِطُ وُجُوبِ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَهُوَ حَدُّ التَّكْلِيفِ وَالصَّلَوَاتُ الْمَسْنُونَاتُ خَمْسُ الْعِيدَانِ وَالْكَسُوفَانِ وَالِاسْتِسْقَاءِ وَالسُّنَنِ التَّابِعَةِ لِلْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشَرَ رُكْعَةً رُكْعَتَا الْفَجْرِ وَأَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ وَرُكْعَتَانِ بَعْدَهُ وَأَرْبَعٌ قَبْلَ الْعَصْرِ وَرُكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَثَلَاثٌ بَعْدَ الْعِشَاءِ يُوتَرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ وَثَلَاثٌ نَوَافِلٌ مُؤَكَّدَاتٌ صَلَاةُ اللَّيْلِ وَصَلَاةُ الضُّحَى وَصَلَاةُ التَّرَاوِيحِ.»

فصل: «وَشَرَائِطُ الصَّلَاةِ قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ طَهَارَةُ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْحَدَثِ وَالتَّجْبِيسِ وَسِتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِبَاسٍ طَاهِرٍ وَالْوُقُوفُ عَلَى مَكَانٍ طَاهِرٍ وَالْعِلْمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ فِي حَالَتَيْنِ فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ وَفِي التَّأْفِلَةِ فِي السَّفَرِ عَلَى الرَّاحِلَةِ.»

«شرط‌های وجوب نماز سه چیز است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل که حد و مناط تکلیف است (پس بر دیوانه و بچه واجب نیست).

نمازهای سنت پنج است

۱- نماز عید رمضان، ۲- نماز عید قربان، ۳- نماز خورشید گرفتگی، ۴- نماز ماه گرفتگی، ۵- نماز باران.

سنت‌های تابع نمازهای فرض (قبله و بعدیه) هفده رکعت است:

۱- دو رکعت قبل از نماز صبح، ۲- چهار رکعت قبل از نماز ظهر، ۳- دو رکعت بعد از ظهر، ۴- چهار رکعت قبل از عصر، ۵- دو رکعت بعد از مغرب، ۶- سه رکعت بعد از عشاء که یک رکعت آن را به اسم وتر بخواند (حد اقل وتر یک رکعت و حد اکثر آن یازده رکعت است).

در سه وقت، نماز سنت بسیار پسندیده و مؤکد است:

- ۱- نماز شب، ۲- نماز چاشت «حد اقل آن دو رکعت و حد اکثر آن دوازده رکعت است، ۳- نماز تراویح «و آن بیست رکعت است در ده سلام در هر شبی از شب‌های ماه رمضان در هر دو رکعت نیت سنت یا قیام رمضان را باید بیاورند» وقت آن در بین نماز عشاء و طلوع فجر است».

«شرط‌های نماز قبل از داخل شدن آن پنج چیز است:

- ۱- پاکی اعضا از حَدَث و نجاست، ۲- ستر عورت با لباس پاک، ۳- ایستادن در جای پاک، ۴- عِلْم به داخل شدن وقت نماز. ۵- رو کردن به قبله.
- جایز است ترک قبله در دو حالت:

- ۱- در شدت خوف، ۲- در خواندن نماز سنت برای مسافر سوار».

فصل: «وَأَرْكَانُ الصَّلَاةِ ثَمَانِيَةٌ عَشْرٌ رُكْنًا الثَّيِّبَةُ وَالْقِيَامُ مَعَ الْقُدْرَةِ وَتَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ وَقِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالرُّكُوعُ وَالطَّمَأْنِينَةُ فِيهِ وَالرَّفْعُ وَالِإِعْتِدَالُ وَالطَّمَأْنِينَةُ فِيهِ وَالسُّجُودُ وَالطَّمَأْنِينَةُ فِيهِ وَالْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجَدَتَيْنِ وَالطَّمَأْنِينَةُ فِيهِ وَالْجُلُوسُ الْأَخِيرُ وَالتَّشَهُدُ فِيهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ وَالتَّسْلِيمَةُ الْأُولَى وَنِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلَاةِ وَتَرْتِيبُ الْأَرْكَانِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَسُنُّهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ الْأَذَانُ وَالْأَقَامَةُ وَبَعْدَ الدُّخُولِ فِيهَا شَيْئَانِ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ وَالْقُنُوتُ فِي الصُّبْحِ وَفِي الْوَتْرِ فِي التَّصْفِ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَهِيَ أَتَمُّهَا خَمْسَ عَشْرَةَ حَصْلَةً رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ وَعِنْدَ الرُّكُوعِ وَالرَّفْعِ مِنْهُ وَوَضْعُ الْيَمِينِ عَلَى الشَّمَالِ وَالتَّوَجُّهُ وَالِإِسْتِعَادَةُ وَالْجَهْرُ فِي مَوْضِعِهِ وَالِإِسْرَارُ فِي مَوْضِعِهِ وَالتَّأْمِينُ وَقِرَاءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الْفَاتِحَةِ وَالتَّكْبِيرَاتُ عِنْدَ الرَّفْعِ وَالْحَفْظُ وَقَوْلُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ وَالتَّسْبِيحُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الْفَخَذَيْنِ فِي الْجُلُوسِ يَبْسُطُ الْيُسْرَى وَيَقْبِضُ الْيُمْنَى إِلَّا الْمُسَبِّحَةَ فَإِنَّهُ يُشِيرُ بِهَا مُتَشَهِّدًا وَالِإِفْتِرَاشُ فِي جَمِيعِ الْجَلْسَاتِ وَالتَّوَرُّكُ فِي الْجَلْسَةِ الْأَخِيرَةِ وَالتَّسْلِيمَةُ الثَّانِيَةُ».

«ارکان نماز هجده چیز است:

۱- نیت ۲- ایستادن اگر بتواند، ۳- الله اکبر گفتن با نیت، ۴- خواندن سوره فاتحه و بسم الله آیه‌ای است از فاتحه که باید خوانده شود، ۵- رکوع، ۶- آرام گرفتن در آن، ۷- بلند شدن از رکوع، ۸- راست ایستادن، ۹- سجده، ۱۰- آرام گرفتن در آن، ۱۱- نشستن برای تشهد آخر، ۱۲- نشستن در بین دو سجده، ۱۳- آرام گرفتن در آن، ۱۴- خواندن تشهد، ۱۵- خواندن صلوات در آن، ۱۶- سلام طرف راست، ۱۷- نیت خارج شدن از نماز، ۱۸- ترتیب.

سنت‌های نماز قبل از داخل شدن نیز دو چیز است: اذان، اقامه. و بعد از داخل شدن دو چیز است: ۱- تشهد اول، ۲- قنوت خواندن در نماز صبح و در نماز وتر در نیمه دوم ماه رمضان «وتر بعد از نماز تراویح». و هیئت‌های نماز هفده چیز است:

۱- بلند کردن دو دست هنگام گفتن تکبیرة الاحرام «الله اکبر بعد از نیت»، ۲- (بلند کردن دو دست) هنگام رکوع، ۳- (بلند کردن دو دست) موقع بلند شدن از رکوع، ۴- گذاشتن دست راست بر چپ، ۵- خواندن دعای استفتاح، ۶- خواندن تَعَوُّذ، ۷- خواندن فاتحه با صدای بلند در نمازهای جهری «دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و دو رکعت صبح و نمازهای جمعه و عیدین وغیره»، ۸- آهسته خواندن فاتحه در نمازهای سری، ۹- گفتن آمین بعد از فاتحه «الحمد» ۱۰- خواندن سوره بعد از فاتحه، ۱۱- گفتن الله اکبر هنگام بلند شدن از رکوع و پایین رفتن بسجود، ۱۲- گفتن سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ هنگام بلند شدن از رکوع، ۱۳- گفتن تسبیح در رکوع و سجود، ۱۴- گذاشتن دو دست بر دو ران در موقع نشستن و انگشت‌های دست چپ را رها و انگشت‌های دست راست را بسته میکند مگر مسبحة «انگشت شهادت در موقع گفتن همزه إلاّ الله بلند کرده و یک مرتبه آن را حرکت می‌دهد دیگر بدون حرکت آن را نگهداری می‌کند تا موقعیکه سلام می‌دهد»، ۱۵- نشستن در حال افتراش در قعود تشهد اول «ساق پای چپ را در زیر خود فرس قرار می‌دهد»، ۱۶- متورک نشستن در حال قعود تشهد آخر «بر کفل نشسته

بطوریکه پای راست بر حال سجده باقی باشد و پای چپ را از زیر پای راست رد کند»،
 ۱۷- سلام دوم (سلام اول گفته شد که داخل ارکان است)».

فصل: «وَالْمَرْأَةُ تُخَالِفُ الرَّجُلَ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَالرَّجُلُ يُجَافِي مِرْفَقِيهِ عَنِ جَنْبَيْهِ وَيُقَلِّ بَطْنَهُ عَنِ فَخْذَيْهِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَيَجْهَرُ فِي مَوْضِعِ الْجَهْرِ وَإِذَا نَابَهُ شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ سَبَّحَ وَعَوَّرَهُ الرَّجُلِ مَا بَيْنَ سَرَّتَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَالْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَخْفِضُ صَوْتَهَا بِحَضْرَةِ الرَّجَالِ الْأَجَانِبِ وَإِذَا نَابَهَا شَيْءٌ فِي الصَّلَاةِ صَفَّقَتْ وَجَمِيعَ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوَّرَهُ إِلَّا وَجْهَهَا وَكَفَّيْهَا وَالْأُمَّةُ كَالرَّجُلِ».

«موارد اختلاف نماز مرد و زن در پنج چیز است:

- ۱- مرد در مواقع رکوع و سجود دو آرنج را از هر دو طرف باید بلند و دور کند.
- ۲- در حال رکوع و سجود مرد باید شکم خود را از دو ران خود بلند نگه دارد،
- ۳- مرد نماز جهر را باید با صدای بلند بخواند یعنی در ۲ رکعت اول نماز مغرب و در ۲ رکعت اول نماز عشاء و در دو رکعت نماز صبح و همچنین نمازهای دیگر جهری مانند نماز عیدین و غیره باید با صدای بلند بخواند.

۴- هنگامی در نماز دچار مشکلی شود باید تسبیح بگوید یعنی بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ «ولی باید به قصد ذکر آن را بخواند و اگر بقصد ذکر و آگاه کردن آن را بخواند گفته اند که نماز وی باطل نمی شود ولی اگر فقط به قصد آگاه کردن باشد باطل است».

۵- عورت مرد بین ناف و زانو است، ولی زن در اعمال بالا، با مرد مخالف است یعنی باید در مواقع رکوع و سجود زن دو آرنج را بلند نکرده شکم را به دو ران خود بچسباند، و در حضور مردان بیگانه نماز جهریه را آهسته بخواند، و هنگامی که مشکلی در نماز پیش آید، در عوض تسبیح کف بزند و تمام بدن زن عورت است جز صورت و دو کف دست و جاریه «کنیزک» مانند مرد، است».

فصل: «وَالَّذِي يُبْطِلُ الصَّلَاةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْئاً الْكَلَامُ الْعَمْدُ وَالْعَمَلُ الْكَثِيرُ وَالْحَدِيثُ وَحُدُوثُ النَّجَاسَةِ وَأَنْكِشَافُ الْعَوْرَةِ وَتَغْيِيرُ النَّيَّةِ وَاسْتِدْبَارُ الْقِبْلَةِ وَالْأَكْلُ وَالشُّرْبُ

وَالْفُحْهَةُ وَالرَّدَّةُ».

فصل: «یازده چیز نماز را باطل می‌کند:

- ۱- سخن عمدی.
- ۲- حرکات بسیار.
- ۳- حَدَث و بی وضو شدن
- ۴- افتادن نجاست بر بدن یا لباس.
- ۵- ظاهر شدن عورت.
- ۶- تغییر نیت.
- ۷- پشت کردن به قبله.
- ۸- خوردن.
- ۹- آشامیدن.
- ۱۰- قهقهه.
- ۱۱- از دین برگشتن.

فصل: «وَرَكْعَاتُ الْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشْرَةَ رُكْعَةً فِيهَا أَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ سَجْدَةً وَأَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ تَكْبِيرَةً وَتِسْعُ تَشَهُدَاتٍ وَمِائَةٌ وَثَلَاثٌ وَخَمْسُونَ تَسْبِيحَةً وَجُمْلَةُ الْأَرْكَانِ فِي الصَّلَاةِ مِائَةٌ وَسِتَّةٌ وَعِشْرُونَ رُكْنًا فِي الصَّبْحِ ثَلَاثُونَ رُكْنًا وَفِي الْمَغْرِبِ اثْنَانِ وَأَرْبَعُونَ رُكْنًا وَفِي الرَّبَاعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وَخَمْسُونَ رُكْنًا وَمَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيَامِ فِي الْفَرِيضَةِ صَلَّى جَالِسًا وَمَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلَّى مُضْطَجِعًا».

«رکعت‌های فرائض هفده است: در آنها ۳۴ سجده و ۹ تکبیر و ۹ تشهد و ۱۰ سلام و ۱۵۳ تسبیح وجود دارد. مجموع ارکان نماز ۱۲۶ است در نماز صبح ۳۰ و در مغرب ۴۴ و در نمازهای چهار رکعتی ۵۴ رکن وجود دارد. کسی که نتواند در حال ایستادن نماز را انجام دهد در حال نشستن و اگر عاجز باشد از نشستن بر پهلو دراز کشیده نماز خود را بخواند.»

فصل: «وَالْمُتْرُوكُ مِنَ الصَّلَاةِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ فَرَضٌ وَسُنَّةٌ وَهَيْئَةٌ فَالْفَرَضُ لَا يَنْوِبُ عَنْهُ سُجُودُ السَّهْوِ بَلْ إِنْ ذَكَرَهُ وَالزَّمَانُ قَرِيبٌ أَتَى بِهِ وَبَنَى عَلَيْهِ وَسَجَدَ لِلسَّهْوِ وَالسُّنَّةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ التَّلْبِيسِ بِالْفَرَضِ لِكِنَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا وَالهَيْئَةُ لَا يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ تَرْكِهَا وَلَا يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا وَإِذَا شَكَ فِي عَدَدِ مَا أَتَى بِهِ مِنَ الرَّكَعَاتِ بَنَى عَلَى اليَقِينِ وَهُوَ الْأَقْلُّ وَسَجَدَ لِلسَّهْوِ وَسُجُودُ السَّهْوِ سُنَّةٌ وَمَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلَامِ».

«ممکن است سه چیز در نماز فراموش گردد:

۱- فرض، ۲- سنت، ۳- هیئت. سجده سهو فرض را جبران نمی‌کند اگر زود متذکر شود برگردد و از جائیکه آن را ترک نموده از نو شروع کند و بعداً به سجده سهو پردازد و اگر متروک سنت باشد بعد از شروع به فرض برگشتن روا نیست ولی می‌تواند آن را به سجده سهو جبران کند و برگشت برای ترک هیئت روا نیست و سجده سهو هم نمی‌خواهد، تردید در عدد رکعات مستلزم است از جائی شروع کند که یقین و حداقل است و بعد از آن سجده سهو ببرد (سجده سهو سنت و محل آن قبل از سلام است)».

فصل: «وَحَمْسَةُ أَوْقَاتٍ لَا يُصَلِّي فِيهَا إِلَّا صَلَاةٌ لَهَا سَبَبٌ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَعِنْدَ طُلُوعِهَا حَتَّى تَتَّكَمَلَ وَتَرْتَفِعَ قَدْرَ رُمْحٍ وَإِذَا اسْتَوَتْ حَتَّى تَزُولَ وَبَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَعِنْدَ الْغُرُوبِ حَتَّى يَتَّكَمَلَ غُرُوبُهَا».

«در پنج وقت نماز گزاردن کراهت دارد: مگر اینکه سببی داشته باشد «مانند نماز فوت شده، نماز باران نماز گرفتگی ماه و خورشید».

۱- بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب.

۲- در موقع طلوع آفتاب تا مقدار یک نیزه بلند شدن آن.

۳- زمانیکه آفتاب در وسط آسمان باشد تا زوال.

۴- بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.

۵- از غروب تا پنهان شدن آفتاب بطور کامل».

فصل: «وَصَلَاةُ الْجَمَاعَةِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَعَلَى الْمَأْمُومِ أَنْ يَنْوِيَ الْإِئْتِمَامَ دُونَ الْإِمَامِ وَيَجُوزُ

أَنْ يَأْتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ وَالْبَالِغُ بِالْمُرَاهِقِ وَلَا تَصِحُّ قُدْوَةُ رَجُلٍ بِامْرَأَةٍ وَلَا قَارِيءٍ بِأُمَّيٍّ وَأَيُّ مَوْضِعٍ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ بِصَلَاةِ الْإِمَامِ فِيهِ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ أَجْزَأُهُ مَا لَمْ يَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ وَإِنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَأْمُومُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ قَرِيباً مِنْهُ وَهُوَ عَالِمٌ بِصَلَاتِهِ وَلَا حَائِلَ هُنَاكَ جَازًا».

«نماز جماعت سنت مؤکد است نیت متابعت بر مأوم واجب است اما بر امام نیت امامت واجب نیست اقتدا کردن آزاد به بنده رواست و همچنان اقتدای بالغ بمراهق (نوجوان و نوبالغ) اقتدای مرد به زن و اقتدای باسواد به بی سواد درست نیست. اقتدای مأوم به امام در هر جای از مسجد گرچه خیلی دور باشد بشرطی که به حرکات وی عالم باشد رواست مگر اینکه در جلو امام باشد و هرگاه مأوم در خارج مسجد به امام داخل مسجد اقتدا کند بشرطی که حائل در بین نباشد و به حرکات وی آشنا باشد رواست».

فصل: «وَيَجُوزُ لِلْمَسَافِرِ قَصْرُ الصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ بِحَمْسِ شَرَائِطٍ أَنْ يَكُونَ سَفَرُهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَأَنْ تَكُونَ مَسَافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرَسَخًا وَأَنْ يَكُونَ مُؤَدِّيًّا لِلصَّلَاةِ الرَّبَاعِيَّةِ وَأَنْ يَنُويَ الْقَصْرَ مَعَ الْإِحْرَامِ وَأَنْ لَا يَأْتَمَّ بِمُقِيمٍ وَيَجُوزُ لِلْمَسَافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ وَيَجُوزُ لِلْحَاضِرِ فِي الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُمَا فِي وَقْتِ الْأُولَى مِنْهُمَا».

«کوتاه کردن نماز چهار رکعتی برای مسافر به پنج شرط رواست:

۱- مسافرتش معصیت نباشد، ۲- از شانزده فرسخ کم تر نباشد، ۳- چهار رکعتی حاضر باشد نه چهار رکعتی فوت شده یا چهار رکعتی که در مسافرت قصر فوت شده باشد، ۴- آوردن نیت قصر با تکبیرة الاحرام، ۵- اقتدا به مقيم نکرده باشد.

جمع کردن بین ظهر و عصر و همچنان مغرب و عشاء خواه جمع تقدیم و خواه جمع تأخیر «عصر را با ظهر و عشاء را با مغرب یا بالعکس» برای مسافر حائز شرایط مذکور در قصر جائز است یعنی می تواند نماز عصر را با ظهر یا ظهر را با عصر، ذ عشاء را با مغرب

یا مغرب را با عشاء بخواند. جمع تقدیم یعنی خواندن نمازهای عصر با ظهر و عشاء با مغرب در مواقع ریزش باران برای مقیم غیر مسافر هم جائز است ولی جمع تأخیر در حضر جائز نمی‌باشد.

فصل: «وَشَرَائِطُ وُجُوبِ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ وَالصَّحَّةُ وَالْإِسْتِيْطَانُ وَشَرَائِطُ فِعْلِهَا ثَلَاثَةٌ أَنْ تَكُونَ الْبَلَدُ مِصْرًا أَوْ قَرْيَةً أَنْ يَكُونَ الْعَدَدُ أَرْبَعِينَ مِنْ أَهْلِ الْجُمُعَةِ وَأَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ بَاقِيًا فَإِنْ خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عَدِمَتِ الشُّرُوطُ صَلَّيْتَ ظَهْرًا وَفَرَائِضُهَا ثَلَاثَةٌ حُطْبَتَانِ يَفُومُ فِيهِمَا وَيَجْلِسُ بَيْنَهُمَا وَأَنْ تُصَلِّيَ رَكَعَتَانِ فِي جَمَاعَةٍ وَهِيَائُهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ وَالْعُسْلُ وَتَنْظِيفُ الْجَسَدِ وَلُبْسُ الثِّيَابِ الْبَيْضِ وَأَخْذُ الظُّفْرِ وَالطَّيْبُ وَيُسْتَحَبُّ الْإِنْصَاتُ فِي وَقْتِ الْحُطْبَةِ وَمَنْ دَخَلَ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ».

«شرط‌های وجوب نماز جمعه هفت می‌باشد:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- ذکوریت، ۶- تندرستی، ۷- متوطن بودن (اهل آنجا بوده و مسافر نباشد).

شرط‌های صحت انجام جمعه سه می‌باشد:

۱- در شهر یا در روستا باشد، ۲- چهل نفر جامع شرایط حاضر باشند، ۳- برای انجام جمعه وقت مانده باشد «قضا نباشد» در صورت نبودن یکی از شرایط فوق نماز ظهر خوانده می‌شود.

فرض‌های نماز جمعه سه چیز است:

۱- خواندن دو خطبه در حال ایستادن، ۲- نشستن در بین آنها، ۳- دو رکعت با جماعت خوانده شود.

هیئات جمعه چهار خصلت است:

۱- غسل جمعه، ۲- نظافت بدن، ۳- پوشیدن لباس سفید، ۴- ناخن گرفتن و عطر زدن. متوجه شدن و گوش دادن به خطبه و تکلم نکردن مستحب است، هنگام خواندن

خطبه اگر کسی وارد مسجد شود دو رکعت خفیف سنت جمعه بخواند آنگاه نشسته متوجه خواندن خطبه می‌شود.»

فصل: «وَصَلَاةُ الْعِيدَيْنِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَهِيَ رُكْعَتَانِ يُكَبَّرُ فِي الْأُولَى سَبْعًا سِوَى تَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ وَفِي الثَّانِيَةِ خَمْسًا سِوَى تَكْبِيرَةِ الْقِيَامِ وَيُخْطَبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ يُكَبَّرُ فِي الْأُولَى سَبْعًا وَفِي الثَّانِيَةِ سَبْعًا وَيُكَبَّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيدِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ الْإِمَامُ فِي الصَّلَاةِ وَفِي الْأَضْحَى خَلْفَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إِلَى الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ.»

«نماز دو عید سنت مؤکده: و آن دو رکعت است در رکعت اول هفت مرتبه تکبیر به جز تکبیر احرام و در رکعت دوم پنج تکبیر به جز تکبیر قیام گفته می‌شود، بعد از اتمام نماز باید دو خطبه بخواند و در آغاز خطبه اول نه تکبیره و در خطبه دوم هفت تکبیر خوانده می‌شود. و از غروب آفتاب شب عید فطر تا موقعیکه امام داخل مسجد می‌شود برای مرد و زن حاضر و مسافر در منزل‌ها و راه‌ها و بازارها تکبیر گفتن سنت است، و در عید قربان از صبح روز عرفه تا عصر آخر ایام التشریق بعد از نمازهای فرض تکبیر گفتن سنت است.» و صیغه جلیله آن این است: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.»

فصل: «وَصَلَاةُ الْكُسُوفِ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ فَإِنْ قَاتَتْ لَمْ تُفْضَ وَيُصَلَّى لِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَخُسُوفِ الْقَمَرِ رُكْعَتَانِ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ قِيَامَانِ يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ فِيهِمَا وَرُكُوعَانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا دُونَ السُّجُودِ وَيُخْطَفُ بَعْدَهَا خُطْبَتَيْنِ وَيُسْرُ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَيَجْهَرُ فِي كُسُوفِ الْقَمَرِ.»

«نماز گرفتن ماه و خورشید سنت مؤکده است و در صورت فوت قضا ندارد: این نمازها هرکدام دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دورکوع است و طول دادن به هر دو لازم است، ولی سجود آنها مختصر است و بعد از سلام گفتن دو خطبه خوانده

می‌شود و نماز گرفتگی آفتاب را با صدای آهسته و نماز گرفتگی ماه را با صدای بلند باید خواند».

فصل: «وَصَلَاةُ الْاِسْتِسْقَاءِ مَسْنُونَةٌ فَيَأْمُرُهُمُ الْاِمَامُ بِالتَّوْبَةِ وَالصَّدَقَةِ وَالخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَمُصَالِحَةِ الْأَعْدَاءِ وَصِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فِي ثِيَابٍ بَدَلَةٍ وَاسْتِكَانَةٍ وَتَضَرُّعٍ وَيُصَلِّيْ بِهِمْ رُكْعَتَيْنِ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُمَا وَيُحَوِّلُ رِدَاءَهُ وَيُكْثِرُ مِنَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ وَيَدْعُو بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سُقْيَا رَحْمَةٍ وَلَا تَجْعَلْهَا سُقْيَا عَذَابٍ وَلَا مَحْقٍ وَلَا بَلَاءٍ وَلَا هَدْمٍ وَلَا عَرَقٍ اللَّهُمَّ عَلَى الضَّرَابِ وَالْاَكَامِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ وَبُطُونِ الْأُودِيَةِ اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا اللَّهُمَّ اسْقِنَا عَيْثًا مُعِينًا هَنِئًا مَرِيئًا مَرِيئًا مَرِيئًا سَحًا عَامًّا عَدَقًا طَبَقًا مُجَلَّلًا دَائِمًا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْعَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ بِالْعِبَادِ وَالْبِلَادِ مِنَ الْجُهْدِ وَالْجُوعِ وَالضَّنْكِ مَا لَا نَشْكُو إِلَّا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ أَنْبِتْ لَنَا الزَّرْعَ وَأَدْرِ لَنَا الصَّرْعَ وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ وَأَنْبِتْ لَنَا مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَاكْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ إِنَّكَ كُنْتَ عَقَّارًا فَأَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا وَيَعْتَسِلْ فِي الْوَادِي إِذَا سَالَ وَيُسِّحْ لِلرَّعْدِ وَالرَّبْقِ».

«نماز باران برای مقيم يا مسافر: در هنگام احتياج سنت است و بايد امام، مأموم خود را به توبه و انابت و صدقه و ظلم نکردن و آشتی با دشمنان و ادار نماید و سه روز روزه بدارند و روز چهارم با زبان روزه آنان را به بیرون شهر یا روستا برد با لباس‌های کار و بدون آرایش و با کمال ذلت و خواری و در حال گریه و زاری و مانند نماز عید دو رکعت نماز بگذارند و بعد از آن دو خطبه خوانده شود و امام لباس خود را وارونه کند و مأمومین هم او را پیروی نماید و بسیار دعای استغفار را بخوانند و امام دعای مأثور زیر را قرائت کند.

«ترجمه دعای باران»: خداوندا این باران را باران رحمت گردان نه باران عذاب، و نه مایه از بین بردن و نه باران بلا، و نه سبب ویران ساختن، و نه باران غرق کردن. خداوندا

آن را بر تپه‌ها و کوه‌ها و باغ‌ها و درون دره‌ها بباران. خداوندا آن را بر زمین‌های اطرافمان بباران، و نه بر شهرها و روستاهایمان.

خداوندا بارانی عطا کن فریادرس، پاکیزه، رویاننده، شدید، فراگیر، فراوان، فروگیرنده، باشکوه، و مداوم تا روز قیامت.

خداوندا بر ما باران عطا کن و ما را از جمله ناامیدان قرار نده.

خداوندا بندگان و مملکت‌ها دچار رنج و گرسنگی و تنگی هستند که شکایت از آن را جز به نزد تو نمی‌برم.

خداوندا برایمان زراعت برویان و پستان‌های دام‌ها شیرده گردان، و از برکات آسمان بر ما فرود آور، و برکات زمین را برای ما برویان، و بلاهائی را که جز تو کسی آنها را برطرف نمی‌کند از ما بردار.

خداوندا از تو آرزوی می‌خواهیم زیرا تو بخشاینده‌ای پس ابر باران ریز را بر سرمان بفرست.

پس اگر باران بارید از آن غسل کند و در هنگام رعد و برق تسبیح بگوید:»

فصل: «وَصَلَاةُ الْخَوْفِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرِبٍ أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ الْعَدُوُّ فِي غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيُفَرِّقُهُمُ الْإِمَامُ فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةً تَقِفُ فِي وَجْهِ الْعَدُوِّ وَفِرْقَةً خَلْفَهُ فَيُصَلِّي بِالْفِرْقَةِ الَّتِي خَلْفَهُ رُكْعَةً ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا وَتَمْضِي إِلَى وَجْهِ الْعَدُوِّ وَتَأْتِي الطَّائِفَةَ الْأُخْرَى فَيُصَلِّي بِهَا رُكْعَةً وَتُتِمُّ لِنَفْسِهَا وَيُسَلِّمُ بِهَا وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ فِي جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيُصَفُّهُمْ الْإِمَامُ صَفَّيْنِ وَيُحْرِمُ بِهِمْ فَإِذَا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَّيْنِ وَوَقَفَ الصَّفُّ الْأَخْرَى يَحْرُسُهُمْ فَإِذَا رَفَعَ سَجَدُوا وَحَقُّوهُ وَالثَّلَاثُ أَنْ يَكُونَ فِي شِدَّةِ الْخَوْفِ وَالتَّحَامِ الْحَرْبِ فَيُصَلِّي كَطَفٍ أَمْكَنَهُ رَاجِلًا أَوْ رَاكِبًا مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَغَيْرَ مُسْتَقْبِلٍ لَهَا.»

«نماز ترس سه نوع است:

۱- دشمن در طرف قبله نباشد. در این صورت امام آنان را دو قسم می‌کند. یک قسمت از آنها در مقابل دشمن ایستاده و دیگری در پشت امام، و امام برای آنان یک

رکعت می‌خواند و هنگامی که برای رکعت دوم بلند می‌شود مأمومین نیت مفارقت را آورده و برای خود رکعت دوم را می‌خوانند و روبروی دشمن حرکت می‌کنند پس دسته دیگر آمده و به امام اقتدا نموده با او یک رکعت می‌خوانند پس امام سلام می‌دهد و آنان رکعت دوم را به تنهایی می‌خوانند.

۲- دشمن در طرف قبله است. در این صورت، امام آنان را دو صف می‌کند و هر دو صف به وی اقتدا می‌نمایند. با سجده رفتن امام یکی از دو صف او را پیروی می‌کنند و صف دیگر ایستاده آنان را نگهبانی می‌کنند پس امام از سجده بلند شده و صف دیگر به سجده رفته و پس از اتمام سجده بلند شده رکعت دوم را با امام می‌خوانند.

۳- در شدت اختلاط و آمیزش که نتوانند جنگ را ترک کنند و پیاده شوند و پیاده نتوانند از جبهه جنگ منحرف شود در اینصورت هر کس هر طوری بوده نماز خود را انجام می‌دهد در حال سواری، پیاده، رو به قبله، رو به مشرق، مغرب، و در این صورت حرکات زیاد و عمل کثیر رواست».

فصل: «وَيَحْرُمُ عَلَى الرَّجَالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ وَالتَّخْتُمِ بِالذَّهَبِ وَيَحِلُّ لِلنِّسَاءِ وَقَلِيلُ الذَّهَبِ وَكَثِيرُهُ فِي التَّحْرِيمِ سَوَاءٌ وَإِذَا كَانَ بَعْضُ الثَّوْبِ إِبْرِيْسِمًا وَبَعْضُهُ قُطْنًا أَوْ كَتَانًا جَازَ لُبْسُهُ مَا لَمْ يَكُنِ الْإِبْرِيْسِمُ غَالِبًا».

«پوشیدن لباس ابریشمی و استعمال انگشتر طلا برای مرد ناروا و برای زن رواست، طلای زیاد یا کم در حرمت یکسان است ولی در لباس ابریشمی اگر مواد غیر ابریشمی آن بیشتر باشد حلال است».

فصل: «وَيُلْزَمُ فِي الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ غُسْلُهُ وَتَكْفِينُهُ وَالصَّلَاةُ عَلَيْهِ وَدَفْنُهُ وَائْتِنَانِ لَا يُغَسَّلَانِ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِمَا الشَّهِيدُ فِي مَعْرَكَةِ الْمُشْرِكِينَ وَالسَّقْطُ الَّذِي لَمْ يَسْتَهْلِ صَارِحًا وَيُغَسَّلُ الْمَيِّتُ وَثَرًا وَيَكُونُ فِي أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرٌ وَفِي آخِرِهِ شَيْءٌ مِنْ كَافُورٍ وَيُكْفَنُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بَيْضٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ وَيُكَبَّرُ عَلَيْهِ أَرْبَعُ تَكْبِيرَاتٍ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ بَعْدَ الْأُولَى وَيُصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الثَّانِيَةِ وَيَدْعُو لِلْمَيِّتِ بَعْدَ الثَّالِثَةِ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ

وَابْنُ عَبْدِكَ خَرَجَ مِنْ رُوحِ الدُّنْيَا وَسِعَتْهَا وَمَحَبُّوبُهُ وَأَحْبَاؤُهُ فِيهَا إِلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَمَا هُوَ لِأَقِيهِ كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَّكَ لِأَشْرِيكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَأَصْبَحَ فَقِيرًا إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ عَنِّي عَنْ عَذَابِهِ وَقَدْ جِئْنَاكَ رَاغِبِينَ إِلَيْكَ شُفَعَاءَ لَهُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَرِّدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَلَقَّهِ بِرَحْمَتِكَ رِضَاكَ وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَعَذَابَهُ وَأَفْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبِيهِ وَلَقَّهِ بِرَحْمَتِكَ الْأَمْنَ مِنْ عَذَابِكَ حَتَّى تَبْعَثَهُ آمِنًا إِلَى جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. وَيَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ وَيُسَلِّمُ بَعْدَ الرَّابِعَةِ، وَيُدْفَنُ فِي لَحْدٍ مُسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةِ وَيُسَلُّ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ بِرَفْقٍ وَيَقُولُ الَّذِي يُلْحِدُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيُضَجِّعُ فِي الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قَامَةً وَيَسْطِطَّةً وَيُسَطِّحُ الْقَبْرَ وَلَا يُبْنَى عَلَيْهِ وَلَا يُجَصِّصُ وَلَا يُبَاسُّ بِالْبُكَاءِ عَلَى الْمِيَّتِ مِنْ غَيْرِ نَوْحٍ وَلَا شَقِّ جَيْبٍ وَيُعَزَّى أَهْلُهُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ دَفْنِهِ وَلَا يُدْفَنُ اثْنَانِ فِي قَبْرِ إِلَّا لِلْحَاجَةِ».

«برای مرده چهار چیز لازم است:

۱- شستن، ۲- تکفین، ۳- نماز، ۴- دفن کردن.

برای دو صنف از مردگان غسل و نماز صورت نمی‌گیرد:

۱- شهید در جنگ با کافران، ۲- سقطی که هنگام پیدا شدن مرده و دارای صدا نباشد. مستحب است غسل مرده فرد باشد (۳-۵ و غیره) غسل اول سنت است با سدر یا صابون و غسل آخر با مقداری کافور باشد. باید مرده در سه پارچه سفید کفن شود، و در آنها عمامه و پیراهن نباشد. نماز میت عبارت است از چهار تکبیر با تکبیر الاحرام، بعد از تکبیره اول سوره فاتحه را بخواند بعد از تکبیره دوم درود بر پیغمبر ﷺ بفرستد. بعد از تکبیر سوم این دعا را برای مرده بخواند «بار خدایا این بنده تو و فرزند دو بنده تو است از دنیای فراخ و از دوستان و زن و فرزند خارج شده و وارد گور تنگ و تاریک گشته و او در حال حیات گواهی می‌داد که جز تو معبودی بحق وجود ندارد و یگانه و بی‌شریک و بی‌انبازی و اقرار می‌کرد که محمد ﷺ فرستاده توست و بنده توست و تو به حال او از ما

داناتری بارخدایا این مهمان توست و تو نیاز به شکنجه او نداری و ما با کمال میل به پیشگاه تو آمده‌ایم و تقاضای عفو او را از تو می‌کنیم شفاعت ما را بپذیر. بار خدایا اگر او نیکوکار می‌باشد بر نیکو کاریش بیفزای و اگر بدکار است او را ببخشای و او را به رضای خود برخوردار کن. و او را از فتنه قبر نگهدار. قبر او را بگشای و زمین را از دو پهلوئی او دور کن و او را از عذاب خود ایمن گردان تا او را بسلامت بفرستی به بهشت. ای مهربان‌ترین مهربانان. و در تکبیر چهارم بگوید «بار خدایا ما را از اجر او محروم مکن و بعد از او ما را دچار فتنه مگردان. ما و او را بیامرزد». و بعد از تکبیر چهارم سلام بدهد. باید مرده را در لحد گذاشت و به آرامی از طرف سر، او را فرود آورند و کسی که او را فرود می‌آورد بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» و او را در قبر رو به قبله به طرف راست بخوابانند. عمق قبر نباید از قامت یک مرد معتدل کم‌تر باشد. باید قبر مسطح و با زمین مساوی باشد و نباید آن را از زمین بلند نمود. ساختن ساختمان بر قبر و گچکاری آن روا نیست. گریه کردن بر مرده بدون بلند نمودن صدا و پاره نمودن یقه رواست و تا سه روز مستحب است به خانواده مرده تسلیت گفته شود. دفن کردن دو نفر در یک گور بدون ضرورت روا نیست.»

کتاب الزکاة

«تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ وَهِيَ الْمَوَاشِي وَالْأَثْمَانُ وَالزُّرُوعُ وَالنَّمَارُ وَعُرُوضُ التِّجَارَةِ فَأَمَّا الْمَوَاشِي فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي ثَلَاثَةِ أَجْنَاسٍ مِنْهَا وَهِيَ الْإِبِلُ وَالْبَقَرُ وَالغَنَمُ وَشَرَائِطُ وَجُوبِهَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ الْإِسْلَامُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْمِلْكُ التَّامُّ وَالنَّصَابُ وَالْحَوْلُ وَالسُّومُ وَأَمَّ الْأَثْمَانُ فَشَتَّانِ الدَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَشَرَائِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الْإِسْلَامُ وَالْحُرِّيَّةُ الْمِلْكُ التَّامُّ وَالنَّصَابُ وَالْحَوْلُ وَأَمَّا الزُّرُوعُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَزْرَعُهُ الْأَدَمِيُّونَ وَأَنْ يَكُونَ قُوتاً مَدَّخِراً وَأَنْ يَكُونَ نِصَاباً وَهُوَ خَمْسَةُ أَوْسُقٍ لَاقِشَرَ عَلَيْهَا وَأَمَّا النَّمَارُ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِي شَيْئَيْنِ مِنْهَا تَمْرَةُ التَّخْلِ وَتَمْرَةُ الْكُرْمِ وَشَرَائِطُ وَجُوبِ الزَّكَاةِ فِيهَا أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الْإِسْلَامُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْمِلْكُ التَّامُّ وَالنَّصَابُ وَأَمَّا عُرُوضُ التِّجَارَةِ فَتَجِبُ الزَّكَاةُ فِيهَا بِالشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْأَثْمَانِ».

کتاب زکات

«زکات در پنج چیز واجب است:

۱- از گاو، شتر، گوسفند، بز، ۲- از طلا و نقره، ۳- از زراعت، ۴- از ثمرها، ۵- از کالای تجارتي.

شرائط وجوب زکات شش چیز است:

۱- اسلام، ۲- آزادی، ۳- مالکیت تمام و رسیدن به حد نصاب، ۴- تکمیل یک سال، ۵- چریدن در علفزار مباح.

شرائط وجوب زکات طلا و نقره پنج چیز است:

۱- اسلام، ۲- آزادی، ۳- مالکیت تمام، ۴- رسیدن به حد نصاب، ۵- تکمیل یکسال.

اما زکات زراعت «گندم، جو، عدس، برنج، ذرت، نخود» به سه شرط است:

۱- آن را آدمی کاشته باشد «اگر خود به خود سبز شده باشد دارای زکات نیست».

۲- قوت باشد «چیزیکه آدمی با آن زندگی کند».

۳- به حد نصاب رسیده باشد و حد نصاب پنج وسق است بدون پوست، «وسق مساوی ۶۰ صاع و هر صاع ۳/۱-۵ رطل است مجموع مساوی ۱۶۰ من است».

زکات ثمر در دو چیز است:

۱- خرما، ۲- انگور.

و شرط وجوب زکات آنها چهار چیز است:

۱- اسلام، ۲- آزادی، ۳- مالکیت تمام، ۴- رسیدن به حد نصاب. عین شرائط طلا و

نقره در کالای تجارتي باید رعایت شود».

فصل: «وَأَوَّلُ نِصَابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ وَفِيهَا شَاةٌ وَفِي عَشْرِشَاتَانِ وَفِي خَمْسِ عَشْرَةَ ثَلَاثُ شِيَاهٍ وَفِي عَشْرِينَ أَرْبَعُ شِيَاهٍ وَفِي خَمْسِ وَعِشْرِينَ بِنْتُ مَخَاضٍ وَفِي سِتِّ وَثَلَاثِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وَفِي إِحْدَى وَتِسْعِينَ حِقَّتَانِ وَفِي مَائِهِ وَاحِدَى وَعِشْرِينَ ثَلَاثُ بَنَاتِ لَبُونٍ ثُمَّ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ».

«از پنج شتر یک گوسفند از ده شتر دو گوسفند از پانزده شتر سه گوسفند از بیست شتر چهار گوسفند، از بیست و پنج شتر یک شتر ماده دو ساله «بنت مخاض» و از سی و شش شتر یک شتر ماده سه ساله «بنت لبون» و از چهل و شش شتر یک شتر ماده چهار ساله «حِقَّة» و از شصت شتر یک ماده شتر چهار ساله «جَدَّعَه» و از هفتاد و شش شتر دو ماده شتر سه ساله و از نود و یک شتر دو ماده شتر چهار ساله، و از صد و بیست و یک شتر سه ماده شتر سه ساله و پس از آن از هر چهل شتر یک ماده شتر سه ساله و از هر پنجاه شتر یک ماده شتر چهار ساله باید زکات داد».

فصل: «وَأَوَّلُ نِصَابِ الْبَقَرِ ثَلَاثُونَ وَفِيهَا تَبِيعٌ وَفِي أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ وَعَلَى هَذَا أَبَدًا فَفِئْسَ».

«از سی گاو یک گوساله یک ساله «تَبِيع» از چهل گاو یک گوساله دو ساله «مُسِنَّة» بهمین نسبت تا صد و بیست و از صد و بیست گاو سه گاو دو ساله و یا چهار گوساله یک ساله».

فصل: «وَأَوَّلُ نَصَابِ الْغَنَمِ أَرْبَعُونَ فِيهَا شَاةٌ جَدَعَةٌ مِنَ الضَّانِ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعَزِ فِي مَائِهِ وَإِحْدَى وَعِشْرِينَ شَاتَانِ فِي مَائَتَيْنِ وَوَاحِدَةٌ ثَلَاثُ شِيَاهٍ فِي أَرْبَعَمَائِهِ أَرْبَعُ شِيَاهٍ ثُمَّ فِي كُلِّ مَائِهِ شَاةٌ».

«از چهل گوسفند یک گوسفند دو ساله، از صد و بیست و یک گوسفند، دو گوسفند، و از دویست و یک گوسفند، سه گوسفند، و از چهارصد گوسفند، چهار گوسفند، پس از آن از هر صد گوسفند یک گوسفند داده می‌شود».

فصل: «وَالْحَلِيطَانِ يُزَكَّيَانِ زَكَاةَ الْوَاحِدِ بِسَبْعِ شَرَائِطٍ إِذَا كَانَ الْمَرَاخُ وَاحِدًا وَالْمَسْرُخُ وَاحِدًا وَالْمَرْعَى وَاحِدًا وَالْفَحْلُ وَاحِدًا وَالْمَشْرَبُ وَاحِدًا وَالْحَالِبُ وَاحِدًا وَمَوْضِعُ الْحَلْبِ وَاحِدًا».

«زکات حیوان دو شریک حکم یک نفر را دارند به هفت شرط زیر:

۱- اتحاد خوابگاه، ۲- چراگاه، ۳- گردشگاه، ۴- چوپان، ۵- فحل، ۶- محل آشامیدن
۷- دوشنده و جای دوشیدن «اتحاد در امور فوق شرط است».

فصل: «وَنَصَابُ الذَّهَبِ عِشْرُونَ مِثْقَالًا وَفِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ وَهُوَ نِصْفُ مِثْقَالٍ وَفِيَمَا زَادَ بِحِسَابِهِ وَنَصَابُ الْوَرِقِ مِائَتَا دِرْهَمٍ وَفِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ وَهُوَ خَمْسَةُ دَرَاهِمٍ وَفِيَمَا زَادَ بِحِسَابِهِ وَلَا تَجِبُ فِي الْحَلِيِّ الْمُبَاحِ زَكَاةٌ».

«زکات در بیست مثقال، نیم مثقال که ربع عشر است و هرچه زیاد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. حد نصاب ورق که نقره است دویست مثقال است و از آن ربع عشر که پنج درهم است واجب است و هرچه زیاد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. در زیور آلات مباح زکات واجب نیست».

«بِالْعِرَاقِيِّ وَمَا زَادَ فِي حِسَابِهِ وَفِيهَا إِنْ سُقِيَتْ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوْ السَّيْحِ الْعُشْرُ وَإِنْ سُقِيَتْ بِدَوْلَابٍ أَوْ نَضَجَ نِصْفُ الْعُشْرِ».

«نصاب زراعت و ثمره‌ها پنج وسق است و آن هزار و ششصد رطل بغدادی است و

هرچه زیاد باشد به همان نسبت است. زکات زراعت و ثمرها اگر بوسیله باران و آب جاری روی زمین «سیح» باشد یک دهم «۱۰/۱» و اگر بوسیله چرخ و بیرون آوردن آب از چاه باشد زکات نصف عشر یعنی یک بیستم «۲۰/۱» است.»

فصل: «وَتَقْوَمُ عُرُوضُ التَّجَارَةِ عِنْدَ آخِرِ الْحَوْلِ بِمَا اشْتَرَيْتَ بِهِ وَيُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رُبْعُ الْعَشْرِ وَمَا اسْتُخْرِجَ مِنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبْعُ الْعَشْرِ فِي الْحَالِ وَمَا يُوجَدُ مِنَ الرَّكَازِ فِيهِ الْخُمْسُ.»

«در آخر سال کالای تجارتي باید ارزیابی شود به قیمتی که خریده شده است، و از آن یک چهلم «۴۰/۱» زکات داده شود. و آنچه از طلا و نقره استخراج می شود فوراً باید یک چهلم «۴۰/۱» آن را زکات داد و در (رکاز) گنج قبل از دوره اسلام، اگر دفينه‌ای در زمین یکی پیدا شود فوراً یک پنجم «۵/۱» آن را به مستحقین زکات پرداخت نماید.»

فصل: «وَتَجِبُ زَكَاةُ الْفِطْرِ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْإِسْلَامِ وَبِعُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَوُجُودِ الْفَضْلِ عَنِ قُوْتِهِ وَقُوْتِ عِيَالِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَيُزَكَّى عَنْ نَفْسِهِ وَعَمَّنْ تَلَزَمَهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صَاعاً مِنْ قُوْتِ بَلَدِهِ وَقَدْرُهُ خَمْسَةَ أَرْطَالٍ وَثُلُثُ بِالْعِرَاقِ.»

«به سه شرط زکات فطر واجب می شود:

۱- اسلام.

۲- غروب آفتاب آخر روز ماه رمضان «پس کسیکه بعد از غروب همان روز بمیرد زکات فطر بر او واجب و وارثان وی باید آن را به مستحقین برسانند. و کسی که بعد از غروب همان روز متولد شود بر او واجب نیست.»

۳- دارای بیشتر از قوت خود و عیالش باشد در آن روز زکات خود و زکات کسی که نفقه‌اش بر او واجب است از مسلمانان «پس زکات بنده خویشاوندان و زوجه کافره بر او واجب نیست گرچه نفقه آنان واجب است» باید به مستحقین پرداخت کند و آن عبارت است از یک صاع قوت بلد خودش و اگر در آن بلد دو نوع قوت وجود داشته باشد هر کدام را بیشتر به کار می‌برند باید از آن زکات به پردازند و مقدار صاع پنج و یک سوم

«۵-۳/۱» رطل است به رطل عراقی».

فصل: «وَتُدْفَعُ الزَّكَاةُ إِلَى الْأَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَإِلَى مَنْ يُوجَدُ مِنْهُمْ وَلَا يَقْتَصِرُ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثَةٍ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ إِلَّا الْعَامِلَ وَحِمْسَةً لَا يَجُوزُ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ الْعَنِيُّ بِمَالٍ أَوْ كَسْبٍ وَالْعَبْدُ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ وَالْكَافِرُ وَمَنْ تَلَزَمَ الْمَرْكِيُّ نَفَقَتُهُ لَا يَدْفَعُهَا إِلَيْهِمْ بِاسْمِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ».

«زکات باید به هشت صنفی که در قرآن وارد شده است صرف شود:

- ۱- فقیر «آن است که کسب و مال نداشته باشد».
 - ۲- مسکین «آن است که مال و کسب دارد ولی کافی نیست».
 - ۳- عامل «آن است که از طرف خلیفه برای جمع زکات‌ها تعیین شده باشد داوطلب و بدون حقوق».
 - ۴- مُؤَلَّفَةُ الْقُلُوبِ «کسی که مسلمان شده است ولی ضعیف الایمان است».
 - ۵- رقاب «بندهائی هستند که آقای آنان تعهد کرده است که در مقابل یک مقدار معلوم آنان را آزاد کند».
 - ۶- غارم «مقروضیکه نتواند وام خود را پرداخت کند».
 - ۷- فِی سَبِيلِ اللَّهِ «در راه خدا، جهاد کنندگان داوطلب که از طرف دولت حقوقی نداشته باشند».
 - ۸- ابْنُ السَّبِيلِ «مسافری، که برای غرض دینی مسافرت کرده باشد یا حد اقل مسافرت او برای معصیت نبوده باشد و از مملکت زکات دهنده عبور و مستحق باشد».
- هرگاه چند صنف از آنان وجود نداشته باشند باید نگهداری کرد تا موقعیکه همه آنان یا قسمتی از آنان پیدا می‌شوند. باید حد اقل از هر صنف سه نفر از اصناف بالا از زکات بهره‌مند شوند مگر عامل که اگر یک نفر هم باشد رواست به شرطیکه یک عامل بتواند زکات محل نامبرده را جمع‌آوری کند.

پرداخت زکات به پنج صنف زیر رواست:

- ۱- ثروتمند «به مال یا کسب». ۲- برده «کسی که خرج وی بر آقااست». ۳- بنی هاشم و بنی عبدالمطلب «چه خمس به آنان داده شود یا داده نشود». ۴- کافر. ۵- اشخاصیکه نفقه شان بر زکات دهنده باشد با اسم فقرا و مساکین پرداخت زکات به آنان رونیست ولی به اسم جهادکنندگان و غیره رواست.

کتاب الصيام

«وَشَرَائِطُ وَجُوبِ الصَّيَامِ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءُ الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْقُدْرَةُ عَلَى الصَّوْمِ وَفَرَائِضُ الصَّوْمِ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءُ النَّبِيِّ وَالْإِمْسَاكُ عَنِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالْجِمَاعِ وَتَعَمُّدِ الْقَيْءِ وَالَّذِي يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ مَا وَصَلَ عَمداً إِلَى الْجُوفِ أَوْ الرَّأْسِ وَالْحَقْنَةَ فِي أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ وَالْقَيْءَ عَمداً وَالْوَطْءَ عَمداً فِي الْفَرْجِ وَالْإِنْزَالَ عَنِ مُبَاشَرَةِ وَالْحَيْضِ وَالنَّفَاسِ وَالْجُنُونِ وَالرَّدَّةَ وَيُسْتَحَبُّ فِي الصَّوْمِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ تَعْجِيلُ الْفِطْرِ وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ وَتَرْكُ الْهَجْرِ مِنَ الْكَلَامِ وَيَحْرُمُ صِيَامُ خَمْسَةِ أَيَّامِ الْعِيدَانِ وَأَيَّامِ التَّشْرِيقِ الثَّلَاثَةَ وَيُكْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ إِلَّا أَنْ يُوَافِقَ عَادَةً لَهُ وَمَنْ وَطِئَ فِي نَهَارِ رَمَضَانَ عَمداً فِي الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَالْكَفَّارَةُ وَهِيَ عَتَقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِيناً لِكُلِّ مَسْكِينٍ مُدٌّ وَمَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ مِنْ رَمَضَانَ أُطِعِمَ عَنْهُ لِكُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ وَالشَّيْخُ مَنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ وَيُطْعِمُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدّاً وَالْحَامِلُ وَالْمُرْضِعُ إِنْ خَافَتَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَفْطَرَتَا وَعَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ فَإِنْ خَافَتَا عَلَى أَوْلَادِهِمَا أَفْطَرَتَا وَعَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ وَالْكَفَّارَةُ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ وَهُوَ رَطْلٌ وَثُلُثٌ بِالْعِرَاقِيِّ وَالْمَرِيضُ وَالْمَسَافِرُ سَفَراً طَوِيلاً يُفْطِرَانِ وَيَقْضِيَانِ».

کتاب روزه

«شروط وجوب روزه سه چیز است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- توانایی روزه گرفتن.

فرض های روزه چهار است:

۱- نیت به قلب اگر روزه فرض باشد مانند رمضان یا روزه نذر، باید شب نیت بیاورد و در روزه فرض تعیین هم لازم است مثلاً بگوید فرض رمضان و اکمل نیت روزه این است نیت دارم که فردا روزه فرض رمضان امسال را بگیرم برای خدا. ۲- خودداری از

خوردن و آشامیدن. ۳- خودداری از جماع، ۴- خودداری از استفراغ عمدی «استفراغ». آنچه روزه را باطل می‌کند ده چیز است: ۱و ۲- آنچه عمداً داخل شکم و سر شود. ۳- اماله کردن از جلو یا از عقب. ۴- استفراغ کردن عمدی. ۵- جماع عمدی در فرج «سهواً باطل نمی‌شود». ۶- فرود آمدن منی بوسیله دست خودش یا دیگری. ۷- حیض، ۸- نفاس، ۹- دیوانگی، ۱۰- کفر کردن.

مستحب است سه چیز در روزه:

۱- تعجیل در افطار «به شرطیکه به غروب آفتاب یقین داشته باشد». ۲- تأخیر در سحور. ۳- ترک گفتار ناروا «زبان خود را از دروغ، غیبت، دشنام و غیره نگهدارد و اگر کسی او را دشنام داد به زبان یا به قلب سه بار بگوید من روزه‌ام. در پنج روز، روزه حرام است:

۱- عید قربان، ۲- عید رمضان، ۳- سه روز ایام التشریق «سه روز بعد از عید قربان» و روزه یوم الشک کراهت تحریمی دارد مگر اینکه با عادت او برخورد کرده باشد و کسی که در روز رمضان عمداً جماع کند بر او هم قضا و هم کفارت روزه واجب است کفاره عبارت است از: آزاد کردن یک بنده مسلمان. در صورت نبودن بنده باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد در صورت عدم قدرت باید شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکینی یک مد یعنی دو رطل و هر رطل نود مثقال یا ۱۲۸ درهم. و کسی که بمیرد و بر او روزه رمضان باشد برای هر روز باید یک مد برای فقرا مصرف کند کسی که پیر بوده و توانایی روزه را نداشته باشد، افطار می‌کند و برای هر روز یک مد کفاره پردازد. زن حامله یا شیرده اگر از تلف خود بترسد افطار کرده پس آن را قضا کند، و اگر از تلف فرزند بترسد بر او هم قضا و هم کفاره واجب است، برای هر روز یک مد که یک و یک سوم ۱-۳/۱ رطل عراقی است اما مریض و مسافر سفر طولانی افطار نموده سپس قضا کنند.

فصل: «وَالْإِعْتِكَافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ وَلَهُ شَرْطَانِ التَّيَّةُ وَاللُّبْتُ فِي الْمَسْجِدِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْإِعْتِكَافِ الْمَنْدُورُ إِلَّا لِلْحَاجَةِ الْإِنْسَانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لَا يُمَكِّنُ الْمَقَامَ مَعَهُ وَيَبْطُلُ بِالْوَطْءِ».

«اعتکاف در لغت دوام داشتن بر چیزی است خوب یا بد و در اصطلاح شرع اقامت است در مسجد با شرائط مخصوص و اعتکاف سنتی است پسندیده و دارای دو شرط است:

۱- نیت، ۲- ماندن در مسجد «معتکف باید مسلمان و از حیض و نفاس و جنابت پاک باشد» در اعتکاف نذر شده ترک کردن مسجد روا نیست مگر برای قضای حاجت یا غسل جنابت یا عذر حیض یا نفاس یا مرضی که مانع باشد از ماندن در مسجد «مثل اینکه نیازمند رختخواب یا خادم یا دکتر باشد و یا اینکه بترسد مسجد را ملوث کند بوسیله دچار شدن اسهال و غیره» بوسیله جماع اعتکاف باطل می شود اگر به تحریم آن عالم باشد».

کتاب حج

«وَشَرَّائِطُ وَجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةٌ أَشْيَاءُ الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَوُجُودُ الزَّادِ وَالرَّاحِلَةَ وَتَخْلِيَةَ الطَّرِيقِ وَإِمْكَانُ الْمَسِيرِ وَأَرْكَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةٌ الْإِحْرَامُ مَعَ النَّيَّةِ وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَالطَّوَافُ بِالْمَيْتِ وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَأَرْكَانُ الْعُمْرَةِ ثَلَاثَةٌ الْإِحْرَامُ وَالطَّوَافُ وَالسَّعْيُ وَالْحَلْقُ أَوْ التَّقْصِيرُ فِي أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ وَوَاجِبَاتُ الْحَجِّ غَيْرُ الْأَرْكَانِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ الْإِحْرَامُ مِنَ الْمَيْمَاتِ وَرَمَى الْجِمَارِ الثَّلَاثِ وَالْحَلْقُ وَسُنُّ الْحَجِّ سَبْعُ الْإِفْرَادِ وَهُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَى الْعُمْرَةِ وَالتَّلْبِيَّةُ وَطَوَافُ الْقُدُومِ وَالْمَيْمِثُ بِمُزْدَلِفَةَ وَرُكُوعَاتُ الطَّوَافِ وَالْمَيْمِثُ بِمَنَى وَطَوَافُ الْوَدَاعِ وَيَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ عَنِ الْمَخِيطِ وَيَلْبَسُ إِزَارًا وَرِدَاءً أَبْيَضَيْنِ».

کتاب حج

حج در لغت به معنی قصد و شرعاً قصد خانه خداست برای انجام مراسم حج.

«شرط وجوب حج هفت چیز است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- بودن توشه راه، ۶- فراهم شدن وسیله سواری و امن بودن راه، ۷- امکان رفتن «زمانیکه ممکن باشد عادتاً رسیدن به مراسم حج».

ارکان حج چهار است:

۱- احرام با نیت داخل شدن حج، ۲- ایستادن در عرفه «در روز نهم ذی الحجه» ۳- طواف خانه هفت مرتبه، ۴- دویدن در بین صفا و مروه هفت مرتبه.

ارکان عمره چهار است:

۱- احرام، ۲- طواف، ۳- دویدن، ۴- تراشیدن سر یا کوتاه کردن موی آن در یکی از دو گفتار شافعی.

واجبات حج اضافه بر ارکان مذکور سه چیز است:

۱- احرام از میقات «خواه میقات زمانی یا مکانی» میقات زمانی برای حج ماه شوال و ذوالحجده و ده شب از ذی الحججه است اما میقات زمانی برای انجام عمره تمام سال است «یعنی انسان هر موقعی که وارد مکه شود می‌تواند عمره را به جای آورد» میقات مکانی برای حج، برای کسی که مقیم مکه باشد خود مکه است خواه مکی و خواه غیر مکی و برای کسی که مقیم مکه نباشد میقات اشخاصی که از طرف مدینه می‌یابند «ذوالخلیفه» و برای آنهایی که از طرف شام و مصر و مغرب بیابند جُحفه و آنهاییکه از تهامه یمن می‌آیند «بَلَمَلَم» و برای نجد و حجاز و نجد یمن «قَرْن» و کسی که از مشرق بیاید «ذاتِ عرق».

۲- رمی (پرتاب سنگ به ستون های سه گانه) سه جمره است: اول جمره بزرگ، سپس جمره میانه، سپس جمره عقبه و برای هر یک از سه جمره باید هفت سنگ پرتاب کرد و سنگ‌ها را باید یک یک پرتاب نمود و اگر یک مرتبه دو سنگ پرتاب کند یکی محسوب می‌شود، و اگر سنگی را هفت مرتبه پرتاب کند کافی است و چیزی پرت شده باید نوع سنگ باشد، و اگر سنگ نباشد کافی نیست.

۳- تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر «برای مرد تراشیدن و برای زن کوتاه کردن بهتر است» حداقل حلق برداشتن سه مو از سر یا کوتاه کردن یا کندن یا سوزاندن و یا بریدن. کسیکه موی سر نداشته باشد مستحب است امرار تیغ بر آن و موی ریش و بدن جانشین موی سر نمی‌شود.

سنت‌های حج هفت چیز است:

۱- افراد و آن جلو انداختن حج بر عمره است «اول به نیت حج از میقات احرام را بپوشد و مراسم حج را انجام دهد پس از فراغت حج از مکه به نزدیک‌ترین محل برود و احرام را به نیت عمره بپوشد و به اعمال عمره شروع بنماید».

۲- لبیک گفتن بگوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ». هرگاه لبیک را تمام کرد درود بر رسول بفرستد و از خداوند

تقاضای بهشت و خشنودی او را از خود بنماید و پناه ببرد به خداوند از آتش دوزخ.

۳- طَوَافُ الْقُدُومِ.

۴- در مُزْدَلِفَةُ شب را بروز آوردن.

۵- دو رکعت نماز طواف «بعد از انجام طواف» و آن را در پشت مقام ابراهیم بخواند «اگر روز باشد آهسته و اگر شب باشد با صدای بلند» و اگر در پشت مقام ابراهیم ممکن نشد در حجر و اگر ممکن نشد در مسجد و اگر ممکن نشد در هر جائی از بیت بخواند رواست.

۶- شب را بروز آوردن در منی.

۷- طواف الوداع هنگامی که بخواهد از مکه بیرون رود برای مسافرت. در موقع پوشیدن لباس احرام باید مرد، خود را از لباس دوخته و لباسی که به بدن احاطه نماید لخت کند پس بپوشد لنگ یا پارچه‌ای که هر دو سفید و تازه یا حد اقل نظیف باشند».

فصل: «يُحْرَمُ عَلَى الْمُحْرِمِ عَشْرَةٌ أَشْيَاءَ لُبْسِ الْمَخِيْطِ وَتَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجْلِ وَالْوَجْهِ مِنَ الْمَرْأَةِ وَتَرْجِيلُ الشَّعْرِ وَحَلْفُهُ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَالطَّيْبُ وَقَتْلُ الصَّيْدِ وَعَقْدُ التَّكَاحِ وَالْوَطْءُ وَالْمُبَاشَرَةُ بِشَهْوَةٍ وَفِي جَمِيعِ ذَلِكَ الْفِدْيَةُ إِلَّا عَقْدَ التَّكَاحِ فَإِنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ وَلَا يُفْسِدُهُ إِلَّا الْوَطْءُ فِي الْفَرْجِ وَلَا يُخْرَجُ مِنْهُ بِالْفَسَادِ وَمَنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ وَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَالْهَدْيُ وَمَنْ تَرَكَ رُكْنًا لَمْ يَحِلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ حَتَّى يَأْتِيَ بِهِ وَمَنْ تَرَكَ وَاجِبًا لَزِمَهُ الدَّمُ وَمَنْ تَرَكَ سُنَّةً لَمْ يَلْزَمَهُ بِتَرْكِهَا شَيْءٌ».

«حرام است بر مُحْرِمِ ده چیز:

- ۱- پوشیدن دوخته «پیراهن، قبا، خُف» و پوشیدن بافته و معقود یعنی گره‌دار، ۲-
- پوشیدن سر برای مرد، و پوشیدن رخسار برای زن، ۳- شانه کردن مو، ۴- تراشیدن، کندن سوزاندن مو، ۵- ناخن کندن، ۶- به کار بردن عطر، ۷- شکار کردن، ۸- نکاح بستن، ۹-
- جماع، ۱۰- مباشرت با شهوت «مانند دست زدن و بوسیدن».

در تمام موارد فوق برای جبران باید فدیہ بدهد مگر بستن نکاح که اصلاً بستہ نمی‌شود و فدیہ آن را جبران نمی‌کند. چیزی از احرام را فاسد نمی‌کند مگر جماع در فرج «دست زدن و بوسیدن آن را فاسد نمی‌کند» و با فاسد شدن احرام نباید از احکام خارج شود بلکه باید بقیہ اعمال را ادامه دهد.

و کسی که به عرفہ نرسد بعد از انجام عمرہ احرام را بشکند و بر اوست قضای آن در سال آیندہ بدون تأخیر با دادن ہدی (قربانی). کسی کہ رکنی از ارکان حج را ترک کند نباید احرام را بشکند تا هنگامیکہ آن رکن را انجام دهد و کسی کہ یکی از واجبات حج را ترک کند باید حیوانی را ذبح نماید ولی برای ترک سنت ذبح لازم نیست».

فصل: «وَالدَّمَاءُ الْوَاجِبَةُ فِي الْإِحْرَامِ خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ أَحَدُهَا الْأُمُّ الْوَاجِبُ بِتَرْكِ نُسْكِ وَهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ شَاةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ عَشْرَةَ أَيَّامٍ ثَلَاثَةٌ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَالثَّانِي الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْحَلْقِ وَالتَّرْفَةِ وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ شَاةٌ أَوْ صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ التَّصَدُّقُ بِثَلَاثَةِ أَصْعٍ عَلَى سِتَّةِ مَسْكِينٍ وَالثَّلَاثُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْإِحْصَارِ فَيَتَحَلَّلُ وَيُهْدَى شَاةٌ وَالرَّابِعُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِقَتْلِ الصَّيْدِ وَهُوَ عَلَى التَّخْيِيرِ إِنْ كَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ أَخْرَجَ الْمِثْلَ مِنَ النَّعَمِ أَوْ قَوْمَهُ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهِ طَعَاماً وَتَصَدَّقَ بِهِ أَوْ صَامَ عَنْ كُلِّ مَدَّةٍ يَوْمًا وَالْحَامِسُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْوَطْءِ وَهُوَ عَلَى التَّرْتِيبِ بَدَنَةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَبَقْرَةٌ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا فَسَبْعٌ مِنَ الْغَنَمِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا قَوْمَ الْبَدَنَةِ وَاشْتَرَى بِقِيمَتِهَا طَعَاماً وَتَصَدَّقَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهَا صَامَ عَنْ كُلِّ مَدَّةٍ يَوْمًا وَلَا يُجْزِئُهُ الْهَدْيُ وَلَا الْإِطْعَامُ إِلَّا بِالْحَرَمِ وَيُجْزِئُهُ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شَاءَ وَلَا يُجْزِئُهُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ وَلَا قَطْعُ شَجَرِهِ وَالْمُحِلُّ وَالْمُحْرَمُ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ».

«خون‌های واجب در احرام پنج است:

۱- خون واجب بسبب ترک کردن یکی از مأمور به «مانند ترک احرام از میقات» و ترتیب خون واجب چنین است: گوسفند، اگر نباشد ده روز روزه بگیرد «سه روز آن در ایام حج و سنت است قبل از عرفہ باشد یعنی ششم و هفتم و هشتم ذی الحجہ بہتر است» و ہفت روز دیگر هنگامی کہ بہ وطن برمی‌گردد.

- ۲- خون واجب بوسیله تراشیدن سر و زدن عطر و روغن. و در این خون مختار است در بین سر بریدن گوسفندی یا سه روز روزه یا صدقه دادن سه صاع طعام بلد بر شش مسکین هر یک نیم صاع.
- ۳- خون واجب بوسیله بسته بودن راه حج پس می‌تواند بوسیله احصار بقصد خارج شدن از مراسم حج احرام را بشکند و در همان‌جا گوسفندی را ذبح نماید و پس از ذبح گوسفند سر خود را بتراشد.
- ۴- خون واجب بوسیله کشتن شکار و در این خون اختیار دارد در انجام یکی از سه چیز: اگر آن شکار نظیر داشته باشد نظیر آن را بدهد، و اگر نظیر نداشته باشد قیمت آن را به طعام داده و به مسکین‌های حرم دهد یا اینکه در مقابل هر مدی یک روز روزه بگیرد.
- ۵- خون واجب بسبب جماع و بدین ترتیب است: یک شتر و اگر نباشد یک گاو، اگر نباشد هفت گوسفند، اگر نباشد شتر را تقویم کرده و قیمت آن را به طعام داده صدقه نماید، و اگر نباشد در مقابل هر مدی یک روز روزه بگیرد، ذبح و طعام روا نیست مگر در حرم ولی در هرجائی که باشد می‌تواند روزه بگیرد. روا نیست کشتن صید حرم و همچنان بریدن درخت آن روا نیست، چه در احرام باشد یا نه.»

کتاب البیوع و غیرها من المعاملات

«الْبُيُوعُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ بَيْعُ عَيْنٍ مُشَاهِدَةٍ فَجَائِزٌ وَيَبَعُ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذَّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا وَجِدْتَ الصَّفَةَ عَلَى مَا وُصِفَ بِهِ وَيَبَعُ عَيْنٍ غَائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدْ فَلَا يَجُوزُ وَيَصَحُّ بَيْعُ كُلِّ طَاهِرٍ مُنْتَفِعٍ بِهِ مَمْلُوكٍ وَلَا يَصَحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ وَلَا مَا لَا مَنَفَعَةَ فِيهِ».

کتاب خرید و فروش و معاملات

«بیع سه نوع است:

۱- بیع حاضر که جائز است.

۲- بیع چیز موصوف فی الذمه که آن را سلم گویند هرگاه واجد شرایط باشد آن هم جائز است «جنس فروخته شده باید پاک و مورد استفاده باشد و قدرت تسلیم آن را داشته باشد».

۳- خرید یا فروش چیزی که رؤیت نشده باشد جائز نیست. و هر چیزی که پاک و قابل استفاده بوده و فروشنده مالک آن باشد فروختن آن رواست، ولی فروش چیزی که نجس باشد و قابل استفاده نباشد روا نیست».

فصل: «وَالرَّبَا فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْمَطْعُوعُومَاتِ وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ كَذَلِكَ إِلَّا مَتَمَاتِلًا نَقْدًا وَلَا يَبْعُ مَا آتَبَاعَهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ وَلَا يَبْعُ اللَّحْمَ بِالْحَيَوَانِ وَيَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا وَكَذَلِكَ الْمَطْعُوعُومَاتُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِبَيْتِلِهِ إِلَّا مَتَمَاتِلًا نَقْدًا وَيَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الْغَرْرِ».

«در طلا و نقره و طعامها ربا وجود دارد، و فروش طلا به طلا و نقره به نقره روا نیست مگر اینکه نقد فی المجلس و مقدار آنها مساوی باشد. روا نیست. تا زمانی که جنس خریداری شده به دستش نرسیده، فروش آن جایز نیست و همچنین مبادله‌ی گوشت با حیوان اگرچه از جنس آن باشد روا نیست. اما فروش طلا به نقره و برعکس آن با هر

مقدار به شرط اینکه نقد باشد جائز است. و همچنان در مطعومات فروش چیزی به جنس خودش روا نیست مگر اینکه نقد و مساوی باشد. اما فروش طعامی به غیر جنس خود با هر مقدار به شرط اینکه نقد و فی المجلس باشد رواست. بَیْعِ خِدْعِهِ، که آن را بیع الغرر نامند، مانند فروش یک برده از چند برده بدون تعیین و یا فروش پرنده در هوا جائز نیست.»

فصل: «وَالْمُتَبَايَعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا وَلَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَإِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رُدُّهُ وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقًا إِلَّا بَعْدَ بُدُوِّ صِلَاحِهَا وَلَا بَيْعُ مَا فِيهِ الرَّبَا بِجِنْسِهِ رَطْبًا إِلَّا اللَّبَنَ».

«خریدار و فروشنده تا هنگامی که در مجلس عقد هستند اختیار پشیمانی را دارند و نیز می‌توانند تا سه روز تعهد اختیار را به یکدیگر بدهند که هر کدان از خریدار یا فروشنده اگر پشیمان شدند، معامله را فسخ کنند. هرگاه عیبی در مبیع باشد خریدار آن را بفروشنده برگرداند. سه روز مدت اختیار از حین جدا شدن از مجلس عقد محسوب می‌شود فروش ثمر روا نیست مگر اینکه آثار رسیدن آن ظاهر شود «مثلاً در انار مزه ترشی، در انجیر نرم شدن، در انگور و آلوچه قرمزی آن ظاهر شده باشد» فروش چیزی ربوی به جنس خود روا نیست در حال تری مگر شیر که جائز است مثلاً یک پیمانه شیر گاو و به یک پیمانه شیر گوسفند جایز است. شیر شامل مشتقات آن هم می‌شود از قبیل ماست، دوغ، پنیر و معیار شیر پیمانه است حتی رواست فروش ماست به شیر بوسیله پیمانه گرچه در وزن تفاوت داشته باشند.»

فصل: «وَيَصِحُّ السَّلْمُ حَلًّا وَمُوجَّلاً فِيمَا تَكَامَلَ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطًا بِالصِّفَةِ وَأَنْ يَكُونَ جِنْسًا لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ وَلَمْ تَدْخُلْهُ النَّارُ لِإِحَالَتِهِ وَأَنْ لَا يَكُونَ مُعَيَّنًا وَلَا مِنْ مُعَيَّنٍ ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلِمِ فِيهِ ثَمَانِيَةٌ شَرَائِطَ وَهُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَنَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وَأَنْ يَذْكَرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِي الْجَهَالََةَ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ جِنْسِهِ وَنَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وَأَنْ يَذْكَرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِي الْجَهَالََةَ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ

مُوجَّلاً ذَكَرَ وَقَتَ مَحَلِّهِ وَأَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً عِنْدَ الْإِسْتِحْقَاقِ فِي الْغَالِبِ وَأَنْ يَذْكَرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ وَأَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُوماً وَأَنْ يَتَقَابَضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ وَأَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلْمِ نَاجِزاً لَأَيَّ دَخْلِهِ خِيَارُ الشَّرْطِ».

سَلْمٌ یا سَلَفٌ در لغت به معنی پیش فروش است و در اصطلاح شرع فروختن چیزی موصوف فی الذمه است و سلم روا نیست مگر به ایجاب و قبول و آن هم بطور فوری و هم بطور مؤجل رواست، «و روا بودن آن مربوط به پنج شرط است:

۱- مُسَلَّمٌ فیهِ دارای صفات مضبوط و استوار باشد.

۲- جنس مخلوط نباشد.

۳- به جهت تبدیل آن را روی آتش نگذاشته باشند «مثل اینکه آن را روی آتش گذاشته باشند برای پختن یا بریان شدن و اگر آن را برای جدا شدن گذاشته باشند مانند گذاشتن عسل و روغن تا از یکدیگر جدا شوند رواست».

۴- مُسَلَّمٌ فیهِ معلوم نباشد اگر معلوم باشد مثلاً این پیراهن را به تو سَلْمٌ دادم در مقابل این بنده روا نیست و به عنوان فروش منعقد هم نمی‌شود.

۵- مُسَلَّمٌ فیهِ از چیز معین نباشد «بگویند این درهم را سَلْمٌ تو کردم در مقابل یک من از این نمونه».

برای روا بودن مُسَلَّمٌ فیهِ باید هشت شرط وجود داشته باشد:

۱- بعد از نام بردن جنس و نوع آن باید طوری آن را تعریف کند که از آن تفاوت قیمت‌ها معلوم شود «مثلاً در سَلْمٌ برده نوع آن را ذکر کند: ترکی، هندی، مذکر، مؤنث، عمر آن، طول قامت، کوتاهی آن میانه، رنگ. در شتر و وگاو، گوسفند، اسب، استر، خر، باید ذکر کند نر است، ماده است، سن آنها را بگویند و در پیراهن ذکر جنس پنبه، کتان، ابریشم، نوع آن مثلاً پنبه عراقی و در پرندۀ بیان نوع بزرگی، کوچکی. در پیراهن لازم است بیان کردن طول، عرض، ضخامت، نازکی، نرمی، و زبری...الآخر».

- ۲- بیان مقدار مُسَلَّمٌ فِيهِ بطوریکه علم قطعی بدان حاصل شود «پیمودنی است، کشیدنی است، یا شمردنی».
- ۳- اگر مُسَلَّمٌ فِيهِ مؤجل باشد وقت تسلیم آن را بیان کند «ماه فروردین مثلاً».
- ۴- مُسَلَّمٌ فِيهِ چیزی باشد که در وقت تسلیم غالباً وجود داشته باشد.
- ۵- نبردن محل تسلیم.
- ۶- قیمت معلوم باشد.
- ۷- باید در بین مُسَلِّمٌ و مُسَلَّمٌ اليه قبل از تفرُّقِ رأس المال دریافت شده باشد.
- ۸- عقد سلم خيارالمجلس دارد، ولی خيار شرط ندارد، اگر خيار شرط در آن قرار داده شود باطل است».

فصل: «وَالْحَجْرُ عَلَى سِتَّةِ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالسَّفِيهِ الْمُبَدَّرِ لِمَالِهِ وَالْمُفْلِسِ الَّذِي أَرْتَكَبْتَهُ الدُّيُونَ وَالْمَرِيضُ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ وَالْعَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤَدَّنْ لَهُ فِي التَّجَارَةِ وَتَصَرَّفَ الصَّبِيُّ وَالْمَجْنُونُ وَالسَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ وَتَصَرَّفَ الْمُفْلِسُ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ وَتَصَرَّفَ الْمَرِيضُ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ مَوْقُوفٌ عَلَى إِجَارَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ وَتَصَرَّفَ الْعَبْدُ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتَّبَعُ بِهِ إِذَا عَتِقَ».

حجر در لغت به معنی منع است و در اصطلاح شرع منع تصرف است از مال. «شش صنف از تصرف در مال خودشان جلوگیری می‌شود:

- ۱- کودک، ۲- دیوانه، ۳- ابله‌ی که در مال خودش زیاده روی کند. ۴- مفلسی که وامها طوری بر او متراکم شده باشند که مال وی کفایت پرداخت آنها را نکند. ۵- مریض هرگاه از ثلث بیشتر وصیت کند و مدیون نباشد «چه اگر مدیون باشد بطوریکه و امهای او تمام مال وی را فرا گیرد، در این صورت بطور کلی از تصرف جلوگیری می‌شود». ۶- برده‌ای که از طرف آقايش اجازه تجارت نداشته باشد، تصرف کودک، دیوانه، و ابله روا نیست. تصرف مُفْلِسٌ در ذمه خودش جائز است نه در اعیان مال خود. تصرف مریض در بیشتر از یک سوم مالش بسته به اجازه ورثه می‌باشد بعد از مرگ او. تصرف برده در

گردن خود او می‌باشد هرگاه آزاد شود». اگر وام نموده باشد صاحبان وام آن را از او می‌گیرند. همچنین اگر سود برده باشد مال خود اوست نه آقا.

فصل: «وَكُلُّ مَا جَارَ بَيْعُهُ جَارَ رَهْنِهِ فِي الدُّيُونِ إِذَا اسْتَقَرَّ نُبُوتُهَا فِي الدَّمَةِ وَلِلرَّاهِنِ الرَّجُوعُ فِيهِ مَا لَمْ يَقْبِضْهُ وَلَا يَضْمَنُ الْمُرْتَهِنُ إِلَّا بِالتَّعَدَى وَإِذَا قَبِضَ بَعْضَ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرَّهْنِ حَتَّى يَقْضَى جَمِيعَهُ».

در احکام رهن «گرو»: رهن در لغت ثابت بودن است و در اصطلاح شرع قرار دادن مالی است در بند شخص در مقابل وامی که مورد نیاز بوده است که هنگام نپرداختن آن، از آن حق خود را دریافت نماید. هرچه فروختنش جائز باشد گروش هم جائز می‌باشد «در مقابل وام‌هاییکه در ذمه شخص قرار گرفته است گروگزار می‌تواند قبل از گذاشتن گرو پشیمان شود و مرتهن ضامن مورد گرو نمی‌شود مگر متعدی و اهمال کرده باشد» در صورت نابود شدن مورد گرو در نزد مرتهن وام وی ساقط نمی‌شود». هرگاه مرتهن مقداری از وام را از گرو گزار دریافت کند چیزی از مورد گرو آزاد نمی‌شود بلکه آزاد شدن آن بسته به پرداخت تمام وام است.

فصل: «وَيَصْحُحُ الصَّلْحُ مَعَ الْإِقْرَارِ فِي الْأَمْوَالِ وَمَا أَقْضَى إِلَيْهَا وَهُوَ نَوْعَانِ إِبْرَاءٍ وَمُعَاوَضَةٍ فَالْإِبْرَاءُ افْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَى بَعْضِهِ وَلَا يَجُوزُ تَعْلِيقُهُ عَلَى شَرْطٍ وَالْمُعَاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إِلَى غَيْرِهِ وَيَجْرَى عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ وَيَجُوزُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُشْرَعَ رَوْسَنًا فِي طَرِيقِ نَافِذٍ بِحَيْثُ لَا يَتَصَرَّرُ الْمَارُّ بِهِ وَلَا يَجُوزُ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ وَيَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبَابِ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ وَلَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ».

«در صلح»: صلح در لغت به معنی قطع جنگ و جدال است و در اصطلاح شرع عقدیست که بوسیله آن جنگ و جدال قطع می‌شود. «آشتی با وجود اقرار به مال‌های مدعی و چیزیکه منجر به مال شود رواست.

آشتی دو نوع است:

۱- ابراء «آزاد کردن»، ۲- معاوضه.

ابراء آن است که در مقابل پرداخت مقداری از حَقّش او را آزاد کند و موکول کردن آشتی بر شرطی جایز نیست «بگوید هرگاه حاجی‌ها برگشتند با تو آشتی می‌کنم» آشتی معاوضه آن است که از حقوق خودش دست کشیده به چیز دیگری راضی شود، و این نوع آشتی حکم بیع را دارد «کلیه احکام بیع مانند رد بوسیله عیب منع تصرف قبل از قبض در آن جاری می‌شود» رواست برای مسلمانان از دیوار خود تیر را بر راهی که محل عبور و مرور مردم و درشکه و ماشین و اسب و غیره باشد نصب نماید، بشرطیکه بلندی آن طوری باشد که مانع عبور و مرور آنها نشود و بدون زحمت در زیر آن عبور کنند، ولی عمل نامبرده در درب‌های مشترک روا نیست مگر به اجازه شرکاء و در درب مشترک می‌تواند در خود را جلو ببرد ولی به عقب بردن آن روا نیست مگر به اجازه شرکاء».

فصل: «وَشَرَّائِطُ الْحَوَالَةِ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءُ رِضَاءِ الْمُحِيلِ وَقُبُولِ الْمُحَالِ وَكَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقَرًّا فِي الدِّمَّةِ وَاتِّفَاقِ مَا فِي ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَالْمُحَالِ عَلَيْهِ فِي الْجُنَيْسِ وَالتَّوَجُّعِ وَالحُلُولِ وَالتَّأْجِيلِ وَتَبَرُّأُ بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ».

در حواله: حواله در لغت انتقال دادن است و شرعاً انتقال دادن حق است از گردن حواله کننده به گردن حواله به او شده.

«شروط حواله چهار چیز است:

- ۱- رضایت مُحیل «کسیکه بر او وام است».
- ۲- قبول مُحْتال «کسیکه استحقاق وام را بر حواله کننده دارد».
- ۳- آن حق «مُحالُّ به» در ذمّه «گردن» قرار گرفته باشد.
- ۴- آنچه بر ذمّه حواله کننده است و حواله بر او شده است در جنس و نوع و تقدیم و تأخیر یکی باشند، و بوسیله حواله نامبرده گردن حواله کننده از وام آزاد می‌شود «همچنین حواله بر او شده».

فصل: «وَيَصِحُّ صَمَانُ الدَّيُونِ الْمُسْتَقَرَّةِ فِي الدِّمَّةِ إِذَا عَلِمَ قَدْرَهَا وَلِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَةٌ مَنْ شَاءَ مِنَ الصَّامِنِ وَالْمُضْمُونِ عَنْهُ إِذَا كَانَ الصَّامِنُ عَلَى مَا بَيْنَنَا وَإِذَا عَرِمَ الصَّامِنُ رَجَعَ عَلَى

المُضْمُونِ عَنْهُ إِذَا كَانَ الضَّمَانُ وَالْقَضَاءُ بِإِذْنِهِ وَلَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ وَلَا مَا لَمْ يَجِبْ إِلَّا دَرَكُ الْمَبِيعِ».

«در ضمان «کفیل شدن»: هرگاه مقدار و امها معلوم باشد رواست کفیل شدن. صاحب حق می تواند از ضامن یا از مضمون عنه «کسیکه وام بر اوست» مطالبه کند هرگاه ضمانت طوری باشد که آن را بیان کردیم. هرگاه ضامن محکوم به غرامت شود و ضمانت و پرداخت به اجازه مضمون عنه باشد ضامن باید از مضمون عنه حق خود را دریافت کند. ضمانت چیزی که مجهول باشد جائز نیست همچنان ضمانت چیزی که واجب نشده است «مانند ضمانت یک صد ریال که در آینده بر زید واجب می شود» جائز نیست! مگر ضمان فرار رسیدن تسلیم مبیع و چیز فروخته (شده) مثلاً ضمانت کند که هنگام رسیدن پرداخت پول مبیع در صورتی که خریدار آنرا نپردازد باید ضامن آن را بپردازد».

فصل: «والكفالة بالبدن جائزة إذا كان على المكفول به حق لأدمي».

«کفالت بدن جائز است و هرگاه حق آدمی بر مکفول به باشد «مکفول به معنی شخصی که دیگری را کفالت می کند». «قید آدمی حق الله را خارج می کند چون کفالت آن روا نیست مانند حد دزدی، حد آشامیدن شراب، حد زنا» و هرگاه کفیل مکفول به را تسلیم نماید آزاد می شود».

فصل: «وللشركة خمس شرايط أن تكون على ناص من الدراهم والدنانير وأن يتفقا في الجنس والتوع وأن يخلطا المالين وأن يأذن كل واحد منهما لصاحبه في التصرف وأن يكون الربح والخسران على قدر المالين ولكل واحد منهما فسخها متى شاء وإذا مات أحدهما بطلت».

«شرکت»: شرکت در لغت به معنی اختلاط است و در اصطلاح شرع: شرکت چند

نفر است در چیزی به حسب شهرت. شرکت دارای پنج شرط است:

۱- داشتن پول نقد درهم یا دینار.

۲- در جنس و نوع متفق باشند «یکی طلا، و دیگری نقره روانیست».

۳- آن را مخلوط کرده باشند.

۴- هر یک اجازه تصرف دیگری را داده باشند.

۵- سود و زیان به میزان مال هر دو باشند هر یک از شرکاء هرگاه بخواهد آن را فسخ

می‌کند. و هرگاه یکی از آنان بمیرد شرکت باطل است».

فصل: «وَكُلُّ مَا جازَ لِلإِنْسَانِ التَّصَرُّفِ فِيهِ بِنَفْسِهِ جازِلُهُ أَنْ يُوَكَّلَ أَوْ يَتَوَكَّلَ فِيهِ وَالوَكالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ وَلِكُلِّ مِنْهُمَا فَسْخُوحٌ مَتَى شَاءَ وَتَنْفِيسٌ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا وَالوَكيلُ أَمِينٌ فِيمَا يَقْبِضُهُ وَفِيمَا يَصْرِفُهُ وَلَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّفْرِيطِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَيَشْتَرِيَ إِلَّا بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ المِثْلِ وَأَنْ يَكُونَ نَقْدًا بِنَقْدِ البَلَدِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ وَلَا يَقْرَأَ عَلَى مُوَكَّلِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

در احکام وکالت: وکالت به کسر و فتحه و آن در لغت به معنی دادن اختیار است، و در اصطلاح شرع اختیار دادن به کسی است برای انجام دادن کاری را که در حیات موکل، آن را انجام دهد.

«هر چیزی که انسان بتواند در آن تصرف نماید می‌تواند برای انجام دادن آن وکیل بگیرد، وکالت عقدیست جائز هر یک از موکل و وکیل هرگاه بخواهند می‌توانند آن را فسخ کنند، و بمردن یکی از آنان فسخ می‌شود. وکیل در چیزی که دریافت می‌کند یا صرف می‌کند امین است و ضامن نمی‌شود مگر این که تقصیر و کوتاهی او ثابت شود.

خرید و فروش وکیل رواست به سه شرط:

۱- به بهای مثل خرید و فروش کند.

۲- پول مورد معامله نقد محل باشد.

۳- به استقلال از طرف خودش خرید و فروش نکند و بدون اجازه موکل اقرار به

نبودن و بودن چیزی از زبان موکل نکند».

فصل: «وَالْمُقَرَّبُ بِهِ ضَرْبَانِ حَقُّ اللّهِ تَعَالَى وَحَقُّ الأَدَمِيِّ فَحَقُّ اللّهِ تَعَالَى يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإِقْرَارِ بِهِ وَحَقُّ الأَدَمِيِّ لَا يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإِقْرَارِ بِهِ وَتَقْتَضِي صِحَّةُ الإِقْرَارِ إِلَى ثَلَاثَةِ شَرَايِطَ البُلُوعُ وَالعَقْلُ وَالإِخْتِيَارُ وَإِنْ كَانَ بِمَالٍ اِعْتَبِرَ فِيهِ شَرْطُ رَابِعٌ وَهُوَ الرُّشْدُ وَإِذَا

أَقْرَبَ بِمَجْهُولٍ رُجِعَ إِلَيْهِ فِي بَيَانِهِ وَيَصِحُّ الْإِسْتِثْنَاءُ فِي الْإِقْرَارِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ وَهُوَ فِي حَالِ الصَّحَّةِ وَالْمَرَضِ سِوَاءً».

در احکام اقرار: اقرار در لغت به معنی ثابت کردن است و در اصطلاح شرع گزارش حقی است بر اقرار کننده.

«چیزی که به آن اقرار می‌شود دو نوع است:

۱- حق خدا «مانند دزدی و زنا».

۲- حق آدمی «مانند حد تهمت زدن به کسی». در اقرار کردن به حق خدا پشیمان شدن و انکار کردن آن بعد از اقرار جائز است «مثلاً بگویند پشیمانم دروغ گفتم» ولی در حق آدمی رجوع و انکار بعد از اقرار پذیرفته نمی‌شود.

صحت اقرار نیازمند سه شرط است:

۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- اختیار.

و در صورتی که اقرار به مال باشد نیازمند شرط دیگر است که عبارت است از رشد «اقرار کننده مطلق التصرف باشد ولی اگر اقرار به مال نباشد بلکه اقرار به طلاق یا ظهار باشد نیازمند شرط چهارم نیست زیرا اقرار سفیه هم پذیرفته می‌شود». و هرگاه اقرار به چیزی مجهول کند «بگویند فلانی چیزی از من می‌خواهد و اسم آن را نبرد» باید از وی توضیح خواسته شود «پس به هرچه اقرار کند پذیرفته می‌شود مادام مقرر به مال باشد اگر چه یک شاهی هم باشد، اما اگر آن مجهول را به چیزی تفسیر کند که شایستگی نداشته ولی از جنس چیزی شایسته باشد مانند یک دانه گندم و یا اینکه از جنس آن نباشد ولی تملیک آن روا باشد مانند پوست مردار و سگ شکاری در این موارد قول او پذیرفته می‌شود. و هرگاه اقرار به مجهول نماید ولی آن را نگوید بعد از توضیح خواستن در صورت نگفتن آن باید زندانی شود تا هنگامی که اقرار بر آن چیز مجهول می‌نماید و اگر قبل از بیان آن فوت نمود مطالبه آن از وارث می‌شود و قاضی کلیه ترکه وی را توقیف می‌کند. در اقرار استثناء جائز است هرگاه در بین مستثنی منه و مستثنی فاصله نباشد «اگر

فاصله بگذارد در بین آنها به سکوت و یا گفتار بسیار خارج از موضوع زیان دارد، اما سکوت کم زیان ندارد، و رد این صورت مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگیرد مثلاً بگوید فلانی از من می‌خواهد ده تومان مگر ده تومان، زیان دارد و پذیرفته نیست» و اقرار در حال صحت و مرض مساوی است «در هر دو حالت پذیرفته می‌شود».

فصل: «وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ جَارَتْ إِعَارَتُهُ إِذَا كَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَاراً وَتَجَوُّزُ الْعَارِيَةِ مُطْلَقَةً وَمُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ وَهِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيَمَتِهَا يَوْمَ تَلَفِهَا».

در احکام عاریه: عاریه به تشدید یاء «در اصطلاح شرع مباح بودن استفاده از چیزی بطور رایگان از اهل تبرع است» «هرچه ممکن باشد از آن استفاده شود یا عین آن باقی بماند عاریه گرفتن آن چیز رواست، عاریه بدون معلوم کردن مدت و با معلوم کردن مدت جائز است، در صورت تلف شدن، مستعیر باید غرامت آن را به پردازد و غرامت آن قیمت روز تلف است».

فصل: «وَمَنْ غَضَبَ مَالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ وَأَرُشُ نَقْصِهِ وَأُجْرَةُ مِثْلِهِ فَإِنْ تَلَفَ صَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ أَوْ بِقِيَمَتِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ أَكْثَرَ مَا كَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْعَضْبِ إِلَى يَوْمِ التَّلَفِ».

در احکام غضب: در لغت گرفتن چیزی است به ظلم و آشکارا و شرعاً استیلا و غالب شدن است بر ملک غیر.

«کسی که مال کسی را غضب کند باید با غرامت نقصی که بر آن وارد شده است و اجرت مثل آن به مالکش برگرداند» «اجرت مثل یعنی مانند آن اگر بطور آزاد در نزد کسی باشد در مقابل اجرت چه مقدار اجرت آن است باید به همان مقدار غاصب را غرامت کنند» و در صورت تلف شدن مانند آن یا قیمت آن از وی گرفته می‌شود «در صورت گرفتن قیمت باید اکثر قیمت از روز غضب شدن تا روز غرامت چه قیمتی بالاتر بوده است همان قیمت را از وی بگیرند».

فصل: «وَالشُّفَعَةُ وَاجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجَوَارِ فِيمَا يَنْقَسِمُ وَفِي كُلِّ مَا لَا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقَارِ وَغَيْرِهِ بِالثَّمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ وَهِيَ عَلَى الْفَوْرِ فَإِنْ أَخْرَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا بَطَلَتْ وَإِذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى شَقِصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ وَإِنْ كَانَ الشَّفَعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوْهَا عَلَى قَدْرِ الْأَمْلاكِ».

ر احکام شفعه: شفعه در لغت به معنی پیوستن است. و در اصطلاح شرع حق تملک قهری است که برای مالک قدیم ثابت می‌شود بسبب شرکت به همان قیمتی که مالک آن شده است و مالک جدید از آن حق محروم می‌شود.

«شفعه بوسیله آمیزش شیوع برای شریک ثابت می‌شود نه بوسیله همسایگی پس شفعه برای همسایه خانه ثابت نمی‌شود خواه به هم چسبیده باشند یا نه، شفعه در چیزی ثابت می‌شود که قابل تقسیم باشد، در چیزی که قابل تقسیم نباشد روا نیست. «مانند حمام کوچک در آن شفعه نیست» و در هر چیزی که ممکن نباشد نقل کردنش مانند باغ و زمین و غیره شفعه ثابت می‌شود. «ساختمان و درخت هم به تبعیت زمین شفعه را ثابت می‌کند» به قیمتی که برای آن تعیین شده است. طلب شفعه باید فوری باشد، تأخیر کردن آن با وجود قدرت شفعه را ساقط می‌کند. هرگاه مردی زنی را نکاح و مقداری از زمین مشترک را برای مهریه وی تعیین نماید شفیع وی می‌تواند آن زمین را به شفعه برای خود قبول کند و پول آن را مهریه زن قرار دهد و هرگاه شفیع‌ها بسیار باشند و یکی از آنان ملک خود را به فروشد شفعی دیگر هر یک نسبت به سهمیه‌ای که دارند آن را در بین خودشان باید تقسیم کنند «مثلاً اگر یکی از آنان مالک نصف باغ و زمینی باشد و دیگری مالک ثلث آن و دیگری مالک یک ششم آن باشد و صاحب نصف اگر حصه خود را به فروشد دو شفیع دیگر باید آن را در بین خود سه قسمت کنند آنکه ثلث داشته است دو سوم و آن که یک ششم داشته است یک سوم خواهد گرفت».

فصل: «وَلِلْقَرَاِضِ أَرْبَعَةُ شَرَايِطَ أَنْ يَكُونَ عَلَى نَاصٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالدَّنَانِيرِ وَأَنْ يَأْدَنَ رَبُّ الْمَالِ لِلْعَامِلِ فِي النَّصْرِفِ مُطْلَقاً أَوْ فِيمَا لَا يَنْقَطِعُ وُجُودُهُ غَالِباً وَأَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً

مَعْلُومًا مِنَ الرَّبْحِ وَأَنْ لَا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْعَامِلِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ وَإِذَا حَصَلَ رِبْحٌ وَخُسْرَانٌ جُبِرَ الْخُسْرَانُ بِالرَّبْحِ».

در احکام قراض: قراض در لغت به معنی قطع است و در اصطلاح شرع این است که مالک مالی را به کارگری واگذارد که در آن کار کند و سود آن در بین هر دو تقسیم شود. «قراض دارای چهار شرط است:

- ۱- پول خالص و نقد باشد.
- ۲- مالک اختیار تام به کارگر بدهد که به اراده‌ی خود در آن تصرف نماید یا اینکه در چیزی که غالباً و همیشه وجود دارد اختیار تام بدهد.
- ۳- مالک متعهد شود که مقدار معلوم از سود آن به کارگر دهد مانند «یک دوم و یا یک سوم و غیره».

۴- مدت آن تعیین نشود «مانند یکسال و امثال آن» در اینصورت اگر مال القراض تلف شود کارگر ضامن نمی‌شود مگر تقصیر وی ثابت گردد و هرگاه در مال القراض سود یا زیان حاصل شود باید سود آن زیان را جبران کند».

فصل: «وَالْمَسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَى التَّخْلِ وَالكَرْمِ وَلَهَا شَرْطَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ وَالثَّانِي أَنْ يُعَيَّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنَ الثَّمَرَةِ ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَى صَرِيحِ عَمَلٍ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الثَّمَرَةِ فَهُوَ عَلَى الْعَامِلِ وَعَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ».

در احکام مساقاة: مساقات در لغت به معنی آبیاری و در اصطلاح شرع واگذاردن درخت خرما و انگور است به شخصی که آنها را آبیاری و ترتیب کند و به عمل آورد، در مقابل مقدار معلوم از ثمر آنها.

«در دو چیز مساقات جائز است:

- ۱- خرما، ۲- درخت انگور به دو شرط:
- ۱- معلوم کردن مدت «یکسال هلالی مثلاً»، ۲- معلوم کردن مقدار معین از ثمر آنها «نصف یا ثلث و غیره» پس کار کردن در آنها دو نوع است:

۱- کاری است که سود عائد ثمر است «مانند آبیاری، تلقیح یعنی پاشیدن مقداری از بذر نر بر ماده» و این وظیفه کارگر است. ۲- عملی که نفع آن عائد زمین است «مانند نصب چرخ‌ها، کندن چاهها» و این وظیفه صاحب آنها است.»

فصل: «وَكُلُّ مَا أَمَكَّنَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ إِذَا قُدِّرَتْ مَنَفَعَتُهُ بِأَحَدٍ أَمْرَيْنِ بِمُدَّةٍ أَوْ عَمَلٍ وَإِطْلَاقُهَا يَفْتَضِي تَعْدِيلَ الْأُجْرَةِ إِلَّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأَجُّلُ وَلَا تَبْطُلُ الْإِجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدِينَ وَتَبْطُلُ بِتَلْفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْأَجِيرِ إِلَّا بِعُدْوَانٍ».

در احکام اجاره: اجاره به کسر همزه و ضم آن در لغت به معنی گرفتن یا مزد دادن است و در اصطلاح شرع عقدی است بر منفعت معلوم باشد. شرط اجاره دهنده و اجاره کننده «موجر و مستأجر» رشد و اختیار است در تعریف بالا قید معلوم جعاله و قید مقصود اجاره یک دانه سیب برای بوئیدن و قید قابل بخشش بضع زن «فرج» خارج می‌شود که عقد بر آنها اجاره نامیده نمی‌شود، و همچنان قید اباحه اجاره کنیزها برای و طء و قید عوض عاریه و قید معلوم عوض آبیاری خارج می‌شود.

«هرچیز ممکن باشد از آن سود بردن با باقیماندن عین آن اجاره آن رواست به شرط رعایت دو شرط:

۱- مدت «این خانه را بتو دادم به عنوان اجاره به مدت دو سال».

۲- عمل «تو را اجیر نمودم برای دوختن این پیراهن» نام بردن اجاره بطور مطلق حمل بر پرداختن اجرت فوری می‌کند مگر اینکه تأخیر آن را مشروط کرده باشد. اجاره به مردن یکی از دو طرف معامله باطل نمی‌شود «بلکه تا سپری شدن مدت باقی می‌ماند و وارثین آنان جانشین میت می‌باشند» اجاره با تلف شدن چیز اجاره داده شده باطل می‌گردد و در تلف آن مستأجر مسئولیتی ندارد مگر تقصیر و تعدی او ظاهر شود».

فصل: «وَالْجُعَالَةُ جَائِزَةٌ وَهُوَ أَنْ يُشْتَرَطَ فِي رَدِّ صَالَتِهِ عِوَضًا مَعْلُومًا فَإِذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ الْعِوَضَ الْمَشْرُوطَ».

در احکام جعاله: جعاله به تثلیث جیم در لغت قرار دادن چیزی است برای شخص در مقابل عمل انجام شده و در اصطلاح شرع تعهد کردن شخص عاقل و بالغ و مختار است که در مقابل عمل معلوم یا مجهول مالی را به کسی بدهد.

«جعاله از طرفین «جاعل - مجعول» له» جایز است و آن عبارتست از تعهد کردن جاعل برای کسی که گم شده او را پیدا کند و در مقابل آن مقدار معلومی را دریافت نماید».

فصل: «وَإِذَا دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ أَرْضًا لِيَزْرَعَهَا وَشَرَطَ لَهُ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنْ رِبْعِهَا لَمْ يَجُزْ وَإِنْ أَكْرَاهُ إِيَّاهَا بِذَهَبٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَامًا مَعْلُومًا فِي ذِمَّتِهِ جَازٌ».

در احکام مخابره و مزارعه و کرایه دادن زمین: مزارعه یعنی واگذار کردن زمین به شخصی که آن را بکارد، در مقابل مقداری از محصولات آن و بذر به عهده مالک است.

«مخابره نیز مانند مزارعه است با این فرق که باید به عهده کارگر باشد هرگاه مالکی زمینی را به کسی واگذار کند که در مقابل مقداری از محصولات آن را بکارد جایز نیست ولی آن را در مقابل مبلغی از طلا یا نقره بوی واگذار نماید و یا مقداری معلومی از طعام جایز است».

فصل: «وَإِحْيَاءُ الْمَوَاتِ جَائِزٌ بِشَرْطَيْنِ أَنْ يَكُونَ الْمُحْيِي مُسْلِمًا وَأَنْ تَكُونَ الْأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرَ عَلَيْهَا مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ وَصَفَةُ الْإِحْيَاءِ مَا كَانَ فِي الْعَادَةِ عِمَارَةً لِلْمُحْيَا وَيَجِبُ بَدْلُ الْمَاءِ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ أَنْ يَفْضَلَ عَنْ حَاجَتِهِ وَأَنْ يَحْتَاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ وَأَنْ يَكُونَ مِمَّا يُسْتَخْلَفُ فِي بَيْتٍ أَوْ عَيْنٍ».

در احکام زنده کردن زمین مرده: و آن عبارت است از زمینی که مالک نداشته باشد و کسی از آن استفاده نکند.

زنده کردن زمین مرده به دو شرط رواست:

۱- زنده کننده مسلمان باشد، ۲- زمین آزاد و دارای مالک نباشد.

شرط زنده کردن زمین که انسان بوسیله آن مالک شود این است که عادهً بر آن اسم زنده شده اطلاق شود و طرز آباد کردن به حسب غرض و مقصد اختلاف پیدا می‌کند قاعده کلی برای دانستن آن این است که زمین را برای چیزی که می‌خواهد آماده نماید پس اگر بخواهد که محل سکونت را در آن ایجاد نماید برای این کار کشیدن چهار دیوار بوسیله آجر یا خشت یا گل یا نصف کردن تیرها و نصب کردن در لازم است.

و همچنان برای بعضی از آن سقف هم لازم است تا آماده باشد برای سکونت و اگر بخواهد برای حیوانات خود آغل درست کند و یا انباری را جهت غله و ثمره‌ها ایجاد نماید باید چهار دیوار را ایجاد کرد و احتیاج به سقف ندارد و اگر بخواهد مزرعه‌ای را ایجاد کند باید وسائل زیر را در آن جمع کند:

۱- خاک، ۲- نی، ۳- در اطراف آن جمع کردن خاک تا زمین زنده از مرده جدا شود، ۴- هموار کردن آن بطوریکه اگر پست است آن را بلند کند و اگر بلند است آن را با سطح مساوی کند و چاه بزند و یا جوی آب یا قنات را ایجاد کند و اگر باران عادی کفایت کند احتیاج به آنها ندارد و اگر بخواهد باغ و بستان درست کند اگر دیوار عادت باشد باید در آن محل دیوار بکشد و در دور آن زمین خاک را جمع‌آوری کند و درخت را غرس نماید، و آبیکه اختصاص به شخص داشته باشد واجب نیست آن را برای حیوان دیگران صرف کند.

بخشیدن آب به سه شرط واجب است:

۱- از مصرف شخصی زیادتر باشد، ۲- دیگران برای خودشان یا حیواناتشان به آن آب نیازمند باشند، ۳- آب در محل خودش باشد «در چاه یا چشمه» و هرگاه در سطل یا کوزه یا در ظرف دیگر باشد بخشیدن آن واجب نیست، و هرگاه بخشیدن آن واجب باشد «به این معنی که حیوانات بتوانند بر آن چاه حاضر شوند و زیان به زراعت و باغ و محصولات نرسانند، چه در صورت رساندن زیان باید جلوگیری شوند و باید خود چوپان‌ها آب از چاه بکشند و برای آنها ببرند» اخذ عوض ممتنع و نارواست.

فصل: «وَالْوَقْفُ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ وَأَنْ يَكُونَ عَلَى أَصْلِ مَوْجُودٍ وَفَرَعٍ لَا يَنْقَطِعُ وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي مُحْظُورٍ وَهُوَ عَلَى مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ».

در احکام وقف: وقف در لغت به معنی حبس کردن و شرعاً حبس نمودن مالی است معلوم و قابل نقل و سود بردن از آن با باقی ماندن عین ممکن و تصرف در آن باید فقط برای جهت خیریه و نزدیکی به خدا باشد.

و در واقف باید دو شرط تحقق کند:

۱- صحت عبادت، ۲- شایستگی تبرع و احسان.

وقف به سه شرط است:

۱- چیزی باشد مورد انتفاع یا باقیماندن عین، ۲- وقف بر اصل موجود و فرع ناگسیختگی باشد «پس وقف بر فرزندان آینده واقف و پس از آن بر فقرا جایز نیست». ۳- وقف برای عمل حرام نباشد، در وقف باید طوری تصرف شود که در آن غرض وقف کننده به عمل آمده باشد، پس باید تقدیم، تأخیر، تسویه و تفضیل مراعات شود «اگر واقف گفته باشد فلان محل را بر فرزندان پارساترم یا بگوید وقف نمودم بر اولادم و هرگاه منقرض شدند بر فرزندان آنان یا وقف کردم بر فرزندانم بطور مساوی در بین مذکر و مؤنث یا وقف نمودم بر فرزندانم مذکر دو برابر مؤنث ببرد باید همانطور که گفته مراعات شود.

فصل: «وَكُلُّ مَا جَارَ بَيْعُهُ جَارَ هِبَتِهِ وَلَا تُلْزَمُ الْهَبَةُ إِلَّا بِالْقَبْضِ وَإِذَا قَبَضَهَا الْمُوهِبُ لَهُ لَمْ يَكُنْ لِلْوَاهِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَالِدًا وَإِذَا أَعْمَرَ شَيْئًا أَوْ أَرْقَبَهُ كَانَ لِلْمُعْمَرِ أَوْ لِلْمَرْقَبِ وَلِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ».

در احکام هبه: هرچه فروختنش روا باشد بخشودنش رواست. هبه واجب نمی شود مگر با دریافت آن با اجازه بخشنده و هرگاه موهوب له «کسی که هبه را دریافت می دارد» هبه را دریافت کند بخشنده نمی تواند آن را پس بگیرد مگر اینکه واهب «بخشنده» پدر

باشد. هرگاه شخصی چیزی را به لفظ «أَعْمَرْتُكَ يَا أَرْقَبْتُكَ» «تا عمر داری یا تا گردن تو زنده است فلان چیز را بتو دادم» به دیگری ببخشد آن چیز ملک مُعْمَر یا مُرَقَّب می‌شود و بعد از وفات وی ملک ورثه او می‌باشد و شرط واهب لغو و اعتباری ندارد.

فصل: «وَإِذَا وَجَدَ لُقْطَةً فِي مَوَاتٍ أَوْ طَرِيقٍ فَلَهُ أَخْذُهَا وَتَرْكُهَا وَأَخْذُهَا أَوْلَىٰ مِنْ تَرْكِهَا إِنْ كَانَ عَلَىٰ ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا وَإِذَا أَخَذَهَا وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْيَاءَ وَعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا وَوَكَاءَهَا وَجِنْسَهَا وَعَدَدَهَا وَوَزْنَهَا وَيَحْفَظَهَا فِي حِرْزٍ مِثْلِهَا ثُمَّ إِذَا أَرَادَ تَمْلُكَهَا عَرَفَهَا سِتَّةَ عَلَىٰ أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي وَجَدَهَا فِيهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ وَاللُّقْطَةُ عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَضْرِبٍ أَحَدُهَا مَا يَبْقَىٰ عَلَى الدَّوَامِ فَهَذَا حُكْمُهُ وَالثَّانِي مَا لَا يَبْقَىٰ كَالطَّعَامِ الرَّطْبِ فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَعُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ وَالثَّلَاثُ مَا يَبْقَىٰ بِعِلَاجِ كَالرُّطْبِ فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ أَوْ تَجْفِيفِهِ وَحِفْظِهِ وَالرَّابِعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَى نَفَقَةٍ كَالْحَيَوَانَ وَهُوَ ضَرْبَانِ حَيَوَانٌ لَا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَعُرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْكِهِ وَالتَّطَوُّعُ بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ أَوْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ وَحَيَوَانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْرَاءِ تَرَكَهُ وَإِنْ وَجَدَهُ فِي الْحَضَرِ فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ الثَّلَاثَةِ فِيهِ».

در احکام لُقْطَه: لقطه در لغت اسم است برای چیزی برداشته شده و شرعاً مالی است که در اثر غفلت افتاده یا گم شده است، هرگاه کسی در بیابان یا در راه چیزی را بیابد می‌تواند آن را بردارد و می‌تواند از برداشتن آن صرف نظر کند ولی برداشتن آن بهتر است اگر یقین داشته باشد که می‌تواند آن را نگهداری کند و هرگاه آن را بردارد باید به شش چیز آشنا شود:

۱- وعاء «ظرف» پوست است یا پارچه. ۲- عِفَاصِ آن «سرپوش» چه نوع است «پوست است یا پارچه». ۳- وَكَاءِ آن «به چه چیزی بسته شده است». ۴- جنس آن «طلا است یا نقره». ۵- عدد آن. ۶- وزن آن و باید آن را در جای مناسب بحال آن نگهداری نماید تا صاحبش پیدا شود و هرگاه بخواهد آن را ملک خود نماید باید یک سال کامل بر در مسجدها و در محلیکه آن را پیدا کرده تحقیق کند و به پرسد و آن را تعریف کند و

اگر بعد از یک سال صاحب آن پیدا نشد می‌تواند نیت تملیک آن را بیاورد به شرط ضمانت و تا تلفظ بلفظ تملیک و امثال آن نکند مالک آن نمی‌شود، و اگر بعداً صاحب آن پیدا شد باید عین آن یا قیمت آن را به صاحبش بدهد. لُقْطَهُ بر چهار قسم است:

۱- چیزی باشد که همیشه بماند مانند طلا یا نقره «گفته شد که یک سال باید تحقیق کند».

۲- چیزی باشد که نماند مانند طعام تر. مختار است که آن را بخورد و غرامتش بدهد و یا آن را بفروشد و پولش را نگه دارد.

۳- بوسیله معالجه باقی بماند «مانند خرما یا تر یا بفروشد و پول آن را نگهداری یا بخورد «یا خشک کند و نگهدارد».

۴- نیازمند نفقه باشد مانند حیوان.

حیوان هم بر دو قسم است:

۱- در مقابل درندگان نمی‌تواند دفاع کند مختار است در بین خوردن آن و پرداخت غرامت و یا رایگان علف آن را بدهد و یا آن را بفروشد و بهای آن را نگهدارد.

۲- می‌تواند از خود دفاع کند مانند اسب و شتر، اگر در صحرا آن را یافته است آن را ترک کند و اگر در شهر است در بین یکی از امور سه‌گانه بالا مختار است.

فصل: «وَإِذَا وَجِدَ لَقِيْطٌ بِقَارِعَةِ الطَّرِيْقِ فَأَخْذُهُ وَتَرْبِيَّتُهُ وَكَفَالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ وَلَا يُقْرُ إِلَّا فِي يَدِ أَمِيْنٍ فَإِنْ وَجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يُوْجَدْ مَعَهُ مَالٌ فَتَنَفَقْتُهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ».

در احکام لقیط: (و آن بچه‌ایست پرت شده و بلا کفیل «پدر بزرگ، پدر و امثال آنها ندارد» دیوانه بالغ نیز حکم بچه را دارد).

«هر کسی در راه عبور و مرور بچه‌ای بلا صاحب بیابد تربیت و کفالت آن فرض کفایه است و باید به شخص امین واگذار شود، اگر با او مالی باشد باید حاکم آن را بر او صرف نماید و اگر دارای چیزی نباشد نفقه وی بر بیت المال است».

فصل: «وَالْوَدِيعَةُ أَمَانَةٌ وَاسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالْأَمَانَةِ فِيهَا وَلَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّعَدَّى وَقَوْلُ الْمُودِعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّهَا عَلَى الْمُودِعِ وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فِي حِرْزٍ مِثْلِهَا وَإِذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجْهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَلِفَتْ ضَمِنَ».

در احکام ودیعه: (سپرده) ودیعه امانت است و کسی که امین باشد مستحب است آن را قبول کند اگر غیر وی در آن محل باشد و اگر کسی نباشد قبول آن واجب و در صورت تلف شدن ضامن آن نیست مگر تقصیر وی ثابت گردد. و اگر «مُودِع» بگوید آن را بر «مُودِع» برگردانده‌ام گفتار وی قبول می‌شود، و بر مُودِع واجب است آن را نگهدارد و در جایی که شایسته آن است بگذارد، و هرگاه صاحبش آن را از مودع بخواهد و با وجود قدرت آن را به وی تسلیم ننماید در صورت تلف شدن ضامن است.

کتاب الفرائض والوصایا

«وَالْوَارِثُونَ مِنَ الرَّجَالِ عَشْرَةٌ الْإِبْنُ وَابْنُ الْإِبْنِ وَإِنْ سَقَلَ وَالْأَبُ وَالْجَدُّ وَإِنْ عَلَا وَالْأَخُ وَابْنُ الْأَخِ وَإِنْ تَرَخَى وَالْعَمُّ وَإِنْ تَبَاعَدَا وَالزَّوْجُ وَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ وَالْوَارِثَاتُ مِنَ النِّسَاءِ سَبْعٌ الْمِثْتُ وَبِنْتُ الْإِبْنِ وَالْأُمُّ وَالْجَدَّةُ وَالْأُخْتُ وَالزَّوْجَةُ وَالْمَوْلَاةُ الْمُعْتَقَةُ».

کتاب فرائض و وصیتها

(فرائض جمع فرضیه به معنی مفروضه به معنی مقدر است و شرعاً فرضیه اسم است برای نصیب مقدر شده «فرض شده» برای مستحقان. وصایا جمع وصیت است و آن در اصطلاح شرع احسانی است موکول شده به بعد از مرگ).

«مردان وارث ده نفرند:

- ۱- پسر، ۲- پسر پسر گر چه دور باشد، ۳- پدر، ۴- پدر بزرگ گر چه دور باشد، ۵- برادر، ۶- پسر برادر گرچه دور باشد، ۷- عمو، ۸- پسر عمو گرچه دور باشد، ۹- شوهر ۱۰- آقای آزاد کننده.

زنان وارث هفت نفرند:

- ۱- دختر، ۲- دختر پسر، ۳- مادر، ۴- مادر بزرگ، ۵- خواهر، ۶- زن، ۷- بانوی آزاد کننده».

فصل: «وَمَنْ لَا يَسْقُطُ بِحَالٍ خَمْسَةُ الزَّوْجَانِ وَالْأَبْوَانِ وَوَلَدُ الصُّلْبِ وَمَنْ لَا يَرِثُ بِحَالٍ سَبْعَةُ الْعَبْدِ وَالْمُدَبَّرِ وَأُمُّ الْوَلَدِ وَالْمُكَاتَبُ وَالْقَاتِلُ وَالْمُرْتَدُّ وَأَهْلُ مِلَّتَيْنِ وَأَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الْإِبْنُ ثُمَّ ابْنُهُ ثُمَّ الْأَبُ ثُمَّ أَبُوهُ ثُمَّ الْأَخُ لِلأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ الْأَخُ لِلأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلأُمِّ ثُمَّ الْعَمُّ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ ثُمَّ ابْنُهُ فَإِنْ عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ».

«اشخاصی که همیشه وارث اند پنج است:

۱- زن، ۲- شوهر، ۳- پدر، ۴- مادر، ۵- فرزند پدر و مادری.

اشخاصی که هرگز ارث نمی‌برند هفت‌اند:

- ۱- برده، ۲- مُدَبَّر «بنده‌ای که پس از فوت آقا آزاد شود». ۳- أُمُّ الْوَلَدِ «کنیزی که از آقای خود اولاد داشته باشد»، ۴- مُكَاتَب «برده‌ای که آزادی او بسته به پرداخت پول معینی است». ۵- قاتل «کسی که یکی از خویشاوندان را بکشد تا به ارث وی نائل گردد»
- ۶- مُرْتَد «از دین اسلام برگشته». ۷- اهل دو ملت «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد».

نزدیک‌ترین عصبه‌ها: عصبه خویشاوند مذکری که به مذكر پیوستگی داشته باشد ولی در قرآن نصیبی معلوم نداشته باشد.

- ۱- پسر، ۲- پسر پسر، ۳- پدر، ۴- پدر پدر، ۵- برادر پدر و مادری، ۶- برادر پدری، ۷- پسر برادر پدر و مادری، ۸- پسر برادر پدری، ۹- عمو همچنان، ۱۰- پسر عمو، اگر عصبه‌ها نباشند آقای آزاد کننده وارث است».

فصل: «وَالْفُرُوضُ الْمَذْكُورَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى سِتَّةُ النَّصْفِ وَالرُّبْعِ وَالثُّمْنُ وَالثُّلُثَانِ وَالثُّلُثُ وَالسُّدُسُ فَالنَّصْفُ فَرَضٌ حَمْسَةَ الْبِنْتِ وَبِنْتُ الْإِبْنِ وَالْأُخْتُ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمُّ وَالْأُخْتُ مِنَ الْأَبِ وَالزَّوْجُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ وَالرُّبْعُ فَرَضٌ اثْنَيْنِ الزَّوْجِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ وَهُوَ فَرَضُ الزَّوْجَةِ وَالزَّوْجَاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ وَالثُّمْنُ فَرَضُ الزَّوْجَةِ وَالزَّوْجَاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ وَالثُّلُثَانِ فَرَضٌ أَرْبَعَةَ الْبِنْتَيْنِ وَبِنْتِي الْإِبْنِ وَالْأُخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ وَالْأُخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَالثُّلُثُ فَرَضٌ اثْنَتَيْنِ الْأُمِّ إِذَا لَمْ تُحْجَبْ وَهُوَ لِلْإِثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْوَلَدِ الْأُمِّ وَالسُّدُسُ فَرَضٌ سَبْعَةَ الْأُمِّ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ أَوْ اثْنَيْنِ فَصَاعِدًا مِنَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ وَهُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الْأُمِّ وَلِبِنْتِ الْإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ وَهُوَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ مَعَ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ وَهُوَ فَرَضُ الْأَبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الْإِبْنِ وَفَرَضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الْأَبِ * وَهُوَ فَرَضُ الْوَاحِدِ مِنَ الْوَلَدِ الْأُمِّ وَتَسْقُطُ الْجَدَّاتُ بِالْأُمِّ وَالْأَجْدَادُ بِالْأَبِ وَيَسْقُطُ وَلَدُ الْأُمِّ مَعَ أَرْبَعَةِ الْوَلَدِ وَوَلَدِ الْإِبْنِ وَالْأَبِ وَالْجَدُّ وَيَسْقُطُ الْأَخُّ

لِلْأَبِ وَالْأُمِّ مَعَ ثَلَاثَةِ الْإِبْنِ وَابْنِ الْإِبْنِ وَالْأَبِ وَيَسْقُطُ وَلَدُ الْأَبِ بِهَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ وَالْأَخِ
لِلْأَبِ وَالْأُمِّ وَأَرْبَعَةٌ يُعَصَّبُونَ أَخَوَاتِهِمُ الْإِبْنُ وَابْنُ الْإِبْنِ وَالْأَخُ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ وَالْأَخُ مِنَ
الْأَبِ وَأَرْبَعَةٌ يَرِثُونَ دُونَ أَخَوَاتِهِمْ وَهُمْ الْأَعْمَامُ وَبَنُو الْأَعْمَامِ وَبَنُو الْأَخِ وَعَصَبَاتُ الْمَوْلَى
الْمُعْتَقِ».

«فرض‌های که در قرآن ذکر شده است شش می‌باشند: (۲/۱-۴/۱-۸/۱-۳/۲-۳/۱-

(۶/۱

(یک دوم) نصف استحقاق پنج نفر است:

۱- دختر، ۲- دختر پسر، ۳- خواهر پدری و مادری، ۴- خواهر پدری، ۵- شوهر
هرگاه میت اولاد نداشته باشد «پسر یا دختر یا اولاد پسر».

(یک چهارم) استحقاق دو نفر است:

۱- شوهری که زن مرده اش اولاد داشته باشد. ۲- استحقاق یک زن یا چند زن است
با نبودن اولاد یا اولاد پسر.

(یک هشتم) یا ثمن استحقاق یک زن یا چند زن است با اولاد یا اولاد پسر از شخص
میت.

(دو سوم) یا دو ثلث استحقاق چهار صنف است:

۱- دو دختر، ۲- دو دختر پسر، ۳- دو خواهر پدری و مادری، ۴- دو خواهر پدری.

(یک سوم) یا ثلث استحقاق دو صنف است:

۱- مادری که محروم نشده باشد. ۲- برای دو نفر یا بیشتر از برادران و خواهران
مادری.

(یک ششم) یا سدس استحقاق هفت نفر است:

۱- مادر با اولاد یا اولاد پسر یا برای دو نفر یا بیشتر از خواهران یا برادران. ۲- مادر
بزرگ با نبودن مادر. ۳- برای دختر پسر هرگاه با دختر صلبی باشد. ۴- برای خواهر
پدری هرگاه با خواهر پدر و مادری باشد. ۵- پدر هرگاه با فرزند یا فرزند پسر باشد. ۶-

پدر بزرگ با نبودن پدر. ۷- فرزند مادر اگر تنها باشد. با بودن مادر مادران بزرگ ساقط می‌شوند، همچنان پدران بزرگ با وجود پدر ساقط می‌باشند.

فرزند مادر با چهار نفر ساقط است:

۱- فرزند، ۲- فرزند پسر، ۳- پدر، ۴- پدر بزرگ.

و برادر پدر و مادری با سه نفر ساقط است:

۱- پسر، ۲- پسر پسر، ۳- پدر و با این سه نفر و برادر پدر و مادری فرزند پدر ساقط

می‌شود.

چهار نفر خواهران خود را عصبه می‌کنند: «یعنی اگر آنان نباشند خواهران ارث نمی‌برند».

۱- پسر، ۲- پسر پسر، ۳- برادر پدر و مادری، ۴- برادر پدری.

چهار نفر خودشان ارث می‌برند و خواهرانشان محرومند:

۱- عموها، ۲- پسرانشان، ۳- پسران برادر، ۴- عصبه‌های آقای آزاد کننده. «علت ارث

نبردن این است که اینان عصبه وارث می‌باشند و خواهرانشان از ذوی الارحام می‌باشند».

فصل: «وَتَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ وَالْمَجْهُولِ وَالْمَوْجُودِ وَالْمَعْدُومِ وَهِيَ مِنَ الثَّلَاثِ فَإِنْ زَادَ وَقَفَ عَلَى إِجَازَةِ الْوَرَثَةِ وَلَا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِوَارِثٍ إِلَّا أَنْ يُجِيزَهَا بَاقِيَ الْوَرَثَةِ وَتَصَحُّ الْوَصِيَّةِ مِنْ كُلِّ بَالِغٍ عَاقِلٍ لِكُلِّ مُتَمَلِّكٍ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَصَحُّ الْوَصِيَّةُ إِلَى مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالِ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْأَمَانَةُ».

«در احکام وصیت: وصیت به چیز معلوم و مجهول رواست «مانند شیر در پستان» یا بگوید وصیت می‌کنم که یکی از بردگان برای زید باشد، یا فلان مال غائب من برای او باشد، و همچنان به چیز معدوم و موجود رواست «مانند وصیت به ثمر این درخت قبل از ظهور ثمر» و وصیت تا یک سوم مال پذیرفته می‌شود و اگر از آن بیشتر باشد صحت آن بسته به اجازه ورثه می‌باشد وصیت برای وارث روا نیست مگر اینکه وارثان دیگر اجازه

داشته باشند از هر شخص عاقل و بالغی برای هر کسی که امکان مالکیت داشته باشد وصیت رواست «کوچک، بزرگ، عاقل، دیوانه» و همچنین وصیت در راه خدا رواست «و برای جهادکنندگان صرف می‌شود».

کسی که در او پنج خصلت باشد رواست او را وصی قرار داد:
۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- امانت.

کتاب النکاح وما يتعلق به من الأحكام والقضايا

«التَّكَاحُ مُسْتَحَبُّ لِمَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَيَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرَائِرَ وَلِلْعَبْدِ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ وَلَا يَنْكِحُ الْحُرُّ أُمَّةً إِلَّا بِشَرْطَيْنِ عَدَمِ صَدَاقِ الْحُرَّةِ وَخَوْفِ الْعَنْتِ وَنَظَرِ الرَّجُلِ إِلَى الْمَرْأَةِ عَلَى سَبْعَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا نَظَرُهُ إِلَى أَعْجَنِيَّةٍ لِغَيْرِ حَاجَةٍ فَغَيْرُ جَائِزٍ وَالثَّانِي نَظَرُهُ إِلَى زَوْجَتِهِ أَوْ أُمَّتِهِ فَيَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا عَدَا الْفَرْجَ مِنْهُمَا وَالثَّلَاثُ نَظَرُهُ إِلَى ذَوَاتِ مَحَارِمِهِ أَوْ أُمَّتِهِ الْمُزَوَّجَةِ فَيَجُوزُ فِيمَا عَدَا مَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ وَالرَّابِعُ النَّظَرُ لِأَجْلِ التَّكَاحِ فَيَجُوزُ إِلَى الْوَجْهِ وَالْكَفَّيْنِ وَالْحَامِسُ النَّظَرُ لِلْمُدَاوَاةِ فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَالسَّادِسُ النَّظَرُ لِلشَّهَادَةِ أَوْ لِلْمُعَامَلَةِ فَيَجُوزُ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ خَاصَّةً وَالسَّابِعُ النَّظَرُ إِلَى الْأُمَّةِ عِنْدَ ابْتِيَاعِهَا فَيَجُوزُ إِلَى الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَى تَقْلِيلِهَا».

کتاب نکاح و آنچه مربوط به آن است

- «نکاح مستحب است برای کسی که بدان محتاج است. مرد آزاد می تواند در یک نکاح دارای چهار زن آزاد باشد و برده می تواند در یک نکاح دو زن بگیرد.
- مرد آزاد نمی تواند کنیز دیگر را برای خود نکاح کند مگر به دو شرط:
- ۱- قدرت نداشتن بر مهریه زن آزاد. ۲- ترس زنا.
 - نگاه کردن مرد به زن هفت نوع است:
 - ۱- نگاه کردن به زن بیگانه بدون دلیل جائز نیست.
 - ۲- نگاه کردن به زن خودش یا کنیز خودش که جائز است به تمام بدن آنها نگاه کند جز فرج.
 - ۳- نگاه کردن به محرم های خودش یا جاریه خودش که او را به شوهر داده است آن هم جائز است جز بین ناف و زانو.
 - ۴- برای نکاح جائز است نگاه صورت و دو کف دست.

- ۵- نگاه کردن جاهائیکه مورد لزوم است برای معالجه جائز است و نگاه کردن برای گواهی یا معامله فقط نگاه کردن رخسار جائز است.
- ۶- نگاه به کنیز در موقع خرید آن جائز است به شرطی که فقط به جاهایی نگاه کند که در خرید مهم است».

فصل: «وَلَا يَصِحُّ عَقْدُ النِّكَاحِ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَي عَدْلٍ وَيَفْتَقِرُ الْوَلِيُّ وَالشَّاهِدَانِ إِلَى سِتَّةِ شَرَائِطِ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغِ وَالْعَقْلِ وَالْحُرِّيَّةِ وَالذُّكُورَةَ وَالْعَدَالَهَ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَفْتَقِرُ نِكَاحُ الذَّمِّيَّةِ إِلَى إِسْلَامِ الْوَلِيِّ وَلَا نِكَاحُ الْأُمَّةِ إِلَى عَدَالَةِ السَّيِّدِ وَأَوْلَى الْوَلَاةِ الْأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الْأَبِ ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ الْأَخُ لِلْأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ ثُمَّ الْعَمُّ ثُمَّ ابْنُهُ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ فَإِذَا عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاكِمُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصْرَحَ بِخُطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ وَيَجُوزُ أَنْ يُعْرَضَ لَهَا وَيُنكِحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا وَالنِّسَاءِ عَلَى صَرْبَيْنِ ثِيَابٍ وَأَبْكَارٍ فَالْبِكْرُ يَجُوزُ لِلْأَبِ وَالْجَدُّ إِجْبَارُهَا عَلَى النِّكَاحِ وَالثِّيَبُ لَا يَجُوزُ تَزْوِيجُهَا إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِهَا وَإِذْنِهَا».

«روا نیست بستن نکاح مگر بوسیله ولی و دو گواه عادل.

ولی و گواه نیازمند شش چیزاند:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- ذکوریت «مذکر بودن»، ۶- عدالت.

اما نکاح زن ذمی نیازمند مسلمان بودن ولی نیست، و نکاح کنیز احتیاج به عدالت آقا ندارد.

شایسته‌ترین ولیها برای شوهر دادن دختر:

۱- پدر، ۲- پدر بزرگ، ۳- برادر پدر و مادری، ۴- برادر پدری، ۵- پسر برادر پدری و مادری ۶- پسر برادر پدری، ۷- عمو ۸- پسر عمو.

به این ترتیب هرگاه عصبه‌ها نباشند آقای آزاد کننده. سپس عصبه‌های او سپس حاکم. و زنیکه در عده طلاق یا وفات باشد جائز نیست صراحتاً او را خواستگاری نمود اما به کنایه و گوشه زدن رواست و پس از سپری شدن عده می‌تواند او را نکاح کند.

(زنان بر دو قسمند): ۱- بیوه‌ها ۲- بکرها.

پدر و پدربزرگ می‌توانند بکر را مجبور به نکاح کنند. تزویج بیوه روا نیست مگر بعد از بلوغ و کسب اجازه از وی.»

فصل: «وَالْمَحْرَمَاتُ بِالنِّصِّ أَرْبَعٌ عَشْرَةٌ سَبْعٌ بِالنَّسَبِ وَهِنَّ الْأُمُّ وَإِنْ عَلَتْ وَالْبِنْتُ وَإِنْ سَفَلَتْ وَالْأُخْتُ وَالْحَالَةُ وَالْعَمَّةُ وَبِنْتُ الْأَخِّ وَبِنْتُ الْأُخْتِ وَابْنَتَانِ بِالرِّضَاعِ الْأُمُّ الْمُرْضِعَةُ وَالْأُخْتُ مِنَ الرِّضَاعِ وَأَرْبَعٌ بِالمُصَاهَرَةِ أُمُّ الزَّوْجَةِ وَالرَّيْبِيَّةُ إِذَا دَخَلَ بِالْأُمِّ وَزَوْجَةُ الْأَبِ وَزَوْجَةُ الْإِبْنِ وَوَاحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وَهِيَ أُخْتُ الزَّوْجَةِ وَلَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا وَلَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا وَيَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ وَتُرَدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ وَالرَّقِّ وَالْقَرْنَ وَيُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ وَالْجَبِّ وَالْعَنَّةِ».

«زنانی که به نص آیه قرآن نکاح آنها حرام است به قرار زیر است:

۱- مادر گرچه دور باشد، ۲- دختر گرچه دور باشد ۳- خواهر، ۴- خاله «خواهر مادر»، ۵- عمه «خواهر پدر»، ۶- دختر برادر، ۷- دختر خواهر. این هفت بوسیله حرمت نسبی است. ۸- مادر شیر دهنده، ۹- خواهر شیری. این دو بوسیله شیر است، ۱۰- مادر زن، ۱۱- دختر زن هرگاه به مادرش دخول شده باشد، ۱۲- زن پدر، ۱۳- زن پسر. این چهار بوسیله زناشوئی است، ۱۴- خواهر زن و این از لحاظ جمع است و حرمت آن موقت است.

جمع کردن در بین زن و عمه‌اش روا نیست و همچنان در بین زن و خاله‌اش جمع روا نیست. هرچه به سبب نسب حرام باشد بوسیله شیر دادن هم حرام است.

پنج عیب سبب پس دادن زن است:

۱- دیوانگی، ۲- جُذام، ۳- بَرَص، ۴- رتق «بسته شدن محل جماع بوسیله گوشت» ۵- قَرْن «بسته شدن محل جماع بوسیله استخوان».

پنج عیب سبب رد شدن مرد است:

۱- دیوانگی، ۲- جذام، ۳- برص، ۴- جُبَّ «قطع ذکر یا قسمتی از آن». ۵- عُنَّه «قادر نبودن بر جماع».

فصل: «وَيُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فِي النِّكَاحِ فَإِنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ وَوَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ يَفْرِضَهُ الْحَاكِمُ أَوْ يَدْخُلَ بِهَا فَيَجِبُ مَهْرُ الْمِثْلِ وَلَيْسَ لِأَقَلِّ الصَّدَاقِ وَلَا لِأَكْثَرِهِ حَدٌّ وَيَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا عَلَى مَنفَعَةٍ مَعْلُومَةٍ وَيَسْقُطُ بِالطَّلَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِصْفُ الْمَهْرِ».

«مستحب است نامیدن مهریه در عقد نکاح و اگر نامیده نشود عقد جائز است و بوسیله سه چیز پرداخت مهریه واجب می‌شود:

۱- خود شوهر آن را معلوم کرده باشد با رضایت زن، ۲- حاکم آن را معلوم کرده باشد، ۳- دخول، دخول مهر المثل را واجب می‌کند، برای حدّ اقل و حدّ اکثر مهریه حدی نیست. نکاح کردن زن بر سود معلوم رواست، و طلاق قبل از دخول نصف مهریه را ساقط می‌کند».

فصل: «وَالْوَلِيْمَةُ عَلَى الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ وَالْإِجَابَةُ إِلَيْهَا وَاجِبَةٌ إِلَّا مِنْ عُدْرٍ».

«ولیمه «طعام» عروسی مستحب است و در صورت دعوت کردن اجابت آن واجب است مگر عذری باشد».

فصل: «وَالتَّسْوِيَةُ فِي الْقَسَمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ وَاجِبَةٌ وَلَا يَدْخُلُ عَلَى غَيْرِ الْمَقْسُومِ لَهَا لِعَيْرِ حَاجَةٍ وَإِذَا أَرَادَ السَّفَرُ اقْرَعْ بَيْنَهُنَّ وَخَرَجَ بِأَلْتِي تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَةُ وَإِذَا تَزَوَّجَ جَدِيدَةً خَصَّهَا بِسَبْعِ لَيَالٍ إِنْ كَانَتْ بِكْرًا وَبِثَلَاثٍ إِنْ كَانَتْ ثَيِّبًا وَإِذَا خَافَ نُشُوزَ الْمَرْأَةِ وَعَظَهَا فَإِنْ أَبَتْ إِلَّا النُّشُوزَ هَجَرَهَا فَإِنْ أَقَامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَهَا وَضَرَبَهَا وَيَسْقُطُ بِالنُّشُوزِ قَسْمُهَا وَنَفَقَتُهَا».

«مساوات: مساوات در نوبت زنان واجب است و در نوبت یکی از آنان نباید به منزل دیگری برود مگر ضرورتی باشد. و هرگاه زنی تازه را بیاورد اگر بکر باشد هفت روز و اگر بیوه باشد سه روز را به وی اختصاص دهد. هرگاه به مسافرت برود باید در بین زنان قرعه بکشد و به اسم هر کدام باشد آن را با خود ببرد. هرگاه مرد از نشوز و

اطاعت نکردن زن بترسد اول باید وی را پند دهد و در صورت عدم اطاعت مضاجعت «همخوابگی» او را ترک کند و اگر باز عدم اطاعت را نشان داد او را بزند نشوز سبب سقوط نوبت و نفقه می‌باشد».

فصل: «وَالْخُلْعُ جَائِزٌ عَلَى عَوِضٍ مَعْلُومٍ وَتَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا وَلَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا إِلَّا بِنِكَاحٍ جَدِيدٍ وَيَجُوزُ الْخُلْعُ فِي الطُّهْرِ وَفِي الْحَيْضِ وَلَا يَلْحَقُ الْمُخْتَلِعَةَ الطَّلَاقُ».

در احکام خلع: خلع در لغت به معنی کندن و در اصطلاح شرع جدائی است بوسیله عوض مقصود از طرف زن و خلع بر عوض معلوم رواست و بوسیله پرداخت آن زن مالک نفس خود می‌شود و مرد نمی‌تواند او را رجعت دهد مگر به نکاح تازه، در طهر و همچنان در حیض خلع جائز است خلع عدد طلاق را نمی‌کاهد زیرا خلع فسخ است نه طلاق به خلاف طلاق رجعی که از عدد طلاق می‌کاهد.

فصل: «وَالطَّلَاقُ ضَرْبَانِ صَرِيحٌ وَكِنَايَةٌ فَالصَّرِيحُ ثَلَاثَةٌ الْفَاطِطُ الطَّلَاقُ وَالْفِرَاقُ وَالسَّرَاحُ وَلَا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى التَّيَّةِ وَالْكِنَايَةُ كُلُّ لَفْظٍ احْتَمَلَ الطَّلَاقَ وَعَايِرُهُ وَيَفْتَقِرُ إِلَى التَّيَّةِ وَالنِّسَاءِ فِيهِ ضَرْبَانِ ضَرْبٌ فِي طَلَاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَبِدْعَةٌ وَهِنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ فَالسُّنَّةُ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي طُهْرِ عَيْرِ مُجَامِعٍ فِيهِ وَالْبِدْعَةُ أَنْ يُوقَعَ الطَّلَاقُ فِي الْحَيْضِ أَوْ فِي طُهْرِ جَامِعَهَا فِيهِ وَضَرْبٌ لَيْسَ فِي طَلَاقِهِنَّ سُنَّةٌ وَلَا بَدْعَةٌ وَهِنَّ أَرْبَعُ الصَّغِيرَةُ وَالْأَيْسَةُ وَالْحَامِلُ وَالْمُخْتَلِعَةُ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا».

«طلاق دو نوع است:

۱- صریح، ۲- کنایه.

طلاق صریح سه لفظ است:

۱- لفظ طلاق، ۲- فراق «جدائی»، ۳- سراح «رها کردن». طلاق صریح احتیاج به نیت

ندارد کنایه لفظی است که احتمال طلاق و غیر طلاق را دارد و نیازمند نیت است.

و زنان در طلاق دو نوعند:

۱- در طلاق آنان سنت و بدعت است و آنان زن‌هایی هستند که در حیض باشند و سنت آن است که زن در طهر باشد و در آن طهر جماعی واقع نشده باشد، و در این صورت طلاق مانعی ندارد و طلاق بدعت آن است که زن در حیض باشد و یا در طهری باشد که در جماع واقع شده باشد. ۲- طلاق نه سنت و نه بدعت است و آنان چهار صنفند:

۱- زوجه صغیره، ۲- آیه‌سه که از حیض منقطع گشته است به سبب پیری، ۳- حامل، ۴- زوجه‌ای که آن را خلع نموده و به او دخول نکرده باشد».

فصل: «وَيَمْلِكُ الْخُرُّ ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ وَالْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ وَيَصِحُّ الْإِسْتِثْنَاءُ فِي الطَّلَاقِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ وَيَصِحَّ تَعْلِيْقُهُ بِالصَّفَةِ وَالشَّرْطِ وَلَا يَقَعُ الطَّلَاقُ قَبْلَ النِّكَاحِ وَأَرْبَعٌ لَا يَقَعُ طَلَاْقُهُمُ الصَّبِيُّ وَالْمَجْنُونُ وَالنَّائِمُ وَالْمُكْرَهُ».

«مرد آزاد دارای سه طلاق است و برده دارای دو طلاق خواه زن او آزاد باشد یا جاریه مُبَعَّضٌ باشد یا مُکَاتَب. استثناء در طلاق رواست هرگاه شوهر لفظ مستثنی را با مستثنی منه وصل نماید به طوری که عاده مستثنی و مستثنی منه یک گفتار محسوب شود و مشروط است قبل از تمام کردن سوگند نیت استثناء را آورده باشد و تلفظ بدون نیت استثناء کافی نیست، و مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگرفته باشد، اگر بگوید «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا إِلَّا ثَلَاثًا». تو سه طلاق افتاده باشد مگر سه «به جز سه» این استثناء باطل و سه طلاق واقع می‌شود.

و رواست بستن طلاق به صفت و شرط «اگر به داخل این خانه رفتی طلاق افتاده باشد. هرگاه زن داخل شود طلاق وی واقع می‌گردد» طلاق قبل از نکاح واقع نمی‌شود «اگر بگوید هرگاه ترا نکاح کردم طلاق افتاده باشد و اگر فلان زن را نکاح کردم طلاقش افتاده باشد این الفاظ و امثال آن قبل از نکاح تأثیری ندارند».

طلاق چهار صنف واقع نمی‌گردد:

۱- کودک، ۲- دیوانه، ۳- خوابیده، ۴- مُکْرَهُ «مجبور».

فصل: «وَإِذَا طَلَّقَ إِمْرَاتُهُ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مُرَاجَعَتُهَا مَا لَمْ تَنْقُضْ عِدَّتَهَا فَإِنْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا حَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا بِعَقْدٍ جَدِيدٍ وَتَكُونُ مَعَهُ عَلَى مَا بَقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثًا لَمْ تَحِلَّ لَهُ إِلَّا بَعْدَ وُجُودِ خَمْسِ شَرَائِطٍ انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ وَتَزْوِجُهَا بِغَيْرِهِ وَدُخُولُهُ بِهَا وَإِصَابَتُهَا وَبَيْنُونَتُهَا مِنْهُ وَانْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ».

در احکام رجعت: رجعت در لغت به معنی برگشت و در اصطلاح شرع باز آوردن شوهر است زن خود را تحت نکاح خود در عده طلاق که بائن نشده باشد «عده طلاق وی سپرده نشده باشد و یا سه طلاق نباشد».

«هرگاه شخص زن خود را طلاق دهد می‌تواند وی را به نکاح خود برگرداند، به شرطی که او را یک طلاق یا دو طلاق داده باشد و عده طلاق سپری نشده باشد. اگر عده طلاق منقضی شده باشد و کم‌تر از سه طلاق باشد مرد می‌تواند او را از نو به نکاح خود درآورد با آن طلاقی که مانده است، مثلاً اگر وی را یک طلاق داده باشد دو طلاق می‌ماند و اگر وی را دو طلاق داده باشد یک طلاق می‌ماند، در این عقد جدید در صورت اول دارای دو طلاق و در صورت دوم دارای یک طلاق می‌باشد.

ولی اگر او را سه طلاق داده باشد برای او حلال نیست مگر به پنج شرط:

۱- منقضی شدن عده ۲- شوهر کردن به شخص دیگر ۳- دخول آن دیگری به زن «دخول حقیقی». ۴- اصابت وی به زن «فرو بردن حشفه» اگر حشفه وی مقطوع باشد باید مقدار حشفه از مقطوع به قُبُلِ زن فرو رود و باید جماع فرو برنده ممکن باشد «بچه نباشد». ۵- طلاق دادن شوهر دوم زن را، و تمام شدن عده وی».

فصل: «وَإِذَا حَلَفَ أَنْ لَا يَطَّأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقًا أَوْ مُدَّةً تَزِيدُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ مُؤَلِّقٌ وَيُوجَلُّ لَهُ إِنْ سَأَلَتْ ذَلِكَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ الْفَيْئَةِ وَالتَّكْفِيرِ وَالتَّلَاقِ فَإِنْ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ».

در احکام ایلاء: ایلاء در لغت به معنی سوگند خوردن است و شرعاً سوگند خوردن شوهری است که سوگندش روا باشد بر مجامعه نکردن زن بطور کلی یا مدتی که از چهار ماه بیشتر باشد.

«هرگاه سوگند بخورد که بطور کلی یا مدتی که بیشتر از چهار ماه باشد با زنش مجامعه نکند او را مؤلی گویند «سوگند خورنده» خواه سوگند به خدا یا به یکی از صفت‌های خدا یا بلفظ طلاق یا عتق «آزاد کردن برده» مثل اینکه بگوید اگر با تو مجامعه کردم طلاق افتاده باشد یا برده من آزاد باشد در این صورت اگر مجامعه کند با وی طلاقش واقع می‌شود و بنده آزاد می‌گردد و همچنان اگر بگوید اگر مجامعه کردم با تو بر من باشد برای خدا نماز یا روزه یا حج یا آزاد کردن برده همانطور است. در این صورت اگر زن خواهش کند چهار ماه به شوهر مهلت داده می‌شود و بعد از چهار ماه به شوهر اختیار داده می‌شود در بین برگشت و مجامعه کردن با زن و پرداخت کفاره اگر سوگند به خدا یا به صفات او خورده باشد بر جماع نکردن با زن و یا او طلاق می‌دهد و اگر شوهر از انجام دادن امور بالا خودداری کند حاکم یک طلاق رجعیه او را واقع می‌کند «اگر بیشتر از یک طلاق باشد واقع نمی‌شود» و اگر بالآخره پشیمان نشد باید حاکم او را به طلاق مجبور نماید».

فصل: «وَالظَّهَارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِرَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي فَإِذَا قَالَ لَهَا ذَلِكَ وَلَمْ يُثْبِعْهُ بِالطَّلَاقِ صَارَ عَائِداً وَلَزِمَتْهُ الْكُفَّارَةُ وَالْكَفَّارَةُ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضْرَّةِ بِالْعَمَلِ وَالْكَسْبِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَأِطْعَامَ سِتِّنَ مِسْكِيناً كُلُّ مِسْكِينٍ مِدًّا وَلَا يَحِلُّ لِلْمُظَاهِرِ وَطُؤُهَا حَتَّى يُكْفَرَ».

در احکام ظهار: در لغت به معنی پشت و در اصطلاح شرع تشبیه کردن شوهر است زن خود را بیکی از محارم خویش مانند مادر و خواهر.

«ظهار آن است که مرد بگوید به زنش تو مانند پشت مادر منی و هرگاه این لفظ را به زن خود گفت و بدنبال این لفظ زن را طلاق نداد «یعنی مدتی که در آن جدائی ممکن

است و در این مدت وی را نگهداری کرد و طلاقش نداد» دلیل بر پشیمانی مرد است «چون تشبیه کردن زن به مادر مقتضی است که او را نگهداری نکند. و نگهداری وی دلیل بر پشیمانی است» در این صورت باید کفارت بدهد و کفارت عبارت است از آزاد کردن برده مسلمان سالم از عیب‌های مضر بکار و کسب و اگر برده نباشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد. و اگر نتوانست باید شصت مسکین را اطعام کند و طعام هر مسکینی یک مد است از جنس دانه‌ای که زکات فطر را پرداخته است، مجامعت زن روا نیست مگر پس از پرداخت کفارت.

فصل: «وَإِذَا رَمَى الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزَّنَا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَوْ يُلَاعِنَ فَيَقُولَ عِنْدَ الْحَاكِمِ فِي الْجَامِعِ عَلَى الْمُنْبَرِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّنِي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِي فُلَانَةٌ مِنَ الزَّنَا وَإِنَّ هَذَا الْوَلَدَ مِنَ الزَّنَا وَلَيْسَ مِنِّي أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وَيَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعْظُهُ الْحَاكِمُ وَعَلَى لَعْنَةِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَتَتَعَلَّقُ بِلِعَانِهِ خَمْسَةَ أَحْكَامٍ سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ وَوُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهَا وَرَوَالُ الْفِرَاشِ وَنَفْيُ الْوَلَدِ وَالتَّحْرِيمُ عَلَى الْأَبَدِ وَيَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهَا بِأَنْ تَلْتَمِعَنَّ فَتَقُولَ أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ فُلَانًا هَذَا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزَّنَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وَتَقُولُ فِي الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعْظُهَا الْحَاكِمُ وَعَلَى غَضَبِ اللَّهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

در احکام قذف و لعان: در لغت به معنی «تهمت دادن به زنا و نفرین کردن و در اصطلاح شرع کلمه‌هائی است مخصوص بکسی که برای مرتکب شدن زنش به عمل زنا نتواند گواه بیاورد و به آوردن این کلمات مجبور می‌شود برای تهمت دادن به کسی که فراش او را آلوده کرده و سبب بدنامی او گشته است».

«هرگاه مرد تهمت زنا به زن خود بدهد بر مرد واجب می‌شود زدن تازیانه‌هائی جهت این تهمت مگر اینکه گواه بیاورد یا نفرین کند و برای این عمل باید به مسجد جمعه برود و بر منبر مسجد بایستد و در حضور حاکم و مردم بگوید: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم در تهمتی که به فلان زوجه خودم وارد نموده‌ام راست می‌گویم و این فرزند،

ولد زناست و از من نیست و باید این گفته را چهار مرتبه تکرار کند و در مرتبه پنجم بگوید «بعد از اینکه حاکم او را پند دهد» نفرین خدا بر من باد اگر دروغ گفته باشم.

پس پنج حکم به این لعان می‌پیوندد:

۱- سقوط تازیانه از وی. ۲- وجوب تازیانه بر زوجه. ۳- زوال فراش «جدائی». ۴- نفی آن بچه از وی. ۵- حرمت همیشگی.

زوجه هم می‌تواند حد را از خود ساقط کند هرگاه بگوید: خدا را گواه و شاهد فلان کس شوهرم در تهمتی که به من وارد نموده است دروغ می‌گوید و چهار مرتبه این عبارت را تکرار می‌کند و در مرتبه پنجم می‌گوید «بعد از پند حاکم» خشم خدا بر من باد اگر شوهر من راست بگوید».

فصل: «وَالْمُعْتَدَةُ عَلَى ضَرْبَيْنِ مُتَوَقِّعُ عَنْهَا وَعَيْرُ مُتَوَقِّعُ عَنْهَا فَالْمُتَوَقِّعُ عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وَإِنْ كَانَتْ حَائِلًا فَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا وَعَيْرُ الْمُتَوَقِّعِ عَنْهَا إِنْ كَانَتْ حَامِلًا فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وَإِنْ كَانَتْ حَائِلًا وَهِيَ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَهِيَ الْأَطْحَارُ وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً أَوْ آيِسَةً فَعِدَّتُهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَالْمُطَلَّقَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا لِأَعْدَةِ عَلَيْهَا وَعَدَّةُ الْأَمَةِ بِالْحَمْلِ كَعَدَّةِ الْحُرَّةِ وَالْأَقْرَاءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرْأَيْنِ وَبِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفَاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَخَمْسِ لَيَالٍ وَعَنِ الطَّلَاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَنِصْفِ فَإِنْ اعْتَدَّتْ بِشَهْرَيْنِ كَانَ أَوْلَى».

در احکام وعده: عده شرعا انتظار کشیدن زن و منقضی شدن مدتی را که در آن برائت رحم خود را بوسیله حیض یا طهر بداند بوسیله ماهها یا وضع حمل.
«معتده دو نوع است: ۱- شوهر مرده است، ۲- شوهر زنده است.

شوهر مرده اگر حامل باشد عده وی وضع حمل است، و اگر حامل نباشد عده‌اش چهارماه وده روز است و غیر شوهر مرده (مطلقه) اگر حامل باشد عده وی وضع حمل است، و اگر حامل نباشد و دارای حیض باشد عده وی سه طهر است و اگر کوچک و یا آیسه باشد «نداشتن حیض به جهت پیری» عده وی سه ماه است و مطلقه قبل از دخول

دارای عدّه نیست، و عدّه جاریه هم وضع حمل است مانند زن آزاد یا دو طهر است و عدّه وفات برای جاریه دو ماه و پنج شب است. و عدّه طلاق وی یک ماه و نیم است و اگر دو ماه را تمام کند بهتر است.»

فصل: «وَيَجِبُ لِلْمُعْتَدَةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّكْنَى وَالتَّفَقُّةُ وَيَجِبُ لِلْبَائِنِ السُّكْنَى دُونَ التَّفَقُّةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ حَامِلًا وَيَجُوزُ عَلَى الْمُتَوَقِّعِ عَنْهَا زَوْجُهَا الْإِحْدَادُ وَهُوَ الْإِمْتِنَاعُ مِنَ الزَّيْنَةِ وَالطَّيِّبِ وَعَلَى الْمُتَوَقِّعِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَالْمَبْتُوتَةُ مُلَازِمَةُ الْبَيْتِ إِلَّا لِلْحَاجَةِ».

«واجب است برای زنی که در عدّه طلاق رجعی است محل سکونت و نفقه و برای زنیکه در عدّه طلاق بائن است فقط محل سکونت را شوهر فراهم کند نه نفقه مگر اینکه حامل باشد، برای زنی که شوهرش مرده باشد احداث یعنی خودداری از آرایش و عطر زدن واجب است و بر زن شوهر مرده و زنیکه سه طلاقش واقع شده باشد واجب است ملازمت خانه و بیرون رفتن مگر ضرورت باشد.»

فصل: «وَمِنْ اسْتَحْدَثَتْ مِلْكَ أُمَّةٍ حَرَمَ عَلَيْهِ الْإِسْتِمْتَاعُ بِهَا حَتَّى يَسْتَبْرَأَ بِهَا إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ وَإِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ وَإِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ وَإِدَامَاتِ سَيِّدٍ أُمَّ الْوَلَدِ اسْتَبْرَأَتْ نَفْسَهَا كَالْأُمَّةِ».

در احکام استبراء: استبراء در لغت برائت است و شرعا منتظر شدن زن است منقضی شدن مدت معلوم به سبب مملوک شدن یا زوال مملوکیت از وی.

«کسی که جاریه‌ای را تملیک کرده باشد بوسیله خریدن یا ارث یا بخشش و غیره حرام است بر آن شخص تمتع با آن جاریه تا احراز و روشن شدن برائت رحم اگر ذات الحیض باشد یک حیض و اگر ذات الشهور باشد فقط یک ماه و اگر دارای حمل باشد تا وضع حمل. هرگاه آقای جاریه ام‌الولد بمیرد عدّه برائت وی مانند جاریه است «یک ماه-یک حیض»».

فصل: «وَإِذَا أَرْضَعَتِ الْمَرْأَةُ بِلَبَنِيهَا وَلَدًا صَارَ الرَّضِيعُ وَلَدَهَا بِشَرْطَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ وَالثَّانِي أَنْ تُرَضِعَهُ حَمْسَ رَضَعَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ وَيَصِيرُ زَوْجُهَا أَبًا لَهُ وَيَحْرُمُ عَلَى

الْمُرْضِعُ التَّرْوِیْحُ إِلَيْهَا وَإِلَى كُلِّ مَنْ نَاسَبَهَا وَيَحْرُمُ عَلَيْهَا التَّرْوِیْحُ إِلَى الْمُرْضِعِ وَوَلَدِهِ دُونَ مَنْ كَانَ فِي دَرَجَتِهِ أَوْ أَعْلَى طَبَقَةً مِنْهُ».

در احکام رضاع: رضاع در لغت اسم است برای مکیدن پستان و آشامیدن شیر آن و شرعاً رسیدن شیر زن مخصوص است بشکم آدمی مخصوص به روش مخصوص. شیر زن زنده‌ای که کم‌تر از نه سال قمری نباشد دارای شوهر باشد یا نباشد، رضاع را ثابت می‌کند.

«هرگاه زنی شیر خود را به بچه‌ای بدهد به دو شرط مادر آن بچه خواهد شد:

۱- بچه کم‌تر از دو سال باشد.

۲- پنج مرتبه بطور متفرق شیر او بشکم بچه برسد پس شوهر آن زن پدر آن بچه خواهد شد، و بر آن بچه نکاح زن نامبرده و همچنان نکاح کسی که با آن زن نسبت دارد به نسب یا بوسیله شیر حرام است و همچنان حرام است بر آن زن شوهر کردن به آن بچه و یا اولاد آن، ولی شوهر کردن زن به آنهاییکه در درجه آن بچه هستند «مانند برادرانش که شیر آن زن شیریده را نیاشامیده‌اند و یا بالاتر از درجه وی باشند مانند عموهایش» حرام نیست.

فصل: «وَنَفَقَةُ الْعُمُودَيْنِ مِنَ الْأَهْلِ وَاجِبَةٌ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْمَوْلُودَيْنِ فَأَمَّا الْوَالِدُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ الْفَقْرِ وَالزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ وَالْجُنُونِ وَأَمَّا الْمَوْلُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلَاثَةِ شَرَائِطٍ الْفَقْرِ وَالصَّغَرِ أَوْ الْفَقْرِ وَالزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ وَالْجُنُونِ وَنَفَقَةُ الرَّقِيقِ وَالْبَهَائِمِ وَاجِبَةٌ وَلَا يُكَلَّفُونَ مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَنَفَقَةُ الزَّوْجَةِ الْمُمَكَّنَةِ مِنْ نَفْسِهَا وَاجِبَةٌ وَهِيَ مُقَدَّرَةٌ فَإِنْ كَانَ الزَّوْجُ مُوسِرًا فَمَدَّانِ مِنْ غَالِبِ قُوَّتِهَا وَيَجِبُ مِنَ الْأُذْمِ وَالْكُسُوفَةِ مَا جَرَّتْ بِهِ الْعَادَةُ وَإِنْ كَانَ مُعْسِرًا فَمُدٌّ مِنْ غَالِبِ قُوَّتِ الْبَلَدِ وَمَا يَأْتِيهِ مِنَ الْمُعْسِرُونَ وَيُكْسَوْنَهُ وَإِنْ كَانَ مُتَوَسِّطًا فَمُدٌّ وَنِصْفٌ وَمِنَ الْأُذْمِ وَالْكُسُوفَةِ الْوَسْطُ وَإِنْ كَانَتْ مِمَّنْ يُجَدِّمُ مِثْلَهَا فَعَلَيْهِ إِخْدَامُهَا وَإِنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِهَا فَلَهَا فَسْخُ النَّكَاحِ وَكَذَلِكَ إِنْ أَعْسَرَ بِالصَّدَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ».

«بر پدران و فرزندان نفقه دو ستون خانواده واجب است.

نفقه پدران به دو شرط واجب است:

۱- فقیری، ۲- زمین گیری یا فقیری و دیوانگی.

و نفقه فرزندان به سه شرط واجب است:

۱- فقیری، ۲- کوچکی یا فقیری و زمینگیری و یا فقیری و دیوانگی و همچنان نفقه برده و حیوانات واجب است، و نباید بیشتر از توانائیشان به آنها تکلیف شود و زنی که مطیع شوهر باشد نفقه وی بر شوهر واجب است و بدین قرار است: اگر شوهر ثروتمند باشد نفقه زن دو مدّ است از قوت غالب محل و همچنان خورش و لباس بطوریکه معمول است واجب است. و اگر شوهر فقیر باشد نفقه زن یک مدّ است از غالب قوت محل و خورش و پوشش فقیرانه. و اگر شوهر متوسط الحال باشد «نه فقیر و نه ثروتمند» نفقه زن یک و یک دوم مدّ است و خورش و پوشش هم به حسب معمول حال متوسطان.

و اگر زن طوری باشد که امثال وی دارای خدمت‌گزار باشند برای وی باید خادم بگیرد. و اگر مرد توانایی نفقه را نداشته باشد زن می‌تواند نکاح خود را فسخ کند و همچنان اگر نتواند مهریه را قبل از دخول بپردازد زن می‌تواند نکاح خود را فسخ کند.

فصل: «وَإِذَا فَارَقَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَلَهُ مِنْهَا وَلَدٌ فَهِيَ أَحَقُّ بِحَضَانَتِهِ إِلَى سَبْعِ سِنِينَ ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبِيهِ فَأَيُّهُمَا اخْتَارَ سَلَّمَ إِلَيْهِ وَشَرَّائِطُ الْحَضَانَةِ سَبْعُ الْعُقُلِ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذِّينُ وَالْعِقَّةُ وَالْأَمَانَةُ وَالْإِقَامَةُ وَالْحُلُوءُ مِنْ زَوْجٍ فَإِنْ اخْتَلَّ شَرَطٌ مِنْهَا سَقَطَتْ.»

«در احکام حضانت: «پرستاری» هرگاه مرد از زن خود جدا شود و از وی فرزند داشته باشد تا مدت هفت سال برای پرستاری آن شایسته‌تر است، پس از هفت سال اختیار به بچه داده می‌شود هر کدام را برگزیند به وی سپرده می‌شود.

شروط پرستاری هفت چیز است:

۱- عقل، ۲- آزادی، ۳- دین، ۴- عفت، ۵- امانت، ۶- اقامت در آن محل، ۷- نبودن

شوهر.

اگر یکی از شروط بالا مفقود باشد حق وی ساقط است.

کتاب الجنایات

«الْقَتْلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْرٍ عَمْدٌ مُحْضٌ وَخَطَأٌ مُحْضٌ وَعَمْدٌ خَطَأٌ فَالْعَمْدُ الْمَحْضُ هُوَ أَنْ يَعْمَدَ إِلَى ضَرْبِهِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِباً وَيَقْصِدَ قَتْلَهُ بِذَلِكَ فَيَجِبُ الْقَوْدُ عَلَيْهِ فَإِنْ عَفَا عَنْهُ وَجَبَتْ دِيَةٌ مُعَلَّظَةٌ حَالَةً فِي مَالِ الْقَاتِلِ وَالْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرْمِيَ إِلَى شَيْءٍ فَيُصِيبُ رَجُلًا فَيَقْتُلُهُ فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ بَلْ تَجِبُ عَلَيْهِ دِيَةٌ مُخَفَّفَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ وَعَمْدُ الْخَطَأِ أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِمَا لَا يَقْتُلُ غَالِباً فَيَمُوتُ فَلَا قَوْدَ عَلَيْهِ بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُعَلَّظَةٌ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ».

کتاب جنایات

«قتل سه نوع است:

۱- عمد محض، ۲- اشتباه محض، ۳- عمد اشتباهی.

عمد محض آن است با چیزی قصد کشتن وی را بکند که غالباً کشنده باشد و این نوع قصاص را واجب می‌کند و در صورت عفو کردن ولی باید خونبهای مغلظ و فوری «از مال قاتل» بردازد.. اشتباه محض آن است که قاتل بخواهد چیز دیگری را بکشد و به اشتباه به وی اصابت کند و این نوع قصاص ندارد ولی خونبهای سبک بر عاقله «خویشاوندان و عصبه قاتل» واجب می‌شود بطور مؤجل و در مدت سه سال آن را بردازند. عمد اشتباهی آن است به چیزی که غالباً کشنده نیست قصد کشتن وی را بنماید، این نوع هم قصاص ندارد ولی واجب است بر عاقله پرداخت خونبهای مغلظ و مؤجل و در مدت سه سال آن را به بردازد».

فصل: «وَشَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ أَرْبَعَةٌ أَنْ يَكُونَ الْقَاتِلُ بَالِغاً عَاقِلاً وَأَلَّا يَكُونَ وَالِدًا لِمَقْتُولٍ وَأَلَّا يَكُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقَاتِلِ بِكُفْرٍ أَوْ رِقٍّ وَتُقْتَلُ الْجَمَاعَةُ بِالْوَاحِدِ

وَكُلُّ شَخْصَيْنِ جَرَى الْقِصَاصُ بَيْنَهُمَا فِي التَّفْسِ يَجْرَى بَيْنَهُمَا فِي الْأَطْرَافِ وَشَرَائِطُ وَجُوبِ الْقِصَاصِ فِي الْأَطْرَافِ بَعْدَ الشَّرَائِطِ الْمَذْكُورَةِ اثْنَانِ الْإِشْتِرَاكُ فِي الْإِسْمِ الْخَاصِّ الْيَمِينُ بِالْيَمِينِ وَالْيُسْرَى بِالْيُسْرَى وَالْأَلَّ يَكُونُ بِأَحَدِ الطَّرْفَيْنِ شَلْلٌ وَكُلُّ عَضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِفْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصَاصُ وَلَا قِصَاصَ فِي الْجُرُوحِ إِلَّا فِي الْمَوْضَحَةِ».

«شروط وجوب قصاص چهار چیز است:

۱- قاتل عاقل و بالغ باشد، ۲- قاتل پدر مقتول نباشد؛ ۳- مقتول کم تر از قاتل نباشد «بکفر یا بردگی، و ممکن است چند نفر اگر در قتل شرکت کرده باشند برای یک نفر کشته شوند. و هر دو نفری که در بین آنان قصاص نفس اجرا شود، قصاص اطراف «دست، پا، گوش، چشم و غیره» هم اجرا می شود «اگر مقتول طوری باشد که قاتل را در عوض او نکشند، در بریدن اعضا هم این عمل اجرا می شود، مثلا اگر جنایتکار دست یک نفر را بریده باشد، در عوض آن دست وی را نمی برند همانطوریکه اگر او را می کشت کشته نمی شود».

شروط وجوب قصاص در اعضاء بعد از شرائطی که گفته شد دو نوع است:

۱- باید دو عضو مانند هم باشند، در عوض بریدن دست راست دست راست و در عوض دست چپ دست چپ را باید برید ۲- دو عضو در سالم و ناسالم بودن مثل هم باشند «پس در عوض دست فلج یا پای فلج دست درست یا پای درست را نمی برند» و هر عضوی که در بند قطع شده باشد در آن قصاص است و در زخمها قصاص نیست مگر در مَوْضَحَهُ.

شکستن سر و رخسار ده نوع است:

۱- حارصه: آن است که کمی پوست را شکافته باشد. ۲- دامیه: آن است که خون آلوده شده باشد. ۳- باضعه: آن است که گوشت را قطع کرده باشد. ۴- متلاحمه: در گوشت فرو رفته باشد. ۵- سمحاق: رسیدن پوستی که در بین گوشت و استخوان است ۶- مَوْضَحَهُ: آن است که استخوان را از پوست جدا کرده باشد. ۷- هاشمه: آن است که

استخوان را شکسته باشد «جدا شده باشد یا نه». ۸- منقله: آن است که استخوان را از جای به جای دیگر تکان داده باشد. ۹- مأمومه: آن است که بخریطه دماغ رسیده باشد «سر» ۱۰- دامغه: آن است که خریطه نامبرده را پاره پاره کرده باشد و به اصل سر رسیده.

فصل: «وَالدَّيَّةُ عَلَى صَرَبَيْنِ مُغَلَّظَةً وَمُخَفَّفَةً فَالْمُغَلَّظُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ ثَلَاثُونَ حِقَّةً وَثَلَاثُونَ جَدَعَةً وَأَرْبَعُونَ خِلْفَةً فِي بَطُونِهَا أَوْلَادُهَا وَالْمُخَفَّفَةُ مِنَ الْإِبِلِ عِشْرُونَ حِقَّةً وَعِشْرُونَ جَدَعَةً وَعِشْرُونَ بِنْتِ لَبُونٍ وَعِشْرُونَ ابْنِ لَبُونٍ وَعِشْرُونَ بِنْتِ مَخَاضٍ فَإِنْ عُدِمَتِ الْإِبِلُ انْتَقِلَ إِلَى قِيَمَتِهَا وَقِيلَ يُنْتَقَلُ إِلَى أَلْفٍ دِينَارٍ أَوْ اثْنَى عَشَرَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَإِنْ عُلِّطَتْ زِيدَ عَلَيْهَا الثُّلُثُ وَتُعَلَّظُ دِيَّةُ الْخَطَا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ إِذَا قَتَلَ فِي الْحَرَمِ أَوْ قَتَلَ فِي الْأَشْهُرِ الْحَرَمِ أَوْ قَتَلَ ذَا رَحِمٍ مَحْرَمٍ وَدِيَّةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النَّصْفِ مِنْ دِيَّةِ الرَّجُلِ وَدِيَّةُ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ ثُلُثُ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ وَأَمَّا الْمَجُوسِيُّ فَفِيهِ ثَلَاثَا عَشْرَ دِيَّةِ الْمُسْلِمِ وَتَكْمُلُ دِيَّةُ النَّفْسِ فِي قَطْعِ الْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَالْأَنْفِ وَالْأُذُنَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ وَالْجُفُونِ الْأَرْبَعَةِ وَاللِّسَانِ وَالشَّفَتَيْنِ وَذَهَابِ الْبَصَرِ وَذَهَابِ السَّمْعِ وَذَهَابِ الشَّمِّ وَذَهَابِ الْعَقْلِ وَالذَّكْرِ وَالْأُنْثِيَيْنِ وَفِي الْمَوْصَحَةِ وَالسِّنِّ حَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ وَفِي كُلِّ عُضْوٍ لَمْ تَنْفَعَهُ فِيهِ حُكُومَةٌ وَدِيَّةُ الْعَبْدِ قِيَمَتُهُ وَدِيَّةُ الْجُنَيْنِ الرَّقِيقِ عَشْرُ قِيَمَةِ أُمِّهِ».

در بیان خون بها: وآن مالی است که بوسیله جنایت نفس یا اعضاء واجب می شود.

«خون بها دو نوع است: ۱- غلیظ ۲- خفیف.

خون بهای غلیظ که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می شود یک صد شتر است، که سی نفر از آنها شتر سه ساله و سی نفر شتر چهار ساله و چهل نفر شتر آبستنی می باشد.

و خون بهای خفیف که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می شود یک صد شتر است، که بیست نفر آنها سه ساله و بیست نفر چهار ساله و بیست نفر سه ساله ماده و بیست نفر سه ساله نر و بیست نفر «بنت مخاص» دو ساله و اگر شتر نباشد قیمت آنها

و گفته‌اند اگر شتر نباشد باید یک هزار دینار، یا دوازده هزار درهم پرداخته شود. و اگر در آن تغلیظ شود یک سوم قیمت بر آن اضافه می‌شود.
خونبها در سه مورد غلیظ است:

۱- اگر قتل در حرم باشد. ۲- در اشهر الحرام واقع شود. ۳- مقتول فامیل و محرم باشد. خونبهای زن نصف مرد است، و خونبهای یهودی و مسیحی یک سوم خونبهای مسلمان است. و خونبهای آتش پرست یک سوم از یک پنجم خونبهای مسلمان است یا دو سوم از یک دهم.

و خونبهای بریدن دو دست، دوپا، بینی، دو گوش، کر شدن، رفتن نیروی بوئیدنی، بریدن ذکرو بیضتین، در هر یک از اعضای فوق الذکر خونبهای تمام گرفته می‌شود که یکصد شتر است. خونبهای موضَّحه «جدا کردن استخوان از پوست» و دندان پنج شتر است و در ازاله عضوی که در آن سودی نباشد مانند دست فلج، انگشت فلج و غیره، در این اعضاء چون در قرآن نصی وارد نشده است باید برای اخذ خونبهای آنها حکم و اهل خبره را قاضی نمود که بقضاوت آنان در صورتیکه آن شخص برده باشد با وجود آن دست فلج قیمت وی چند است. و اگر قطع شود چقدر از قیمت وی کاسته می‌شود، بهمان میزان خون بهاء گرفته می‌شود. خونبهای برده عبارت است از قیمت وی گرچه از خونبهای آزاد مرد بیشتر باشد، و خونبهای بچه برده یک دهم قیمت مادرش می‌باشد.»

فصل: «وَإِذَا اقْتَرَنَ بِدَعْوَى الدَّمِ لَوْثٌ يَقَعُ بِهِ فِي النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدَّعِي حَلَفَ الْمُدَّعِي خَمْسِينَ يَمِينًا وَاسْتَحَقَّ الدِّيَةَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَاكَ لَوْثٌ فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي عَلَيْهِ وَعَلَى قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ كَفَّارَةٌ عَتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً سَلِيمَةً مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.»

در احکام قسامه: و آن عبارت است از سوگندهای خونبها.

«هرگاه ادعای خونبهای شخص کشته‌ای مقترن و برابر با لوث گواه باشد «ضعف گواه» و ادعای مدعی محتمل صدق و کذب باشد در این صورت برای اثبات قتل باید

مدعی پنجاه سوگند بخورد که فلان کس یا فلان کس‌ها قاتل فلان کس هستند. بدینوسیله استحقاق اخذ خونبها را پیدا می‌کند. واگر در آن جا گواه نباشد و فقط مجرد دعوی باشد سوگند بر مدعی علیه است پس مدعی علیه باید پنجاه سوگند بخورد. واجب است بر قاتل نفس بناحق، خواه قتل عمد باشد یا اشتباه یا شبه عمد پرداخت کفاره. اگر قاتل بیچه یا دیوانه باشد باید ولی آنها کفاره را از مال آنها بپردازد و آن عبارت است از آزاد کردن برده‌ی مسلمان سالم از عیب‌های مضر و اگر نباشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد.

کتاب الحدود

«وَالزَّانِي عَلَى صَرْبَيْنِ مُحْصَنٍ وَغَيْرِ مُحْصَنٍ فَالْمُحْصَنُ حَدُّهُ الرَّجْمُ وَغَيْرِ الْمُحْصَنِ حَدُّهُ مِائَةٌ جَلْدَةٍ وَتَغْرِيْبُ عَامٍ إِلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ وَشَرَائِطُ الْإِحْصَانِ أَرْبَعُ الْبُلُوْعُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَوُجُودُ الْوِطْءِ فِي نِكَاحٍ صَحِيحٍ وَالْعَبْدُ وَالْأَمَةُ حَدُّهُمَا نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ وَحُكْمُ اللَّوَاِطِ وَإِثْنَانِ الْبَهَائِمِ كَحُكْمِ الزَّانَا وَمَنْ وَطِئَ فِيْمَا دُونَ الْفَرْجِ عَزَّرَ وَلَا يَبْلُغُ بِالْتَّعْزِيْرِ أَذَى الْحُدُودِ».

کتاب حدود

حدود جمع حدّ به معنی منع کردن است و جه تسمیه حدود به جهت آن است که انسان را از ارتکاب گناه باز می‌دارد.

«زانی» (زنا کننده) دو نوع است:

۱- مُحْصَن «مرد عاقل و بالغ و آزادی که حشفه یا سر ذکر او (یا به اندازه حشفه از مردی که حشفه وی بریده باشد) به قُبُل منکوحه خود فرو رفته باشد».

۲- غیر مُحْصَن.

حدّ محصن رجم و سنگسار کردن است به سنگ‌های معتدل «نه بزرگ و نه کوچک» و غیر محصن «خواه مرد یا زن» حد او یکصد تازیانه است و بیرون کردن از محل تا مسافت قصر مدت یکسال یا بیشتر.

شروط احصان چهار چیز است:

۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- آزادی، ۴- بودن جماع از مسلمان یا ذمی در نکاح صحیح بطوریکه در بالا ذکر شود.

حد برده و کنیز نصف حد آزاد است «۵۰ تازیانه» حکم لواط و جماع حیوانات مانند حکم زناست پس هر کس با کسی عمل لواط کند یا با حیوانی مجامعت نماید باید او را

حد زد، و کسی که با زن اجنبی در غیر فرج جماع کند تعزیر می‌شود و امام نمی‌تواند در تعزیر به حداقل حدود برسد «مثلاً اگر امام بخواهد برده‌ای را تعزیر کند باید از بیست تازیانه کم‌تر به او بزند و یا اگر مرد آزاد را تعزیر کند تعزیر وی نباید به چهل تازیانه برسد زیرا بیست تازیانه حداقل حد آزاد مرد است».

فصل: «وَإِذَا قَذَفَ غَيْرُهُ بِالزَّانَا فَعَلَيْهِ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَمَانِيَةِ شَرَائِطٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْقَازِفِ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ بِالْغَا عَاقِلًا وَأَنْ لَا يَكُونَ وَالِدًا لِلْمَقْدُوفِ وَخَمْسَةٌ فِي الْمَقْدُوفِ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ مُسْلِمًا بِالْغَا عَاقِلًا حُرًّا عَفِيفًا وَيُحَدُّ الْحُرُّ ثَمَانِينَ وَالْعَبْدُ أَرْبَعِينَ وَيَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ أَوْ عَفْوِ الْمَقْدُوفِ أَوْ اللَّعَانِ فِي حَقِّ الزَّوْجَةِ».

در احکام قذف: قذف یعنی تهمت زدن زنا.

«هرگاه شخصی کسی را به زنا نسبت دهد بر وی حد تهمت واجب می‌شود به هشت

شرط، سه شرط آنها مربوط به تهمت زننده است:

۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- قاذف پدر تهمت زده شده نباشد.

و پنج شرط دیگر مربوط به قذف شده است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- عفت حد آزاد مرد هشتاد تازیانه و برده

چهل تازیانه است.

به سه شرط حد تهمت ساقط می‌شود:

۱- آوردن گواه، ۲- عفو کردن تهمت زده شده، ۳- لعان در حق زن.

فصل: «وَمَنْ شَرِبَ خَمْرًا أَوْ شَرَابًا مُسْكِرًا يُحَدُّ أَرْبَعِينَ وَيَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمَانِينَ عَلَى وَجْهِ التَّعْزِيرِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ بِالْبَيِّنَةِ أَوْ الْإِقْرَارِ وَلَا يُحَدُّ بِالْقِيءِ وَالِإِسْتِنَاةِ».

«کسی که عرق یا شراب مست کننده بیاشامد حد وی زدن چهل تازیانه است و امام

می‌تواند از لحاظ تعزیر تا هشتاد تازیانه به وی بزند.

دو چیز حد را بر وی واجب می‌کند: ۱- گواه ۲- اقرار.

استفراغ کردن و بوی شراب از دهن آمدن حد را واجب نمی‌کند.

فصل: «وَتُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ بِثَلَاثَةِ شَرَايِظَ أَنْ يَكُونَ بِالْغَا عَاقِلًا وَأَنْ يَسْرِقَ نِصَابًا قِيمَتُهُ رُبْعُ دِينَارٍ مِنْ حِرْزِ مِثْلِهِ لَا مِلْكَ لَهُ فِيهِ وَلَا شُبُهَةٌ فِي مَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ وَتُقَطَّعُ يَدُهُ الْيُمْنَيْنِ مِفْصَلِ الْكُوعِ فَإِنْ سَرَقَ ثَانِيًا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثًا قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرَى فَإِنْ سَرَقَ رَابِعًا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذَلِكَ عَزَّرَ وَقِيلَ يُقْتَلُ صَبْرًا».

در احکام دزدی: «به سه شرط دست دزد بریده می‌شود:

۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- دزدیدن چیزی که یک چهارم دینار ارزش داشته باشد و از محلی که برای چیز تعیین شده دزدیده باشد و مالکیت آن را نداشته باشد و مال شبهه نبوده باشد. در این صورت باید دست راست وی از مچ بریده شود و اگر برای بار دوم دزدی کند باید پای چپ او را با آهن تیز از بند پا قطع کند و اگر برای بار سوم دزدی کند باید دست چپ او را قطع نمود، و اگر برای بار چهارم دزدی کرد باید قطع پای راست او بکنند، و اگر بعد از آن باز دزدی کرد باید تعزیر شود و گفته شده بعد از زندان کشته می‌شود».

فصل: «وَقَطَّاعُ الطَّرِيقِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ إِنْ قَتَلُوا وَلَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا فَإِنْ قَتَلُوا وَأَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وَصَلِبُوا وَإِنْ أَخَذُوا الْمَالَ وَلَمْ يَقْتُلُوا تُقَطَّعُ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ فَإِنْ أَحَافُوا السَّبِيلَ وَلَمْ يَأْخُذُوا مَالًا وَلَمْ يَقْتُلُوا حُبِسُوا وَعَزَّرُوا وَمَنْ تَابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وَأَخِذَ بِالْحُقُوقِ».

در احکام راهزن: «راهزنان چهار قسم‌اند:

- ۱- شخصی را بکشد و مالش را نبرند کشته می‌شوند.
- ۲- بکشند و مال را هم ببرند کشته می‌شود و بدار آویزان می‌شود.
- ۳- مال را ببرند و نکشند دست و پای آنان قطع می‌شود «اول دست راست پس چپ».
- ۴- مسافران را بترسانند و مال را نبرند و کسی را نکشند زندانی و تعزیر می‌شوند. هر کسی از آنان قبل از تسلیم شدن توبه کند حدّ از وی ساقط می‌شود ولی حق مردم را

باید پس بدهد».

فصل: «وَمَنْ قُصِدَ بِأَدَىٰ فِي نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقَاتَلَ عَنْ ذَلِكَ وَقَتَلَ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ رَاكِبِ الدَّابَّةِ ضَمَانٌ مَا أَثْلَفْتَهُ دَابَّتُهُ».

در احکام صیال: «کسی که قصد مال یا جان او را بکنند و از خود یا مال یا عیالش دفاع کند و یکی یا چند نفر از آنان بکشد بر وی ضمانتی نیست. حیوان سواری هر کسی، اگر زیان بر دیگری وارد کند خواه به دست یا پا و یا غیر آن پرداخت غرامت بر صاحبان حیوان لازم است خواه حیوان مال خودش باشد یا عاریه و یا در مقابل مزد آن را گرفته باشد».

فصل: «وَيُقَاتَلُ أَهْلُ الْبَغِيِّ بِثَلَاثِ شَرَائِطٍ أَنْ يَكُونُوا فِي مَنَعَةٍ وَأَنْ يُخْرَجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِعٌ وَلَا يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ وَلَا يُغْنَمُ مَالُهُمْ وَلَا يُدْفَفُ عَلَىٰ جَرِيحِهِمْ».

در احکام بغاة: «ستمگران» آنان گروهی اند که مخالفت امام دادگر را می کنند. مفرد آن باغی «ستمگر». به سه شرط با آنان جنگ کرده شود:

۱- دارای عز و مقام و شوکت باشند به طوری که دارای رئیس و جنگ جویان و وسائل جنگی باشند.

۲- از اطاعت امام خارج شده باشند «به طوریکه از دادن مالیات و سرباز و قصاص خودداری نمایند».

۳- اطاعت نکردن آنان به دلیلی نزدیک به عقل باشد «مانند مطالبه اهل صفین خونبهای حضرت عثمان رضی الله عنه را، چون معتقد بودند که حضرت علی رضی الله عنه می داند قاتل عثمان کیست. در این صورت اسیر آنان کشته نمی شود و مال آنان تاراج نمی شود، و زخم شده آنان کشته نمی شود «و سلاح و اسب آنان بعد از استیلائی امام بر آنان باید پس داده شود» «بعد از پایان جنگ».

فصل: «وَمَنْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ اسْتُتِيبَ ثَلَاثًا فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ وَلَمْ يُغَسَّلْ وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَلَمْ يُدْفَنْ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ».

در احکام رده: «که بدترین انواع کفر است. «رده» در لغت به معنی برگشتن از چیزی است به چیز دیگر و شرعاً برگشتن از اسلام است به نیت کفر یا گفتار کفر یا کردار آن مانند: سجده بردن بر بت به جهت مسخره یا عناد یا اعتقاد. کسی که از اسلام برگردد باید او را به توبه وادار کرد. اگر توبه کرد چه بهتر وگرنه کشته می شود و غسل داده نمی شود و نماز میت بر او نباید خوانده شود و گذاشتن او در قبور مسلمانان نیز روانیست».

فصل: «وَتَارِكُ الصَّلَاةِ عَلَى ضَرْبَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَتْرُكَهَا غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لَوْجُوبِهَا فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْمُرْتَدِّ وَالثَّانِي أَنْ يَتْرُكَهَا كَسَلًا مُعْتَقِدًا لَوْجُوبِهَا فَيُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَصَلَّى وَإِلَّا قُتِلَ حَدًّا وَكَانَ حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُسْلِمِينَ».

«ترک کننده نماز دو نوع است:

۱- نماز را نمی خواند چون به نماز معتقد نیست، و حکم او حکم برگشته از دین است.

۲- به جهت تنبلی نماز را نمی گزارد ولی معتقد به وجوب آن است، باید چنین کسی به توبه وادار شود اگر توبه کرد و نماز را انجام داد چه بهتر وگرنه کشته می شود نه به جهت کفر بلکه به جهت کفارت و حکم او حکم مسلمانان دیگر است».

کتاب الجهاد

«وَشَرَّائِطُ وُجُوبِ الْجِهَادِ سَبْعُ خِصَالٍ الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ وَالصِّحَّةُ وَالطَّاقَةُ عَلَى الْقِتَالِ وَمَنْ أُسِرَ مِنَ الْكُفَّارِ فَعَلَى ضَرْبَيْنِ ضَرْبٌ يَكُونُ رَقِيقًا بِنَفْسِ السَّبِيِّ وَهُمُ الصَّبِيَّانُ وَالنِّسَاءُ وَضَرْبٌ لَا يَرِيقُ بِنَفْسِ السَّبِيِّ وَهُمُ الرَّجَالُ الْبَالِغُونَ وَالْإِمَامُ مُحَيَّرٌ فِيهِمْ بَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ الْقَتْلِ وَالِاسْتِرْقَاقِ وَالْمَنْ وَالْفِدْيَةَ بِالْمَالِ أَوْ بِالرِّجَالِ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ وَمَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الْأَسْرِ أَحْرَزَ مَالَهُ وَدَمَهُ وَصِعَارَ أَوْلَادِهِ وَيُحْكَمُ لِلصَّبِيِّ بِالْإِسْلَامِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلَاثَةِ أَسْبَابٍ: أَنْ يُسْلِمَ أَحَدَ آبَوَيْهِ أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْفَرِدًا عَنْ آبَوَيْهِ أَوْ يُوجَدَ لَقِيطًا فِي دَارِ الْإِسْلَامِ».

کتاب جهاد

در زمان حضرت محمد ﷺ بعد از هجرت جهاد فرض کفایه بوده است ولی بعد از رحلت حضرت ایشان کافران دارای دو حالت می باشند:

۱- کافران در محل خود باشند در این صورت جهاد هر ساله بر مسلمانان فرض کفایه است.

۲- و یا کافران در نزدیک کشور اسلام فرود آیند و در این صورت جهاد فرض عین است و بر اهل آن کشور است راندن آنان به هر وسیله که بوده.

«شرطهای وجوب جهاد هفت است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- ذکوریت، ۶- تندرستی، ۷- توانائی جنگ.

اسیران کفار دو نوع اند:

۱- به مجرد اسیر شدن برده می شود «رقیق» و آنها بچه و زن ها هستند.

۲- به مجرد اسیر شدن برده نمی شود و آنان مردان بالغ اند.

در این صورت امام در برگزیدن چهار چیز مختار است:

۱- کشتن، ۲- برده نمودن آنان، ۳- آزاد کردن آنان، ۴- فدیة گرفتن و آزاد کردن آنان «فدیة یا مال است یا رها کردن اسیران مسلمان» در هر کدام مصلحت است امام باید آن را انجام بدهد. کسی که قبل از اسیر شدن مسلمان شود سبب نگهداری و مصونیت مال و نفس خود و بچه‌های کوچک او می‌باشد «نه اولاد بالغ او زیرا مسلمان شدن پدر آنان سبب عصمت آنان نخواهد شود».

به وجود سه چیز حکم به اسلام بچه می‌شود:

۱- مسلمان شدن یکی از والدین او. ۲- مسلمانی او را اسیر کرده باشد بدون پدر و مادرش. ۳- در مملکت اسلام پیدا شده باشد».

فصل: «وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلًا أُعْطِيَ سَلْبَهُ وَتُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى خَمْسَةِ أَحْمَاسٍ فَيُعْطَى أَرْبَعَةٌ أَحْمَاسَهَا لِمَنْ شَهِدَ الْوَقْعَةَ وَيُعْطَى لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةٌ أَسْهُمٍ وَلِلرَّجُلِ سَهْمٌ وَلَا يُسَهَّمُ إِلَّا لِمَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطِ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ فَإِنْ اخْتَلَّ شَرُطٌ مِنْ ذَلِكَ رُضِيَخَ لَهُ وَلَمْ يُسَهَّمْ وَيُقَسَّمُ الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَسْهُمٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصَالِحِ وَسَهْمٌ لِدَوَى الْقُرْبَى وَهُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ».

«هر مسلمانی «خواه، مرد، آزاد یا برده» کافری را بکشد باید کلیه لباس و آلات جنگ و مرکب او را به قاتل بدهند، سپس غنیمت را به پنج قسمت تقسیم کرده چهار پنجم آن را به حاضران جنگ می‌دهد و باید به سوار سه سهم داده شود «دو سهم برای اسب او و یک سهم برای خود او» و پیاده یک سهم.

غنیمت به کسی داده می‌شود که دارای پنج صفت باشد:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- ذکوریت.

اگر یکی از صفات بالا نباشد «مثل اینکه: بچه، دیوانه، برده، مؤنث یا ذمی باشد» دارای سهم نمی‌باشد ولی مقداری ناچیز به وی داده می‌شود و نیز یک پنجم مانده را به پنج

قسمت دیگر تقسیم می‌نمایند:

- ۱- برای حضرت که اکنون در مصارف خیریه صرف می‌شود.
- ۲- برای خویشاوندان نزدیک او که فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب می‌باشند.
- ۳- برای یتیمان.
- ۴- برای مسکینان.
- ۵- برای مسافران.

فصل: «وَيُقَسَّمُ مَالُ الْفَيْءِ عَلَى خَمْسٍ فَرَقٍ يُصْرَفُ خُمُسُهُ عَلَى مَنْ يُصْرَفُ عَلَيْهِمْ خُمُسٌ الْغَنِيمَةِ وَيُعْطَى أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِلْمُقَاتِلَةِ وَفِي مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ».

«مال بدست آمده از کفار بدون جنگ بر پنج گروه تقسیم می‌شود:

- ۱- یک پنجم آن برای مستحقان، ۲- چهار پنجم آن برای لشکریان جنگی و مصالح مسلمانان».

فصل: «وَشَرَائِطُ وُجُوبِ الْجَزِيَةِ خَمْسُ خِصَالٍ الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورِيَّةُ وَأَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبُهَةٌ كِتَابٍ وَأَقْلُ الْجَزِيَةِ دِينَارٌ فِي كُلِّ حَوْلٍ وَيُؤَخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَيْنِ وَمِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةٌ دَنَانِيرَ وَيَجُوزُ أَنْ يُشْتَرَطَ عَلَيْهِمُ الضِّيَافَةُ فَضْلاً عَنِ مِقْدَارِ الْجَزِيَةِ وَيَتَضَمَّنُ عَقْدُ الْجَزِيَةِ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ أَنْ يُؤَدُّوا الْجَزِيَةَ وَأَنْ تَجْرِيَ عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ وَأَنْ لَا يَذْكُرُوا دِينَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ وَأَنْ لَا يَفْعَلُوا مَا فِيهِ صَرَّرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيُعْرِفُونَ بِلُبْسِ الْغِيَارِ وَشَدِّ الزُّنَازِ وَيُمْنَعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْخَيْلِ».

در احکام جزیه: «یعنی خراجی که در مقابل حفظ نفس مال و اجازه اقامت در کشور اسلام از ذمیان گرفته می‌شود».

«شروط واجب شدن جزیه پنج است:

- ۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- آزادی، ۴- ذکوریت، ۵- جزیه دهنده اهل کتاب یا شبه اهل کتاب باشد «مانند مجوسی» حد اقل جزیه هر ساله یک دینار است و برای متوسط هر سال دو دینار و برای ثروتمند چهار دینار است و رواست که علاوه بر پرداخت جزیه

تعهد مهمان‌داری هم بنماید مطابق عرف و عادت.

و پیمان جزیه مشتمل بر چهار چیز است:

- ۱- پرداخت خراج. ۲- جاری شدن احکام اسلام بر آنان «هرچه از مال و نفس مسلمانان را تلف کنند ضامن شوند و حدود شرع اسلام بر آنان جاری شود، و هرگاه مرتکب گناهی شوند که خودشان معتقد حرمت آن باشند حد بر آنان جاری شود». ۳-
- دین اسلام را مذمت نکنند و مرتکب عملی نشوند که برای اسلام زیان‌آور باشد. ۴- لباس آنان باید با لباس مسلمان مغایرت داشته باشد، باید ذمی روی پیراهن خود چیزی که با لباسش مغایر باشد بر دوش خود بدوزد. بهتر است که یهودی رنگ زرد و مسیحی کبود و آتش پرست سیاه و قرمز باشد و بستن زنار «ریسمان کلفتی است که در کمر بالای لباس‌های خود ببندند» برای آنان لازم است. و از سواری اسب‌های گرانبها باید جلوگیری شوند «اما سوار شدن خر عیب ندارد».

کتاب الصيد والذبائح

«وَمَا قُدِرَ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ فِي حَلْقِهِ وَلَبْتِهِ وَمَا لَمْ يُقَدَّرْ عَلَى ذَكَاتِهِ فَذَكَاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيْهِ وَكَمَالَ الذَّكَاءُ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ قَطَعَ الحُلُقُومَ والمَرِيءَ وَالوَدَجِينَ وَالْمُجْزِيءَ مِنْهَا شَيْئَانِ قَطَعَ الحُلُقُومَ والمَرِيءَ وَيَجُوزُ الإِضْطِيَادُ بِكُلِّ جَارِحَةٍ مُعَلَّمَةٍ مِنَ السَّبَاعِ وَمِنْ جَوَارِحِ الطَّيْرِ وَشَرَائِطُ تَعْلِيمِهَا أَرْبَعَةٌ أَنْ تَكُونَ إِذَا أُرْسِلَتْ اسْتَرَسَلَتْ وَإِذَا زُجِرَتْ أَنْزَجَرَتْ وَإِذَا قَتَلَتْ شَيْئاً لَمْ تَأْكُلْ مِنْهُ شَيْئاً وَأَنْ يَتَكَرَّرَ ذَلِكَ مِنْهَا فَإِنْ عُدِمَتْ إِحْدَى الشَّرَائِطِ لَمْ يَحِلَّ مَا أَخَذْتَهُ إِلَّا أَنْ يُدْرَكَ حَيًّا فَيُدْنَى وَتَجُوزُ الذَّكَاءُ بِكُلِّ مَا يَجْرُحُ إِلَّا بِالسِّنِّ وَالظُّفْرِ وَتَحِلُّ ذَكَاءُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكِتَابِيٍّ وَلَا تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مُحْسِبِيٍّ وَلَا وَثِيٍّ وَذَكَاءُ الحَنِينِ بِذَكَاءِ أُمِّهِ إِلَّا أَنْ يُوجَدَ حَيًّا فَيُدْنَى وَمَقْطَعٌ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيْتٌ إِلَّا الشَّعْرَ».

کتاب شکار

حیوان‌های سر بریدنی و قربانی‌ها و طعام‌ها: «هرچه سر بریدنش مقدور باشد باید از حلق و زیر گردن بریده شود و چیزیکه سر بریدن آن مقدور نباشد بریدن آن عبارت است: پی کردن آن هر طور که ممکن باشد.

و کمال بریدن در چهار چیز است:

- ۱- بریدن حلقوم، ۲- بریدن مری «مجرای خوردن و آشامیدن»، ۳ و ۴- بریدن دو رگ گردن و آنچه کافی باشد برای حلقوم و مری. شکار کردن بوسیله هر درنده شکاری و آموخته شده «مانند یوزپلنگ و سگ» جایز است و همچنان رواست شکار کردن بوسیله هر پرنده شکاری. شکار بوسیله‌ی حیوان و پرنده شکاری جایز است به چهار شرط:
- ۱- هرگاه او را رها کنند برای دنبال کردن شکار اطاعت کند. ۲- هرگاه از دنبال کردن جلوگیری شود اطاعت کند. ۳- چیزی را که شکار می‌کند از آن نخورد. ۴- در امور بالا باید بارها آزمایش شده باشد و مخالفت را نشان نداده باشد، هرگاه یکی از امور فوق

مفقود باشد آنچه را می‌گیرد خوردنش روا نیست مگر اینکه شکارچی به او برسد و هنوز زنده است او را ذبح کند. و بریدن با هر چیزی که برنده باشد جز دندان و استخوان و ناخن جائز است.

«ذبیحه هر مسلمان و اهل کتابی» رواست اما ذبیحه آتش‌پرست روا نیست، سر بریدن جنین در شکم ذبیحه با سر بریدن مادرش حاصل می‌شود مگر از شکم مادر زنده بیرون بیاید، در این صورت ذبح آن واجب است. هرچه از زنده قطع شود حکم میتة دارد مگر مو «اگر از حیوان زنده مأكول قطع شود پاک است».

فصل: «وَكُلُّ حَيَوَانٍ اسْتِطَابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلَالٌ إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيمِهِ وَكُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَحَبَّتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرَامٌ إِلَّا مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِإِبَاحَتِهِ وَيَحْرُمُ مِنَ السَّبَاعِ مَا لَهُ نَابٌ قَوِيٌّ يَعْدُو بِهِ وَيَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ مَا لَهُ مَخْلَبٌ قَوِيٌّ يَجْرَحُ بِهِ وَيَجْلُ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الْمَيْتَةِ الْمُحَرَّمَةِ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ وَلَنَا مَيْتَتَانِ حَلَالَتَانِ السَّمَكُ وَالْجُرَادُ وَدَمَانِ حَلَالَانِ الْكَيْدُ وَالطُّحَالُ».

«هر حیوانی که عرب آن را پاک بداند پاک است مگر حیوانی که شرع به حرمت آن تصریح نموده باشد و هر کدام را نجس بداند نجس است مگر حیوانی که شرع گوشت آن را مباح کرده باشد، از درنده‌ها هر کدام دارای ناب قوی باشد که بوسیله آن حیوان‌ها را شکار کند «مانند شیر، پلنگ، و گرگ» حرام است. و از پرنده‌ها هر کدام دارای چنگ قوی باشد و بدان شکار کند حرام است. «مانند باز و شاهین» اگر کسی گرسنه باشد و چیز حلال نداشته باشد می‌تواند از حرام سد رمق نماید.

دو نوع از مردارها حلال است:

۱- ماهی، ۲- ملخ.

و نیز دو نوع خون حلال است:

۱- کبد، ۲- طحال.

فصل: «وَالأُضْحِيَّةُ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَيُجْزَى فِيهَا الْجَذَعُ مِنَ الضَّانِ وَالثَّنِي مِنَ الْمَعَزِ وَالثَّنِي مِنَ الْإِبِلِ وَالثَّنِي مِنَ الْبَقَرِ وَتُجْزَى الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةِ وَالْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةِ وَالشَّاةُ عَنْ وَاحِدٍ وَأَرْبَعٌ لِأُجْزَى فِي الضَّحَايَا الْعَوْرَاءُ الْبَيْنُ عَوْرُهَا وَالْعَرَجَاءُ الْبَيْنُ عَرَجُهَا وَالْمَرِيضَةُ الْبَيْنُ مَرَضُهَا وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي ذَهَبَ مُحُّهَا مِنَ الْهَزَالِ وَيُجْزَى الْحَصِيُّ وَالْمُكْسُورُ الْقَرْنِ وَلَا تُجْزَى الْمَقْطُوعَةُ الْأُذُنِ وَالذَّنْبِ وَوَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلَاةِ الْعِيدِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ وَيُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ حَمْسَةُ أَشْيَاءٍ التَّسْمِيَةُ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ وَالتَّكْبِيرُ وَالدُّعَاءُ بِالْقَبُولِ وَلَا يَأْكُلُ الْمُضْحِي شَيْئاً مِنَ الأُضْحِيَّةِ الْمُنْدُورَةِ وَيَأْكُلُ مِنَ الأُضْحِيَّةِ الْمُتَطَوِّعِ بِهَا وَلَا يَبِيعُ مِنَ الأُضْحِيَّةِ وَيُطْعَمُ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ».

در احکام اضحیه قربانی: «قربانی»: «قربانی سنت مؤکدی است. گوسفند دو ساله، بز و گاو سه ساله، و شتر شش ساله برای قربانی کافی است. یک شتر یا یک گاو برای هفت نفر کافی است و یک گوسفند برای یک نفر.

چهار نوع از حیوان قربانی آنها جائز نیست:

۱- کور، ۲- مریض، ۳- لنگ، ۴- لاغری که از لاغری مخ آن نمانده باشد «ذوب شده باشد» و مقطوع الخصیتین و همچنان شاخ شکسته کافی است، اما حیوان گوش بریده یا دم بریده کافی نیست، وقت سر بریدن از موقع نماز عید است تا غروب آفتاب روز آخر ایام التشریق.

و در موقع سر بریدن پنج چیز مستحب است:

۱- گفتن بسم الله، ۲- درود بر رسول ﷺ ۳- روبروی قبله باشد، ۴- گفتن الله اکبر، ۵- دعای قبول.

و از قربانی نذر شده خوردن و استفاده کردن جائز نیست اما از قربانی سنت می‌تواند استفاده کند و نباید چیزی از قربانی بفروشد بلکه باید آن را اطعام فقرا و بیچارگان نماید.

فصل: «وَالْعَقِيْقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وَهِيَ الدَّبِيْحَةُ عَنِ الْمَوْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ وَيُدْبَحُ عَنِ الْعُلَامِ شَاتَانِ وَعَنِ الْجَارِيَةِ وَعَنِ الْجَارِيَةِ شَاةٌ وَيُطْعَمُ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ».

در احکام عقیقه: عقیقه در لغت به معنی موی سر نوزاد است.
«عقیقه مستحب است و آن حیوانی است که در روز هفتم ولادت نوزاد ذبح می‌شود
برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند، و باید از آن فقرا و مساکین را اطعام
نمود».

کتاب السبق والرمی

«وَنَصَحَ الْمُسَابِقَةَ عَلَى الدَّوَابِّ وَالْمُنَاصِلَةَ إِذَا كَانَتِ الْمَسَافَةُ مَعْلُومَةً وَصِفَةُ الْمُنَاصِلَةِ مَعْلُومَةً وَيَخْرِجُ الْعَوْضَ أَحَدَ الْمُتَسَابِقِينَ حَتَّى إِنَّهُ إِذَا سَبَقَ اسْتَرَدَّهُ وَإِنْ سَبِقَ أَخَذَهُ صَاحِبُهُ لَهُ وَإِنْ أَخْرَجَاهُ مَعًا لَمْ يَجْزُ إِلَّا أَنْ يُدْخِلَا بَيْنَهُمَا مُحَلَّلًا فَإِنْ سَبَقَ أَخَذَ الْعَوْضَ وَإِنْ سَبِقَ لَمْ يَغْرَمَ».

کتاب مسابقه و تیراندازی

«بر چهارپایان «اسب، شتر، استر، خر» مسابقه رواست، و همچنان مسابقه و تیراندازی رواست. هرگاه مسافت و نوع تیراندازی و کیفیت زدن آن به هدف معلوم باشد. یکی از مسابقه کنندگان مورد مسابقه را گرو می‌گذارد اگر برنده شد آن را پس می‌گیرد و اگر برنده نشد آن دیگری آن را می‌برد، و اگر هر دو مورد مسابقه را گرو گذاشتند باید محللی در بین خودشان قرار دهند که با آنان باشد در مسابقه و محلل نامبرده اگر قبل از آنان به هدف رسید، مورد گرو هر دو را برای خود می‌برد و اگر بر آنان سبقت نکرد بلکه هر دو از آنان یا یکی از آنان قبل از وی به هدف رسید چیزی از وی «محلل» گرفته نمی‌شود و آن دو هم چیزی از یکدیگر نمی‌گیرند و اگر محلل با یکی از آنان به هدف رسیدند در این صورت محلل مورد گرو شخص بجا مانده را برای خود می‌برد و اگر یکی از آنان به هدف رسید و پس از وی محلل و دیگری پس از محلل رسید، در این صورت مال عقب افتاده برای آن شخص است که قبل از هر دو به هدف رسیده است و محلل حق آن را ندارد».

کتاب الایمان والندور

«لَا يَنْعَقِدُ الْيَمِينُ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى أَوْ بِاسْمِ مِنْ أَسْمَائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ ذَاتِهِ وَمَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةٍ مَالِهِ فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ الصَّدَقَةِ وَكَفَّارَةِ الْيَمِينِ وَلَا شَيْءَ فِي لَعْنِ الْيَمِينِ وَمَنْ حَلَفَ أَنْ لَا يَفْعَلَ شَيْئاً فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِفِعْلِهِ لَمْ يَحْنَثْ وَمَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلِ أَمْرَيْنِ فَفَعَلَ أَحَدَهُمَا لَمْ يَحْنَثْ وَكَفَّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُحَيَّرٌ فِيهَا بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ أَوْ إِطْعَامِ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ كُلِّ مَسْكِينٍ مُدّاً أَوْ كِسْوَتُهُمْ تَوْباً تَوْباً فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ».

کتاب ایمان و نذر

«سوگند و نذرها» ایمان به فتح همزه جمع یمین «سوگند» و در لغت: در اصل به معنی دست راست پس بر سوگند اطلاق شده است و سوگند منعقد «بسته» نمی‌شود مگر به لفظ الله و یا اسمی از اسم‌های خدا و یا به صفتی از صفات ذاتی او و کسی که سوگند بخورد که مال خود را صدقه کند «مثل اینکه بگوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ بِصَدَقَةٍ مَالِي» بر من نذر باشد که مال خود را در راه خدا صدقه کنم که این را گاهی سوگند لجاج و خشم نامند و گاهی آن را نذر لجاج و خشم نامند» اختیار دارد در بین صدقه کردن مالش و در بین دادن کفارت سوگندش. و در سوگند لغو «یعنی سوگندی که بدون اراده و قصد آن را یاد می‌کند مثل اینکه انسان در حال خشم بگوید نه والله بلی والله و کسی که سوگند یاد کند بر نکردن کاری پس دستور بدهد که دیگری آن را انجام بدهد سوگند او واقع نمی‌شود. و کسی که سوگند بخورد بر انجام دادن دو کار پس یکی از آنها را انجام دهد نیز سوگندش واقع نمی‌شود «مثلاً بگوید به خدا سوگند این دو پیراهن را نمی‌پوشم پس یکی از آنها را به پوشد و اگر آنها را با هم و یا پس از یکدیگر بپوشد سوگند وی واقع می‌شود و اگر بگوید نه این را می‌پوشم و نه آن در این صورت هر کدام را بپوشد سوگندش واقع می‌شود».

در کفارت سوگند مختار است در انجام دادن یکی از سه امور زیر:

۱- آزاد کردن برده مسلمان.

۲- اطعام ده مسکین هر مسکین یک مُد.

۳- دادن ده جامه به ده مسکین. در صورت نداشتن امور مزبوره سه روز روزه بدارد.

فصل: «والتَّذْرُ يُلْزَمُ فِي الْمَجَازَةِ عَلَى مُبَاحٍ وَطَاعَةٍ كَقَوْلِهِ إِنَّ شَفَى اللَّهِ مَرِيضِي فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصَلِّيَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ وَيُلْزَمُهُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْإِسْمُ وَلَا نَذَرَ فِي مَعْصِيَةِ كَقَوْلِهِ إِنَّ قَتَلْتُ فَلَنَا فَلِلَّهِ عَلَى كَذَا وَلَا يُلْزَمُهُ عَلَى تَرْكِ مُبَاحٍ كَقَوْلِهِ لَا أَكُلُ لَحْمًا وَلَا أَشْرَبُ لَبَنًا وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ».

«در مقابل لرآورده شدن خواسته‌ی نذر شده، انجام نذر واجب می‌شود «یعنی کاری که از طرف شارع در آن تشویق یا ترغیبی وارد نشده باشد مانند خوردن، نشستن، خوابیدن، آشامیدن، و بلند شدن البته این مسئله خلاف کتاب‌های فقهی دیگر است چه نذر بر کار مباح یا ترک کردن آن منعقد نمی‌شود» و همچنان نذر کردن، بر اطاعت مقصود آن را واجب می‌کند «مانند آزاد کردن برده، عیادت مریض، سلام، تشییع جنازه، خواندن سوره معینه، طول دادن نماز و نماز جماعت» مثلاً بگویند اگر خداوند مریض مرا بهبودی دهد بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم و یا صدقه کنم هر کدام را گفته باشد پس از انجام معلق علیه واجب می‌شود و اگر حد اقل هر کدام را انجام بدهد به نذر خود وفا کرده است مثلاً اگر نماز را نذر کرده باشد دو رکعت، روزه یک روز و در صدقه هر مقداری که شرعاً بر او اطلاق مال بشود کافی است. و نذر برای مرتکب شدن گناه منعقد نمی‌شود مثلاً اگر بگویند «اگر فلان کس را کشتم بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم و همچنان بر ترک مباح نذر واجب نمی‌شود. مثلاً بگویند نذر باشد گوشت نخورم و شیر نیاشامم و امثال آن».

کتاب الأقضية والشهادات

«وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَلِيَ الْقَضَاءَ إِلَّا مَنْ اسْتَكْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً الْإِسْلَامُ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالذُّكُورَةُ وَالْعَدَالَةُ وَمَعْرِفَةُ أَحْكَامِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَمَعْرِفَةُ الْإِجْمَاعِ وَمَعْرِفَةُ الْإِخْتِلَافِ وَمَعْرِفَةُ طُرُقِ الْإِجْتِهَادِ وَمَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسَانِ الْعَرَبِ وَمَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنْ يَكُونَ سَمِيعاً وَأَنْ يَكُونَ بَصِيراً وَأَنْ يَكُونَ كَاتِباً وَأَنْ يَكُونَ مُسْتَيْقِظاً وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ وَلَا حَاجِبَ لَهُ وَلَا يَقْعُدُ لِلْقَضَاءِ فِي الْمَسْجِدِ وَيُسَوِي بَيْنَ الْخُصَمَاءِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ فِي الْمَجْلِسِ وَاللَّفْظِ وَاللَّحْظِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ وَيَجْتَنِبُ الْقَضَاءَ فِي عَشْرَةِ مَوَاضِعَ عِنْدَ الْعُصْبِ وَالْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَشِدَّةِ الشَّهْوَةِ وَالْحُزْنِ وَالْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وَعِنْدَ الْمَرَضِ وَمُدَافَعَةِ الْأَخْبَتَيْنِ وَعِنْدَ التُّعَاسِ وَشِدَّةِ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَلَا يَسْأَلُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ كَمَالِ الدَّعْوَى وَلَا يُحْلِفُهُ إِلَّا بَعْدَ سُؤَالِ الْمُدْعَى وَلَا يُلَقِّنُ خَصْماً حُجَّةً وَلَا يُفْهِمُهُ كَلِماً وَلَا يَتَعَنَّتْ بِالشُّهَدَاءِ وَلَا يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إِلَّا مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدَالَتُهُ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ عَدُوٍّ عَلَى عَدُوِّهِ وَلَا شَهَادَةُ وَالِدٍ لِوَالِدِهِ وَلَا وَلَدٍ لِوَالِدِهِ وَلَا يُقْبَلُ كِتَابٌ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ آخَرَ فِي الْأَحْكَامِ إِلَّا بَعْدَ شَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِمَا فِيهِ».

کتاب اقضیه و شهادات

اقضیه جمع قضاء در لغت به معنی استوار کردن می باشد و شرعاً قضاوت است «داوری» در بین خصوم به حکم خدا و شهادات جمع شهادات از ماده شهود به معنی حضور است.

«قاضی باید دارای پانزده خصلت باشد:

- ۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- مذكر بودن، ۶- عدالت، ۷- دانستن احکام قرآن و حدیث، ۸- دانستن اجماع، ۹- دانستن اختلاف بین دانشمندان فقه، ۱۰-

دانستن روش‌های اجتهاد «چگونگی استدلال از دلیل‌های احکام». ۱۱- دانستن مقداری از زبان عرب «نحو و صرف و لغت». ۱۲- کر نبودن، ۱۳- کور نبودن، ۱۴- نوشتن، ۱۵- بیدار و باهوش بودن.

قاضی مستحب است محل اقامت وی در وسط شهر باشد در جای معلوم تا مردم به آسانی به او مراجعت کنند. و مستحب است که پرده‌دار نداشته باشد و برای قضاوت در مسجد ننشیند و در بین خصوم در سه چیز رعایت مساوات را بنماید:

۱- در مجلس، ۲- در حرف «مانند هم به سخن آنان توجه کند». ۳- در ملاحظه کردن «مانند هم به آنان بنگرد». قبول کردن هدیه از مراجعین روا نیست.

و باید در ده اوقات قضاوت نکند:

۱- هنگام خشم، ۲- گرسنگی، ۳- تشنگی، ۴- در موقع شدت شهوت، ۵- شدت غم، ۶- شدت خوشی، ۷- هنگام غلبه خواب «چرت زدن»، ۸- هنگام مریض بودن، ۹- هنگام فشار آوردن بول و غائط، ۱۰- هنگام شدت گرما و سرما.

و نباید از مدعی علیه سؤال کند تا موقعی که مدعی گفتار خود را کاملاً خاتمه می‌دهد و نباید او را سوگند دهد مگر بدرخواست مدعی و خصم را نباید راهنمایی کند. و همچنان نباید گفتاری را به او بفهماند، و نباید گواه‌ها را زحمت دهد «مثل این که بگوید چرا گواهی دادی، این چگونه گواهی است و غیره» و باید کسی را به گواه قبول کند که عدالت وی ثابت باشد، و نباید گواهی دشمن بر دشمن را قبول کند، و همچنان گواهی پدر برای پسر و عکس آن را نباید قبول کند، نامه قاضی برای قاضی دیگر در یکی از احکام قبول نمی‌شود مگر این که دو شاهدی گواهی بدهند که این خط قاضی فلان است ما کاملاً اطلاع داریم».

فصل: «وَيَفْتَقِرُ الْقَاسِمُ إِلَى سَبْعِ شَرَائِطِ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغِ وَالْعَقْلِ وَالْحُرِّيَّةِ وَالذُّكُورَةَ وَالْعَدَالَهَ وَالْحِسَابَ فَإِنْ تَرَاضَى الشَّرِيكَانِ بِمَنْ يَفْسِمُ بَيْنَهُمَا لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِي

الْقِسْمَةَ تَقْوِيمٌ لَمْ يَقْتَصِرْ فِيهِ عَلَى أَقَلِّ مِنْ اثْنَيْنِ وَإِذَا دَعَا أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ شَرِيكَهُ إِلَى قِسْمَةٍ مَا لِأَضْرَرٍ فِيهِ لِرِمِّ الْأَخْرَاجِ اجَابَتُهُ».

در احکام قسمت: «قسمت کننده نیازمند هفت شرط است:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- مذکر بودن، ۶- عدالت، ۷- دانستن حساب.

و اگر هر دو شریک به قسمت قسمت کننده راضی باشند احتیاج به شروط بالا نیست. و اگر قسمت نامبرده احتیاج به تقدیر و تعیین داشته باشد نباید قسمت کنندگان از دو نفر کم تر باشند زیرا روا نیست که مقوم یک نفر باشد. و هرگاه یکی از دو شریک شریک دیگر خود را برای تقسیم دعوت نماید، در چیزی که قسمت آن زیانی ندارد لازم است شریک دیگر دعوت او را اجابت کند».

فصل: «وَإِذَا كَانَ مَعَ الْمُدَّعَى بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحَاكِمُ وَحَكَمَ لَهُ بِهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ بَيِّنَةٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ بِيَمِينِهِ فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ رُدَّتْ عَلَى الْمُدَّعَى فَيَحْلِفُ وَيَسْتَحِقُّ وَإِذَا تَدَاعَى شَيْئًا فِي يَدِ أَحَدِهِمَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ صَاحِبِ الْيَدِ بِيَمِينِهِ وَإِنْ كَانَ فِي يَدَيْهِمَا تَخَالَفًا وَجُعِلَ بَيْنَهُمَا وَمَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلٍ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَى الْبَيْتِ وَالْقَطْعُ وَمَنْ حَلَفَ عَلَى فِعْلٍ غَيْرِهِ فَإِنْ كَانَ إِثْبَاتًا حَلَفَ عَلَى الْبَيْتِ وَالْقَطْعُ وَإِنْ كَانَ نَفْيًا حَلَفَ عَلَى نَفْيِ الْعِلْمِ».

«در حکم گواه هرگاه مدعی گواه خود را حاضر نماید حاکم باید او را قبول کند و بوسیله گواهی که دارد برای وی حکم صادر نماید و در صورت عدم احضار گواه، مدعی علیه سوگند می خورد و با سوگند وی دعوی مدعی ساقط می شود، و در صورت سوگند نخوردن مدعی علیه، سوگند بر مدعی بر می گردد و به وسیله سوگند، مدعی به را احراز می نماید. و هرگاه دو خصم یک چیز را ادعا کنند، چیز نامبرده در دست هر کدام باشد گفتار وی مسموع است بوسیله سوگند و اگر در دست هر دو باشد باید هر دو سوگند خورده و مدعی به در بین آنان تقسیم می شود و کسی که سوگند بخورد بر کاری که خودش آن را انجام داده است خواه نفی کاری یا اثبات آن باشد، این سوگند با لفظ

قطعا و بدون شک می‌باشد «اثبات مثلا در خرید و فروش بگوید: به خدا سوگند فلان چیز را قطعا و بدون شک به فلان قیمت خریده‌ام یا فروخته‌ام و در نفی بگوید به خدا سوگند فلان چیز را قطعا و بدون شک به فلان قیمت نفروخته یا نخریده‌ام» ولی کسی که سوگند بر کار شخص دیگری بخورد اگر اثبات باشد سوگند وی با لفظ قطعا و بدون شک و اگر نفی باشد، سوگند وی بر عدم اطلاع می‌باشد. «مثلاً اگر غیر وی کاری را کرده باشد بگوید: قطعا و بدون شک اینکار را انجام داده و اگر سوگند برای نفی کار از دیگری باشد می‌گوید، به خدا سوگند من اطلاعی ندارم که اینکار را انجام داده باشد».

فصل: «وَلَا تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ إِلَّا مِمَّنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالِ الْإِسْلَامِ وَالْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْحُرِّيَّةُ وَالْعَدَالَةُ، وَلِلْعَدَالَةِ خَمْسُ شَرَائِظَ: أَنْ يَكُونَ مُجْتَنِباً لِلْكَبَائِرِ عَيْرٍ مُصْرِراً عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَارِ سَلِيمِ السَّرِيرَةِ مَأْمُونِ الْعَضْبِ مُحَافِظاً عَلَى مُرُوءَةٍ مِثْلِهِ».

«گاهی قبول نمی‌شود مگر از کسی که دارای پنج صفت باشد:

۱- اسلام، ۲- بلوغ، ۳- عقل، ۴- آزادی، ۵- عداوت.

و عدالت دارای پنج شرط است:

۱- مرتکب نشدن گناه کبیره، ۲- اصرار نداشتن بر گناه کوچک، ۳- خوش نیتی، ۴-

از خشم وی ایمن بودن، ۵- دارای مروت بودن.

فصل: «وَالْحُقُوقُ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقُّ الْآدَمِيِّ فَأَمَّا حَقُّو الْآدَمِيِّينَ فَثَلَاثَةٌ أَضْرِبُ ضَرْبٍ يُقْبَلُ فِيهِ إِلَّا شَاهِدَانِ ذَكَرَانِ وَهُوَ مَا لَا يُقْصَدُ مِنْهُ الْمَالُ وَيَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ أَوْ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ أَوْ شَاهِدٌ وَيَمِينُ الْمَدْعَى وَهُوَ مَا كَانَ الْقَصْدُ مِنْهُ الْمَالُ وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ وَهُوَ مَا لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَأَمَّا حَقُّو اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُقْبَلُ فِيهَا النِّسَاءُ وَهِيَ ثَلَاثَةٌ أَضْرِبُ ضَرْبٍ لَا يُقْبَلُ فِيهِ أَقْلٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَهُوَ الزَّانَا وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ وَهُوَ مَا سِوَى الزَّانَا مِنَ الْحُدُودِ وَضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ وَهُوَ هِلَالٌ رَمَضَانَ وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى إِلَّا فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ الْمَوْتِ وَالنَّسَبِ وَالْمِلْكِ الْمُطْلَقِ

وَالْتَرْجِمَةَ وَمَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَى وَعَلَى الْمَضْبُوطِ وَلَا تَقْبَلُ شَهَادَةَ جَارٍ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلَا دَافِعَ عَنْهَا ضَرراً».

«حقوق دو قسم است:

۱- حق خدا، ۲- حق آدمی.

حق آدمی سه نوع است:

- ۱- قبول نمی‌شود در آن مگر دو گواه مذکر و آن چیزی است که قصد مال از او نمی‌شود و مردان غالباً از آن آگاه‌اند.
- ۲- در آن دو مرد یا یک مرد و دو زن به شاهد قبول می‌شود و یک گواه با سوگند مدعی و آن چیزی است که در آن مال قصد شده است.
- ۳- در آن یک مرد و دو زن یا چهار زن قبول می‌شود و آن چیزی است که مردان از آن آگاه نیستند.

اما حقوق خداوند بزرگ گواهی زنان در آن قبول نیست و آن سه نوع است:

- ۱- کم‌تر از چهار گواه در آن قبول نمی‌شود و آن زنا است.
 - ۲- دو گواه در آن قبول می‌شود و آن عبارت است از کلیه حدها جز زنا.
 - ۳- در آن یک شاهد کافی می‌باشد و آن هلال ماه رمضان است.
- و گواهی کور قبول نیست مگر در پنج مورد:

- ۱- مرگ، ۲- نسب، ۳- ملک مطلق «بدون اضافه به مالک معلوم، هرگاه نزاع کننده‌ای نباشد» مثلاً بگوید این ملک فلان کس است دیگر نگوید آن را از فلان به فلان قیمت خریده است چه امثال این گواهی‌ها احتیاج به چشم دارد. ۴- ترجمه «هرگاه قاضی او را ترجمان قرار دهد که گفتار خصم را برای وی ترجمه کند و یا گفتار قاضی را برای خصم‌ها ترجمه نماید». ۵- هر چیزیکه قبل از کوری گواهی داده‌است و هرچه گواهی آن را بطور مضبوط ادا کرده باشد «مثلاً مردیکه اقرار کند در نزد کور به آزاد کردن برده خویش یا طلاق مردیکه اسم و نسب او را می‌داند و دست کور را بر سر اقرار کننده

گذاشته باشد و کور کاملاً بوی چسبیده باشد و او را خوب ضبط کرده باشد تا آنچه را شنیده است بر آن گواهی دهد و در نزد قاضی قبول نمی‌شود گواهی کسیکه بخواهد برای خود سودی را جلب کند یا زیانی را از خود براند».

کتاب العتق

«وَيَصْحُحُ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فِي مَلِكِهِ وَيَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ وَالْكِنَايَةِ مَعَ النَّيَّةِ وَإِذَا أَعْتَقَ بَعْضُ عَبْدٍ عَتِقَ عَلَيْهِ جَمِيعُهُ وَإِنْ أَعْتَقَ شَرَكًا لَهُ فِي عَبْدٍ وَهُوَ مُوسِرٌ سَرَى الْعِتْقُ إِلَى بَاقِيهِ وَكَانَ عَلَيْهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ وَمَنْ مَلَكَ وَاحِدًا مِنْ وَالِدَيْهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيْهِ».

کتاب العتق

(عتق در لغت از عَتَقَ الْفَرَجُ إِذَا طَارَ وَاسْتَقَلَّ پرواز کرد جوجه و آزاد شد است و در اصطلاح شرع ازاله ملک است از آدمی به جهت قربت و نزدیکی به خدا).
«رواست آزاد کردن از هر مالکی که در ملک خود بتواند تصرف نماید «پس بچه، دیوانه، و سفیه نمی‌توانند آزاد کنند چون نمی‌توانند در ملک خود تصرف نمایند» بلفظ عتق یا به کنایه «مثل اینکه ببرده‌اش بگوید من بر تو مالکیتی ندارم و یا بر تو قدرتی ندارم» آزاد می‌شود. هرگاه شخص جائز التصرف مقداری از برده‌ای را آزاد کند «مانند دست او یا پای او» باقی آن بر او آزاد می‌شود، مساوی است آزاد کننده ثروتمند باشد یا فقیر اگر شخص ثروتمندی قسمت خود را در بنده‌ای آزاد کند به باقی آن آزادی سرایت می‌نماید و واجب آید که قسمت شریکش را بپردازد تا همه آن آزاد شود.
کسی که مالک یکی از والدین خود شود و همچنان اگر مالک یکی از فرزندان خود شود به مجرد مالکیت وی آزاد خواهند شد مساوی است مالک جائز التصرف باشد یا بچه و دیوانه باشد.

فصل: «وَالْوَلَاءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ وَحُكْمُهُ حُكْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ وَيُنْتَقَلُ الْوَلَاءُ عَنِ الْمُعْتَقِ إِلَى الدُّكُورِ مِنْ عَصَبَاتٍ فِي الْوَلَاءِ كَثَرْتِيهِمْ فِي الْإِرْثِ وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلَاءِ وَلَا هِبَتُهُ».

«ولاء (خویشی): یکی است از حقوق آزاد کردن و حکم آن در ارث بردن هنگام نبودن عصبه حکم عصبه است «مثلاً اگر آزاد شده‌ای بمیرد و کسی نداشته باشد و ارث وی کسی است که او را آزاد کرده است و اگر آزاد شده دختر باشد باید به ولایت آزاد کننده شوهر نماید» و این قرابت از آزاد کننده به ورثه ذکور وی انتقال می‌شود و ترتیب عصبه‌های ولاء همان ترتیبی است که در باب ارث ذکر شد که نزدیک، دور را محجوب می‌نماید، و ولاء نامبرده قابل فروش و بخشش نیست «کسی نمی‌تواند حق ولاء خود را به دیگری بفروشد یا ببخشد»».

فصل: «وَمَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ إِذَا مِتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ يَعْتِقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلْثِهِ وَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فِي حَالِ حَيَاتِهِ وَيَبْطُلُ تَدْبِيرُهُ وَحُكْمُ الْمُدَبَّرِ فِي حَالِ حَيَاةِ السَّيِّدِ حُكْمُ الْعَبْدِ الْقَيْنِ».

«کسی که به برده خود بگوید پس از مرگ من تو آزاد باشی برده نامبرده را «مدبّر» گویند و اصل عمل را تدبیر نامند پس از وفات آقا از یک سوم مال وی آزاد خواهد شد، و آقا در حال حیاتش می‌تواند پشیمان شود و او را بفروشد و در این صورت عمل تدبیر باطل است و آزاد نمی‌گردد و حکم «مدبّر» در حیات آقا حکم بنده است «هر کاری که انجام دهد مال آقا است و اگر کشته شود آقا خونبهای او را برای خود می‌گیرد»».

فصل: «وَالْكِتَابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إِذَا سَأَلَهَا الْعَبْدُ وَكَانَ مَأْمُونًا مُكْتَسِبًا وَلَا تَصِحُّ إِلَّا بِمَالٍ مَعْلُومٍ وَيَكُونُ مُؤَجَّلًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ أَقَلُّهُ نَجْمَانٍ وَهِيَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لِأَزْمَةٍ وَمِنْ جِهَةِ الْمُكَاتَبِ جَائِزَةٌ فَلَهُ فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ وَلِلْمُكَاتَبِ التَّصَرُّفُ فِيمَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ وَيَجِبُ عَلَى السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مَالِ الْكِتَابَةِ مَا يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى آدَاءِ حُجُومِ الْكِتَابَةِ وَلَا يَعْتِقُ إِلَّا بِأَدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ».

در احکام کتابت: «کتابت شرعاً عبارت است از آزاد کردن برده به شرط پرداخت مال معلوم از طرف بنده در دو قسط یا بیشتر هرگاه برده تقاضای کتابت را بنماید به شرطی که امین باشد و توانائی کسب را هم داشته باشد مستحب است، و کتابت نامبرده هم جائز

نیست مگر در مقابل مال معلوم و مؤجل تا وقت معلوم و حداقل آن دو ماه باشد، و این کتابت از طرف آقا واجب می‌شود «یعنی هرگاه آقا با برده خود تعهد کتابت رابه نماید حق ندارد پشیمان شود و نمی‌تواند آن را فسخ کند».

ولی از جهت برده جائز است و می‌تواند بعد از کتابت خود را ناتوان کند و ادعای عدم قدرت پرداخت آن را بنماید و مکاتب در کسب خود می‌تواند تصرف کند، و بر آقا واجب است که مقداری از مال الکتابه را بوی ببخشد تا برده بتواند اقساط کتابت را بطور آسان بپردازد، مکاتب آزاد نمی‌شود مگر پرداخت کلیه مال الکتابه».

فصل: «وَإِذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أُمَّتَهُ فَوَضَعَتْ مَا تَبَيَّنَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ آدَمِيِّ حَرَمَ عَلَيْهِ بَيْعُهَا وَرَهْنُهَا وَهَبْتُهَا وَجَارَ لَهَا التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالْإِسْتِخْدَامِ وَالْوَطْءِ وَإِذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ وَالْوَصَايَا وَوَلَدَهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا وَمَنْ أَصَابَ أُمَّةً غَيْرَهُ بِنِكَاحٍ قَالُوا لَهُ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا وَإِنْ أَصَابَهَا بِشُبْهَةٍ فَوَلَدَهُ مِنْهَا حُرٌّ وَعَلَيْهِ قِيَمَتُهُ لِلْسَّيِّدِ وَإِنْ مَلَكَ الْأُمَّةَ الْمُطْلَقَةَ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ تَصْرُأْ لَهُ بِالْوَطْءِ فِي التَّنَاجِ وَصَارَتْ أُمًَّ وَلَدٌ لَهُ بِالْوَطْءِ بِالشُّبْهَةِ عَلَى أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ».

در احکام امهات الأولاد: «(مادران فرزندان) هرگاه آقا با کنیز خود جماع کند «خواه آقا مسلمان باشد یا کافر، و خواه جاریه در حیض باشد یا احرام و یا دارای شوهر باشد» پس جاریه بزاید و چیزی که در آن نشانه آدمیت ظاهر باشد وضع کند در این حالت حرام است بر آقا فروختن و گرو گذاشتن و بخشیدن آن جاریه، و آقا می‌تواند به جماع و اجاره و اعاره در آن تصرف کند، و هرگاه آقا فوت کند جاریه نامبرده و فرزندانش قبل از پرداخت وام‌های آقا از ما ترک وی آزاد می‌گردند و فرزندان آن جاریه اگر از غیر آقای او باشند خواه از شوهر دیگر یا از زنا به منزله خود جاریه هستند ولی فرزندی که تعلق به آقا داشته باشد به مجرد متولد شدن آزاد می‌شود، و کسی که با جاریه دیگری جماع کند به عنوان زناشوئی یا زنا و جاریه از وی حامله شود حمل وی به آقا تعلق دارد و اگر به شبهه با آن جاریه مجامعت نماید فرزندی که از وی متولد می‌شود، آزاد است ولی بر

شوهر واجب است قیمت آن را به آقا به پردازد «یعنی در موقع پیدا شدن به فرض اینکه برده باشد چه ارزشی دارد همان قیمت را باید به آقا پردازد» و اگر بعد از آن مالک جاریه مطلقه‌اش گشت جاریه نامبرده بوسیله و طء قبل از تملیک امّ و لد نخواهد شد و بعد از مرگ آقا آزاد نمی‌شود در صورتیکه اگر امّ الولد باشد بعد از مرگ آقا بلافاصله فرزند وی آزاد شده و مادر فرزند با فرزند آزاد می‌شود، ولی بنا بیکی از دو گفتار شافعی بوطیّ شبهه امّ و لد خواهد شد.

والصلاة والسلام على سيدنا وشفيعنا محمد خير الخلائق وأكملة وعلى آله وأصحابه الذين فازو بجمال حضرة وتربيته وادبه.

لصفاً بپیشنهادات خود را به ایمیل: mehyadinmoradi@yahoo.com بفرستید.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.